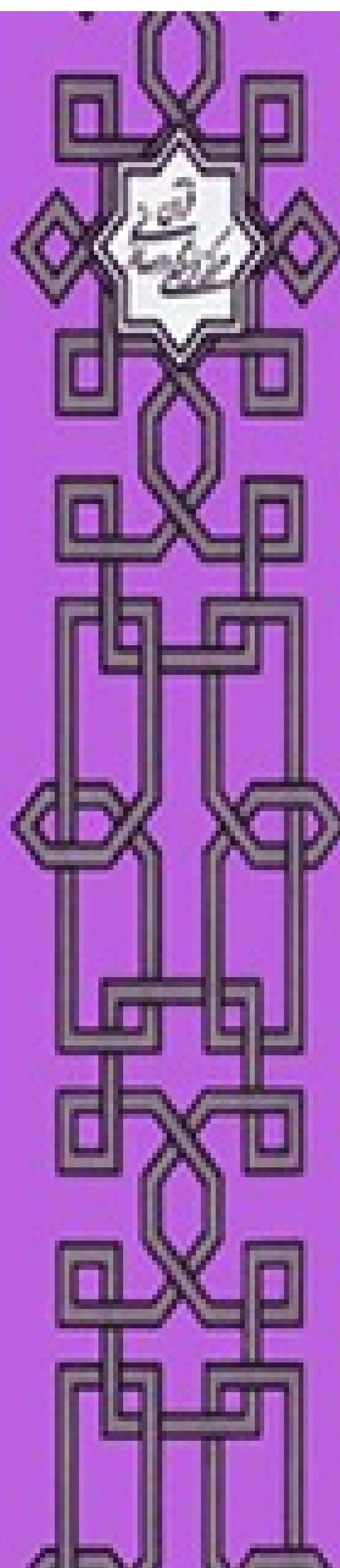
تفسیر قرآن

برای جوانان



محسن قرائتی

بسم الله الرحمن الرحیم

تفسیر قرآن برای جوانان

نویسنده:

محمود متوسل

ناشر چاپی:

مرکز فرهنگی درسهایی از قرآن

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

تفسیر قرآن برای جوانان

مشخصات کتاب

سرشناسه : متوسل، محمود، - ۱۳۴۳

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر قرآن برای جوانان/ تالیف محمود متوسل

مشخصات نشر : تهران: مرکز فرهنگی درسهایی از قرآن، - ۱۳۷۷.

شابک : ۹۶۴-۵۶۵۲-۰۱-۱-۴۳۲۰۰ریال:(ج.۱)

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی

یادداشت : چاپ دوم: ۱۳۸۰: ۴۰۰۰ ریال

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴ -- ادبیات نوجوانان

رده بندی کنگره : BP۹۸/م۲ت۷ ۱۳۷۷

رده بندی دیویی : [ج]۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : م ۷۷-۱۵۷۳۵

ص: ۱

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: ٢

پیشگفتار

تفسیر قرآن برای جوانان » پیشگفتار

در دنیای پیشرفته و صنعتی امروز، هر وسیله ای که تولید می شود، از سوی طراح و سازنده اش، دفترچه ای به خریدار عرضه می شود، تا با مطالعه آن، از دستگاه بهتر استفاده کرده و کاری نکند که زود خراب شود. در این دفترچه، مشخصات ظاهری و فنی دستگاه، راه صحیحِ استفاده از آن، و آنچه برای آن ضرر دارد، آمده است.

من و شما و همه ما انسان ها نیز، یک دستگاه بسیار پیشرفته هستیم، که به دست توانای خالقِ هستی، خلق شده، و بخاطر پیچیدگی های بسیار در جسم و روانِ مان، از شناخت کامل حقیقت و راه خوشبختیِ خود، ناتوان هستیم.

از طرفی مگر ما از یک یخچال یا تلویزیون کمتر هستیم، که طراح آن موظف باشد یک دفترچه راهنما بنویسد، امّا خالقِ ما، دفترچه ای برای ما ننوشته باشد؟!!

دفترچه ای که ویژگی های جسمی و روحی ما را توضیح

ص: ۷

داده، امکانات و استعدادهایی را که در وجود ما نهفته، بیان کرده، و راه درستِ استفاده از آن ها را ذکر کرده باشد؟

و از همه مهمتر، خطراتی که جسم و روح ما را تهدید می کند و مایه هلاکت ما می شود، تذکر داده باشد؟

آیا می شود پذیرفت، خدایی که ما را بر اساس رحمت و محبّت آفریده، به حال خود رهایمان کرده و راه رسیدن به خوشبختی را برای ما روشن نساخته باشد؟

«قرآن»، آخرین کتابی است که خداوند به عنوان دفترچه راهنمای بشر فرستاده و راه سعادت ونیکبختی و همچنین عوامل هلاکت و بدبختی او را بیان فرموده است.

آری قرآن روابط صحیحِ خانوادگی و اجتماعی، مسائل حقوقی و اخلاقی، وظایف فردی و اجتماعی، سنت های صحیح و غلطِ جوامع بشری، قوانین مالی و اقتصادی و موضوعاتِ بسیار دیگری را که در صلاح یا فساد فرد و جامعه ما نقش دارد، بیان نموده است.

با آنکه در قرآن، ماجرای جنگ ها و درگیری ها، و داستان زندگی برخی مردان و زنان آمده، امّا قرآن، کتاب داستان نیست، بلکه کتاب درس آموزی برای زندگی امروز ماست.

لذا نام این کتاب، «قرآن» است، یعنی کتابِ «خواندنی»، کتابی که باید آنرا قرائت نمود، اما نه فقط با زبان، که این، روشِ خواندنِ کلاس اوّلی هاست، بلکه خواندنی همراه با

تفکر و تدبر، که خداوند نیز این را از ما خواسته است.

دوستان عزیز، بنای آن داریم تا در این سری کتاب ها، با در اختیار گذاردن مفاهیمی از آیاتِ قرآن کریم، در قالبِ ترجمه و توضیح و پیام، زمینه ای ایجاد کنیم تا شما جوانان گرامی، زندگی خود را بر اساس راهی که قرآن برای سعادت شما معین نموده، برنامه ریزی کرده، و به هنگام تلاوتِ قرآن، بهره ای نیز برای زندگی روزمرّه خود ببرید.

در پایان، خداوند را شاکرم، از اینکه توفیق داد تا چند سالی را در خدمت قرآن کریم و تفسیر آن باشم. و از استاد گرانقدر، حجت الاسلام و المسلمین محسن قرائتی، مؤلف محترمِ «تفسیر نور»، که زمینه ای را فراهم آوردند تا در امر تحقیق و تتبع تفاسیر گوناگون، برای تألیف آن تفسیر، همکاری داشته باشم، تشکر بسیار دارم. چنانکه این کتاب نیز، به تشویق ایشان و بر اساس همان «تفسیر نور» نگارش یافته، و مطالب آن

در ابتدا بصورت جزواتی هفتگی، برای برون مرزی صدا و سیما ارسال گردیده تا پس از ترجمه، در اختیار شنوندگان خارج از کشور قرار گیرد.

محمود متوسل

زمستان ۷۷

ص: ۹

درس۱: گفتگو با خدا

تفسیر قرآن برای جوانان » درس۱: گفتگو با خدا

سوره «فاتحه الکتاب»

می دانیم که قرآن ۱۱۴ سوره دارد و هر سوره مجموعه ای از آیات را در خود جای داده است.

اکنون اولین سوره این کتاب آسمانی را می گشاییم. از آنجا که قرآن کریم، با این سوره آغاز شده، این سوره، «فاتِحَهُ الْکِتاب» نام گرفته، که در میان مردم به سوره «حَمْد» مشهور است.

در اهمیّت این سوره که هفت آیه بیشتر ندارد، همین بس که واجب است روزانه ده بار آن را در نمازهای خود بخوانیم و نماز بدون آن باطل است.

این سوره که آغازگر کتاب خداست، خود با آیه ای آغاز شده که هر کاری با آن شروع شود، پایان نیکویی خواهد داشت:

«۱» بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ

ترجمه: به نام خداوند بخشنده مهربان

از قدیم میان مردم رسم بوده که کارهای مهم خود را با نام یکی از بزرگانشان آغاز کنند، تا موجب میمنت و برکتِ آن کار شود. امروزه نیز با نام یا حضور رؤسای جمهور

کارها را افتتاح می کنند.

امّا بزرگتر از هر بزرگی، خداوند است که هستی همه موجودات با اراده او آغاز شده است. و نه فقط کتابِ طبیعت، بلکه کتابِ شریعت، یعنی قرآن و دیگر کتب آسمانی با نام او شروع شده است.

لذا اسلام به ما سفارش می کند، کارهای خود را، چه کوچک و چه بزرگ، اعم از خوردن و آشامیدن، برخاستن و خوابیدن، سیر و سفر، گفتن و نوشتن، و کار و کسب را با «بسم اللّه» آغاز کنیم و اگر حیوانی را بدون نام خدا، ذبح کردند از گوشتِ آن نخوریم.

«بسم اللّه» مخصوصِ اسلام نیست، بلکه طبق آیات قرآن، کِشتی نوح با «بسم اللّه» به حرکت در آمد و حضرت سلیمان نامه خود به «بلقیس»، پادشاه سرزمین سبا را با «بسم اللّه» آغاز کرد.

به اعتقاد ما «بسم اللّه» یک آیه کامل و جزء سوره فاتحه است. زیرا اهل بیت پیامبر از کسانی که آنرا در نماز نمی خواندند و یا آهسته می خواندند، ناراحت بوده و خود این آیه را در همه نمازها بلند می خواندند.

«بسم اللّه» به کارها رنگ الهی داده و عمل انسان را از آفاتِ شرک و ریا نجات می دهد.

ص: ۱۲

«بسم اللَّه» یعنی خدایا من تو را فراموش نکرده ام، تو هم مرا فراموش مکن.

«بسم اللَّه» نشانه توکّل بر او و استمداد از اوست.

کسی که «بسم اللَّه» می گوید خود را به قدرت بی نهایت و رحمت بی پایان الهی متصل کرده است.

از این آیه می آموزیم که:

کارها را با نام خدا شروع کنیم، که نام او مایه بیمه و برکتِ کارهاست.

«۲» اَلْحَمْدُ للَّهِ رَبِّ الْعالَمینَ

ترجمه: سپاس و ستایش مخصوص خدایی است که پروردگار جهانیان است.

بدنبال نام و یاد خدا، اولین کلام ما تشکر از اوست. خدایی که رشد و پرورش همه عالَم از اوست، چه عالَم جمادات و نباتات و چه عالَم حیوانات؛ چه آسمان ها و چه زمین.

آری او به زنبور عسل آموخته که از چه گیاهی تغذیه کند و چگونه کندو بسازد. او به مورچه آموخته که چگونه قُوتِ زمستانی خود را ذخیره نماید. اوست که از یک دانه گندم، خوشه ها می رویاند و از یک هسته سیب، درخت سیب را پرورش می دهد. اوست که این آسمانِ با عظمت

را آفریده و برای هر یک از کُرات و سیّاراتِ آن، مسیر مشخصی قرار داده است.

او خـدایی است که ما را در شـکم مادر پرورش داد و پس از تولّد، اسـباب رشدِ ما را فراهم ساخت و بدنِ ما را چنان قرار داد که در برابر عوامـل بیمـاری از خود دفاع کنـد و یا اگر اسـتخوانی شـکست آنرا ترمیم نمایـد و هرگاه به خون نیاز داشت خون سازی کند.

نه فقـط رشـد و پرورش جسمِ مـا به دستِ اوست، بلکه هـدایت و تربیتِ روح و روانِ ما از اوست. عقل و شـعور را، او برای ما قرار داده و پیامبران و کتاب های آسمانی را او برای تربیت ما فرستاده است.

از این آیه می آموزیم که:

نیـاز مـا و هستی به خداونـد، تنهـا برای آفرینش نیست، بلکه پرورشِ ما نیز به دست اوست، پس ما نیز بایـد همواره شـکرگزار نعمت هایِ او باشیم.

«۳» اَلرَّحْمنِ الرَّحیمِ

ترجمه: (خدایی که) بخشنده مهربان است.

خـدایی که به او ایمان داریم، مظهر مهر و محبّت، و بخشـش و آمرزش است. نمونه هایِ رحمت و محبّت او را در نعمت های فراوانی که برای ما آفریده، می بینیم.

ص: ۱۴

گَل های زیبا و خوشبو، میوه های خوش طعم و خوشمزه، خوردنی های لذیذ و پرانرژی، پوشیدنی های رنگارنگ و متنوع، همه و همه، هدیه های خداوند به ماست.

مِهر مادر به فرزندش را، او در دل و جانِ مادران قرار داده و خود از هر مادری به ما مهربان تر است. قهر و عذاب او نیز بخاطر تنبیه و توجّه بندگان گنهکار است، نه آنکه از روی کینه و انتقام باشد. لذا اگر با توبه، گذشته را جبران کنیم، خطایِ ما را می پوشاند و گناهانمان را می بخشد.

از این آیه می آموزیم که:

خداوند، موجودات را با رحمت و محبّت خود تربیت می کند، زیرا قبل از «رَبِّ العالَمین»، و بعد از آن، خود را «اَلرَّحمنِ الرَّحیم» معرفی کرده است. یعنی تربیت، با رحمت و بخشایش آغاز، و به انجام می رسد. پس معلّمان و مربّیانِ جامعه، اگر بخواهند مؤفق باشند، باید بر اساس محبت و دلسوزی عمل کنند.

«۴» مالِکِ یَوْمِ الدّینِ

ترجمه: (خدایی که) مالک روز جزاست .

کلمه «دین» هم به معنای مکتب و آیین است، و هم به معنای جزا و پاداش. مراد از «یوم الدین» روز قیامت است که روز حساب و کیفر و پاداش می باشد.

ص: ۱۵

البته خداوند، هم مالکِ دنیاست و هم مالک آخرت، ولی مالکیت او در روز قیامت، جلوه دیگری دارد. در آن روز هیچکس مالک هیچ چیز نیست. حتی انسان اختیار اعضا و جوارحِ خود را ندارد. نه زبان، اجازه عذرتراشی دارد و نه فکر، فرصتِ تدبیر؛ تنها خداوند، صاحبْ اختیار آن روز است.

از این آیه می آموزیم که:

در کنار امید به رحمتِ الهی، که در آیه قبل مطرح شد، باید از حساب و جزای قیامت نیز بترسیم. زیرا خداوند بر هر نیک و بد ما آگاه و بر کیفر و پاداش آن قادر است.

«۵» اِیَّاکَ نَعْبُدُ وَ اِیَّاکَ نَسْتَعینَ

ترجمه: (خدایا) تنها تو را می پرستیم و تنها از تو یاری می جوییم.

در آیات گذشته، برخی از صفات خداوند را شناختیم و دانستیم که او «رَحمن» است، «رَحیم» است، «ربُّ العالَمین» و مالک روز جزاست، همچنین او را بخاطر نعمت های بی شماری که به ما ارزانی داشته، سپاس گفتیم و ستایش کردیم که: «اَلحَمدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمین».

حق آن است که اکنون به درگاه او برویم، به نماز بایستیم، و با اظهار عجز و ضعف، اعلام کنیم که ما تنها

بنـده تـو هسـتیم و جز در برابر فرمـان تو، در برابر دیگران، سـر خم نمی کنیم. نه بنـده زر و ثروتِ دنیـا هسـتیم و نه برده زور و قدرت های استعماری.

اما این نماز که بهترین راه پرستش خداونـد است، به شـکل جماعت برگزار می شود، لـذا ما مسـلمانان، یک صـدا و در یک صف، بصورت جمعی اعلام می کنیم که: «اِیّاکَ نَعْبُدُ وَ اِیّاکَ نَسْتَعین» یعنی خداوندا نه فقط من، بلکه همه ما بنده تو هستیم و از تو یاری می جوییم.

از این آیه می آموزیم که:

اگر در هر نماز با توجه بگوییم تنها بنده خدا هستیم، دیگر اهل غرور و تکبر نخواهیم شد.

«۶» اِهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقیمَ

ترجمه: (خداوندا) ما را به راه مستقیم هدایت فرما.

برای زنـدگی انسان راههای گوناگونی وجود دارد. راهی که خود، بر اساس خواسـته ها و نیازهای فردی، تشـخیص می دهد، راهی که جامعه و مردم به آن راه می رونـد، راهی که پـدران و نیاکان ما، زندگی خود را بر اساس آن گذرانده اند، راهی که طـاغوت هـا و حاکمـانِ سـتمگر برای مردم تعیین می کننـد، راه کامیـابی و لـذت جویی از مظاهر دنیا، و یا راه عُزلت و گوشـه گیری و دست کشیدن از

فعالیت های اجتماعی.

آیـا انسـان در میـان این همه راه و روش هـایِ مختلف، برای پیـدا کردن راه راست و درست، به راهنمـا نیاز نـدارد؟ خداونـد، پیامبران و کتاب های آسمانی را برای راهنمایی ما فرستاده، و هدایت ما تنها در صورتی است که پیرو راستینِ پیامبر و اهل بیت او و قرآن کریم باشیم.

به همین دلیـل در هر نمـاز از خـدا می خـواهیم، مـا را به راهِ روشن و مطمئن خود راهنمـایی کنـد. راهی که در آن انحراف و انحطاط نیست و انسان را به او می رساند.

راه مسـتقیم، راه وسـط و میـانه اسـت. اعتـدال و میـانه روی در همـه امـور، و دوری از هرگـونه افراط و تفریـط. بر خلاـف راه کـافران، که رهبرانِ الهی را همچون مردم عـادی و یا حتی پائین تر و مجنون معرفی می کردنـد، و یا بعضـی از مردمِ مؤمن، که پیامبرانی چون حضرت عیسی را در حدّ خدایی بالا برده اند.

قرآن، مـا را به رعـایت اعتـدال و میـانه روی در امور عبـادی، اقتصـادی و اجتماعی سـفارش می کنـد که نمونه هایی از آن را یادآور می شویم:

در آیه ۳۱ سوره اعراف می فرماید:

«کُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لا تُسْرِفُوا»

«بخورید و بیاشامید ولی اسراف و زیاده روی نکنید»

و در آیه ۱۱۰ سوره اِسراء چنین می فرماید:

«لا تَجْهَرْ بِصَلاتِکَ و لا تُخافِتْ بِها وَ ابْتَغِ بَیْنَ ذلِکَ سَبیلاً»

«نمازت را نه بسیار بلند بخوان و نه بسیار آهسته بلکه میانه را انتخاب کن»

همچنین در آیه ۶۷ سوره فرقان می خوانیم:

«وَالَّذینَ اِذا اَنْفَقُوا لَمْ یُسْرِفُوا وَلَمْ یَقْتُروا وَکانَ بَیْنَ ذلِکَ قَواما»

«مؤمنان، به هنگام انفاق، نه اسراف می کنند و نه بُخل می ورزند، بلکه میانه رو هستند»

با آنکه اسلام در مورد پدر و مادر سفارش بسیار کرده و می فرماید: «وَ بِالْوالِدَیْنِ اِحْسانا» یعنی به پدر و مادر نیکی کنید، امّا در مقابل می فرماید: «فَلا تُطِعْهُما» یعنی اگر آنها تو را به سوی باطل دعوت کردند، اطاعت مکن.

قرآن در برابر کسانی که فقط بدنبال عبادت و گوشه گیری از جامعه هستند و یا کسانی که تنها خدمت به مردم را عبادت می شمرند، نماز و زکات را در کنار یکدیگر مطرح کرده و می فرماید: «اَقیمُوا الصَّلوه وَ اتُوا الزَّکوه» که یکی ارتباط با خالق است و دیگری ارتباط با مردم.

از این آیه می آموزیم که:

۱- راه سعادت، صراط مستقیم است. زیرا:

بر خلاف راههای بشری که هر روز تغییر می کند، ثابت و پایدار است. کوتاهترین فاصله میان دو نقطه است. هیچگونه انحراف و انحنایی ندارد و در کوتاهترین زمان انسان را از مسیری مطمئن به مقصد می رساند.

۲- هم در انتخاب راه، و هم برای ماندن در راه مستقیم، باید از خدا کمک بخواهیم. زیرا ما همواره در معرض اشتباه و گمراهی هستیم.

گمان نکنیم اگر تا بحال در جاده زندگی دچار سقوط یا انحراف نشده ایم، لابد باقیِ مسیر را نیز سالم طی خواهیم کرد. چه بسیار از ما انسان ها بودند که عمری را با ایمان گذراندند، امّا وقتی به پول یا مقام رسیدند خدا را فراموش کردند.

از آنجا که شناخت راه مستقیم کار مشکلی است، آیه بعد، هم الگوهای این راه را به ما معرفی می کند و هم کسانی را که از این راه منحرف شده اند، می شناساند.

«۷» صِراطَ الَّذینَ اَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ غَیْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَیْهِمْ وَ لاَ الضَّالّینَ

ترجمه: (خداوندا ما را به) راه کسانی که آنان را مشمول نعمت خود ساختی، (هدایت کن)، نه راه کسانی که مورد غضب واقع شدند و نه گمراهان.

انسـان هـا در انتخـاب راه زنـد گی، سه گروه می شونـد. یکـ دسـته کسانی که راه خـدا را انتخاب کرده و زنـد گی خود را بر اساس دستورهای خداوند قرار می دهند. این دسته همواره مشمول نعمت و رحمت ویژه الهی خواهند بود.

دسـته دوّم که در مقابل دسـته اوّل اند، کسانی هسـتند که حق را شـناخته اند ولی هوی و هوسِ خود، و خواسـته هایِ نامشروع دوستان و بستگان را بر خواسته های خداوند ترجیح می دهند.

این گروه کم کم از «صِراطِ مُسْتَقیم» دور شده و مورد خشم و غضب الهی واقع می شوند. این آیه از آنان به «مَغْضُوبِ عَلَیْهِم» یاد کرده است.

در ایـن میـان، گروه سومّی هسـتند کـه راه معیّـن و مشخصـی ندارنـد، متحیّر و سـر گردانند و به تعـبیر این آیه، «ضـالّین» یعنی گمراهند. هر روز راهی را در پیش می گیرند، اما به جایی نمی رسند.

از این آیه می آموزیم که:

در انتخاب راه مسـتقیم، نیازمنـد شـناخت الگو هستیم. لذا خداوند آنان را در آیه ۶۹ سوره نسـاء، معرفی کرده وفرموده است: پیامبران و صدّیقان و شهدا و صالحان، مشمول نعمت های ویژه او هستند.

درس ۲: شناخت مؤمن و کافر

سوره «بقره»

دومین سوره قرآن کریم که بزرگترین سوره قرآن نیز هست، «بقره» نام دارد. این نام، بخاطر داستانِ «گاو» بنی اسرائیل است که در این سوره آمده است.

این سوره، با حروفی آغاز شده که ترکیب خاصی دارد، و توجّه انسان را به خود جلب می کند:

«۱» الم

خداوند، **۲۹** سوره از ۱۱۴ سوره کتاب خود را، با حروفی آغاز کرده، که هر حرف آن به تنهایی، و به نامِ خودش خوانده می شود. مانند همین آیه از سوره بقره که آن را «الف، لام، میم» می خوانیم.

این گونه حروف را، که در میان عرب زبان ها سابقه ای نداشته، در اصطلاحِ اهل قرآن، «حروف مقطعه» می گویند، یعنی حروفی که از یکدیگر جداست و جداجدا خوانده می شود.

در بیشتر موارد، پس از این حروف، آیاتی مطرح شده که عظمت و اصالت قرآن را مطرح می کند، گویا خداوند

می خواهد بگوید، من این کتاب را که معجزه است، از همین حروف الفبا که در اختیار شما نیز هست، ساخته و پرداخته ام، نه از حروف و کلماتی خاص که برای شما ناآشنا و غیر قابل درک باشد.

حال، کسانی که مدعی هستند قرآن معجزه نیست، اگر راست می گویند، آنان نیز از همین حروف الفبا، کتابی بنویسند که همچون قرآن، هم از جهت رسایی و شیوایی جملات، بی همتا باشد و هم از جهت مطالب و محتوا، بی نظیر و بی مانند.

آری این هنر خداوند است که از حروف الفبا، کتابی تألیف می کند که بشر از آوردنِ حتی یک سوره مثل آن عاجز است، چنانکه در عالم طبیعت نیز، خداوند از دلِ خاکِ بی جان، هزاران نوع گیاه و میوه می رویاند، در حالیکه بشر، از خاک، آجر و سفال می سازد!

«۲» ذَ لِکَ الکِتَبُ لاَ رَیْبَ فِیهِ هُدیً لِّلْمُتَّقِینَ

ترجمه: آن کتابِ با عظمت، که هیچ تردیدی در حقانیت آن نیست، راهنمای پاکان و پرهیزگاران است.

کتاب، با ارزش ترین میراثِ نسل های گذشته، برای بشر امروز است که توانسته با زبان خاموشِ خود، بلندترین مفاهیم و معارف را به گوش جهانیان برساند. خداوند نیز

قوانین زندگی بشر را، به صورت کتاب در اختیار او قرار داده است.

گرچه قرآن، بصورتِ کتاب از آسمان نازل نشده، امّا به فرمان خداوند، پیامبر اسلام، آنچه را بر ایشان وحی می شد، بر مردم قرائت می کردند تا اهل قلم، بنویسند و عموم مردم، آن را حفظ کرده و به سینه بسپارند.

اگر انسان این کتاب الهی را به دقت مطالعه کند، یقین خواهد کرد که از جانب خداست و بیان چنین مطالبی از سوی یک انسان، آنهم در چهارده قرنِ قبل و از میان قومی که از سواد و علم، بهره ای نداشتند، امری محال است.

قرآن کتاب هدایت بشر است، پس هر که طالب سعادت است، چاره ای ندارد جز آنکه به دفترچه راهنمایی که از سوی خالق برای او ارسال شده، مراجعه کند، تا با استفاده صحیح از ابزار وجود خود، از خطراتی که جسم و روح او را تهدید می کند، دوری گزینند.

البته همانگونه که نور خورشید از شیشه تمیز عبور می کند، نه از خشت و گلِ تیره، نور قرآن نیز تنها در دل های پاک، اثر می کند، نه افراد لجباز.

ص: ۲۵

از این آیه می آموزیم که:

۱- حرمت و قداستِ قرآن را حفظ کنیم.

۲- قرآن، کتابِ هدایت برای همه بشر است، نه یک کتاب تخصصّی، آن هم برای گروهی خاص از مردم، لذا از قرآن، انتظار نداشته باشیم که برای ما مسائل فیزیک یا شیمی یا ریاضی را بیان کند.

«۳» الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بالْغَیْبِ وَیُقِیمُونَ الصَّلَوهَ وَمِمَّا رَزَقْنَهُمْ یُنفِقُونَ

ترجمه: متقین و پاکان، کسانی هستند که به عالم غیب و نهان ایمان دارند، نماز به پای می دارند و از آنچه به آنان روزی داده ایم، انفاق می کنند.

قرآن، هستی را به دو بخش تقسیم می کند، یکی جهان غیب که از حواس ما پوشیده و پنهان است، و دیگری عالَم محسوسات که طبیعت مادی است.

برخی انسان ها، تنها آنچه را می بینند و می شنوند، قبول دارند و می خواهند همه چیز را از طریق حواس پنجگانه خود درک کنند. در حالیکه حواس محدود ما قدرت درک همه چیز را ندارد، حتی قوه جاذبه که یک خاصیت مادی است، قابل درک با حواس نیست، بلکه از افتادن اشیا به سوی پایین، می فهمیم که زمین جاذبه دارد، پس علم ما

به جاذبه، از راه آثار آن است نه درک مستقیم خود آن.

بعضی توقع دارند، خدا را با چشم خود ببینند تا به او ایمان بیاورند، چنانکه قوم بنی اسرائیل به حضرت موسی گفتند: «لَنْ نُؤْمِنَ لَکَ حَتَّی نَرَی اللّهَ جَهْرَه» «ما به تو ایمان نمی آوریم تا آنکه خدا را آشکارا ببینیم.»

در حالیکه خداوند جسم نیست تا دیدنی باشد، و ما از آثار با عظمت او در آفرینش، به وجود او پی می بریم و به او ایمان می آوریم.

افراد باتقوی و حقیقت جو، شناخت خود را محدود به عالم مادی نکرده، بلکه به جهان غیب، یعنی وجود خداوند، فرشتگان و همچنین عالم آخرت، که از حواس ظاهری ما پنهان است ایمان دارند.

آنها اهل نماز و انفاق هستند. با نماز که یاد خداست، نیازهای روح و روان خود را تأمین می کنند و به آرامش و اطمینان می رسند، و با پرداخت بخشی از درآمد خود به محرومان، نیازهای جامعه را تأمین می کنند، تا جامعه نیز از رفاه و آسایش لازم برخوردار باشد.

البته خواندنِ نماز، به تنهایی، کافی نیست، بلکه باید نماز را به پاداشت، یعنی هم خود نماز بخوانیم و هم دیگران را به نماز دعوت کنیم؛ نماز را در اول وقت، آنهم

در مسجد و به جماعت بخوانیم، که در اینصورت، نماز در جامعه به پاداشته می شود و جایگاه خاص خود را می یابد.

در انفاق نیز، تنها کمک های مالی، منظور اسلام نبوده است، بلکه به تعبیر قرآن «مِمَّا رَزَقْنا»، از آنچه به شما داده ایم انفاق کنید، که شامل ثروت، قدرت، علم و هرگونه امکانات و استعدادهای خدادادی می شود.

از این آیه می آموزیم که:

۱- ایمان از عمل جدا نیست و مؤمن، اهل عمل است.

۲- نماز، محور کارِ انسان های با ایمان است.

۳- آنچه داریم از خداست، پس بخشی از آن را برای خدا بدهیم که او نیز در دنیا و آخرت جبران می کند.

۴- اسلام دینی جامع و برای اداره جامعه است. با دستورِ نماز، ارتباط با خدا را سفارش می کند، و با دستورِ زکات، ارتباط با مردم و توجه به نیازهای جامعه را.

«۴» وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَآ أُنْزِلَ مِن قَبْلِكَ وَبِالْأَخِرَهِ هُمْ يُوقِنُونَ

ترجمه: متقین کسانی هستند که به آنچه بر تو نازل شده و آنچه پیش از تو بر پیامبران قبلی نازل گردیده، ایمان داشته و به آخرت یقین دارند.

ص: ۲۸

وحی، یکی از راههای شناخت است که متقین به آن ایمان دارند. چنانکه در آیه قبل گفتیم، راه شناختِ انسان محدود به حسّ نیست، و عالمی ورای عالم محسوسات وجود دارد که عقل به وجود آن گواهی می دهد، ولی از شناخت دقیق آن عاجز است، لذا خداوند با فرستادن وحی شناخت ما را کامل می سازد.

عقل می گوید خدایی هست ولی وحی، صفات و ویژگی های آن خدا را برای ما بیان می کند. عقل می گوید باید برای کیفر و پاداش انسان ها، دادگاهی جهانی به پا شود، وحی می گوید قیامتی هست که چنان ویژگی هایی را داراست. پس عقل و وحی مکمّل یکدیگرند و افرادِ با ایمان از هر دو وسیله استفاده می کنند.

وحی، اختصاصی به پیامبر اسلام ندارد، بلکه همه پیامبران مورد خطاب سخن الهی واقع شده اند، لذا افراد باتقوا، تعصّب بی جا ندارند که پیامبران قبلی را نفی کنند و فقط پیامبر اسلام را بپذیرند، بلکه به همه پیامبران الهی ایمان داشته و آنچه را به آنان وحی شده، می پذیرند.

چنانکه مرگ را پایان کار خود ندانسته و به قیامت یقین دارند. لذا خود را در برابر گناه حفظ می کنند.

ص: ۲۹

از این آیه می آموزیم که:

ایمان به تمام کتب آسمانی لازم است، چون همه انبیا یک هدف داشته اند.

«۵» أُوْلَئِكَ عَلَى هُدىً مِّن رَّبِّهِمْ وَأُوْلَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

ترجمه: آن مؤمنان بر هدایتی از جانب پروردگارشان هستند و آنان رستگارانند.

این آیه سرانجام خوبان را رستگاری می داند. رستگاری، یعنی آزاد شدن از خواسته ها و هوس های نفسانی، و رشدِ صفات خوب اخلاقی.

از این آیه می آموزیم که:

راه رسیدن به سعادت و خوشبختی، دریافت هدایت الهی است. که البته بدون تلاش بدست نمی آید، هم علم و ایمان می خواهد، هم عمل و کار نیک.

«۶» إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ سَوَآءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ

ترجمه: آنان که کفر ورزیدند، چه آنها را از عذاب خدا بترسانی یا نترسانی، برایشان تفاوتی نمی کند، آنان ایمان نخواهند آورد.

بعد از معرفی متقین و پاکدلان، این آیات، کفار را معرفی می کند

ص: ۳۰

که دچار چنان تعصّب و لجاجت و عنادی هستند که سخن حق، هیچ تأثیری در آنها نمی گذارد و ایمان نمی آورند.

«کفر» در زبان عربی به معنای پوشاندن و نادیده گرفتن است. کفرانِ نعمت نیز، به معنای نادیده گرفتن نعمت و ناسپاسی است. کافر یعنی کسی که حقّ را نادیده می گیرد.

از این آیه می آموزیم که:

۱- کفر و تعصّب، انسان را همچون سنگ و چوب، در برابر پند و اندرز، بی تفاوت می کند.

۲- اگر مردم، پذیرای حق نباشند، دعوت پیامبران نیز، مؤثر واقع نمی شود. دعوت پیامبران، همچون بارانی است که اگر بر زمین آماده ببارد، گل بروید و اگر بر زمین شوره زار فرو بارد، خار و خاشاک حاصل شود.

«۷» خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَرِهِمْ غِشَوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ

ترجمه: خداوند بر دل ها و گوش آنان مُهر زده، و بر چشمانشان پرده ای آویخته، و برایشان عذابی بزرگ، مقرّر است.

کافران، عقل و چشم و گوش دارند، امّا گویا کارهای زشت و روحیه تعصّب و لجاجت، پرده ای در برابر

آنان ایجاد کرده که قـدرت دیـدن و شـنیدن حقایق را از دست داده اند و این کیفری است که خداوند در دنیا برای آنان مقرر کرده، و در قیامت، عذاب بزرگ در انتظار آنان است.

از این آیه می آموزیم که:

۱- کسی که حق را فهمید ولی بر آن سرپوش گذاشت، خداوند هم بر چشمِ دل او سرپوش می گذارد و این کیفر خداست.

۲- امتیاز انسان بر حیوان، عقل و ادراک و بینش صحیح اوست که با کفر، این امتیاز را هم از دست می دهد.

ص: ۳۴

درس ۳: شناخت منافق

تفسیر قرآن برای جوانان » درس ۳: شناخت منافق

«۸» وَمِنَ النَّاسِ مَن یَقُولُ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْیَومِ الْاخِرِ وَمَا هُم بِمُؤْمِنِینَ

ترجمه: گروهی از مردم می گویند: «ما به خدا و روز قیامت ایمان آورده ایم»، در حالیکه ایمان ندارند.

قرآن، که کتاب هدایت است، ویژگی های مؤمنان، کافران و منافقان را برای ما بیان می دارد، تا هم خود را بشناسیم که از کدام گروه هستیم، و هم دیگران را بشناسیم تا برخورد مناسبی با افراد جامعه داشته باشیم.

از آغاز سوره بقره تا اینجا، چهار آیه، مؤمنان را و دو آیه کافران را معرفی کرده است. این آیه و آیات بعد که سیزده آیه می شود، گروه سومی را مطرح می کند که نه نورانیت گروه اول را دارند، و نه جسارت و صراحت گروه دوم را. نه در دل ایمان دارند و نه به زبان، اظهار کفر. اینان، منافقان ترسویی هستند که کفر درونی خود را پنهان می کنند و در ظاهر ادعای اسلام دارند.

پس از آنکه پیامبر اسلام از مکّه به مدینه، هجرت نمود و مشرکان در جنگ بدر شکستِ سختی از مسلمانان

خوردند، برخی از مردم مکّه و مدینه، با آنکه در دل به اسلام، اعتقادی نداشتند اما برای حفظ جان و مال خود و یا رسیدن به موقعیت و مقامی در میان مسلمانان، به ظاهر ادعای اسلام کردند و خود را همرنگ دیگران ساختند. روشن است که آنها، افرادی ترسو بودند که این شهامت و صراحت را نداشتند همانند دیگر کفّار،

کفر خود را اظهار دارند تا صفوف آنها از مؤمنان جدا گردد.

البته نفاق و دورویی، پدیده ای است که همه انقلاب ها با آن روبرو هستند و نباید تصور کرد همه کسانی که اظهار ایمان و همراهی و همگامی می کنند، در دل نیز چنین تعهدی دارند. چه بسا افرادی که ظاهری اسلامی دارند اما در باطن به اسلام ضربه می زنند.

از این آیه می آموزیم که:

ایمان، امری قلبی است، نه زبانی. پس برای شناخت افراد، تنها به اظهارات آنها اکتفا نکنیم.

«۹» يُخَدِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ ءَامَنُواْ وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ

ترجمه: آنان با خدا و مؤمنان، نیرنگ می کنند. در حالیکه جز خودشان، کسی را فریب نمی دهند، ولی نمی فهمند.

منافقان، گمان می کنند افرادی زرنگ و زیرک هستند و

می تواننـد خـدایِ مؤمنـان را فریب داده و از امتیـازات مسـلمانان برخوردار شونـد، تا در وقت مناسب، ضـربه خود را به اسـلام بزنند.

در حالیکه خداونـد از کفر باطن آنها آگاه است و نفاق و دورویی آنان را می دانـد و در مواقع حسّاس آنان را رسوا ساخته و چهره زشت آنها را برای مؤمنان افشا می کند.

آری بیماری که به پزشک مراجعه می کنـد، اگر به دسـتورات او عمل نکنـد، ولی به دروغ به پزشک بگوید داروهای شـمارا مصـرف کرده ام، به گمـانِ خودش پزشـک را فریب داده، در حـالیکه جز فریب خود، کـار دیگری نکرده و فریبِ پزشـک در واقع فریبِ خود است. این چنـد چهرگانِ بیمار نیز، که گمان می کنند خدا را فریب داده اند، کسـی جز خودشان را فریب نمی دهند.

از این آیه می آموزیم که:

۱- منافق فریبکار است. مراقب باشیم که فریب ظاهر افراد را نخوریم.

۲- خود بدنبال فریب دیگران نباشیم، زیرا قرآن می گوید، آثار نیرنگ به صاحب نیرنگ بازمی گردد.

۳- برخورد اسلام با منافق همانند برخورد منافق با اسلام است. او در ظاهر اسلام می آورد، اسلام نیز او را در

ظاهر مسلمان می شناسد. او در دل ایمان ندارد، خداوند هم در قیامت او را همچون کفّار کیفر می دهد.

۴- منافق خود را زرنگ و باهوش می داند در حالیکه بسیار بی شعور است، زیرا نمی داند که طرف او خدایی است که از اسرار و درون همه آگاه است.

«۱۰» فِی قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ فَزَادَهُمْ اللَّهُ مَرَضاً وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُواْ يَكْذِبُونَ

ترجمه: در دل های آن منافقان، بیماری است که خداوند بیماری آنان را بیفزاید و برای آنها به خاطر دروغگویی شان، عذابی دردناک است.

از نظر قرآن، روح انسان همچون جسم او، گاه دچار بیماری هایی می گردد که اگر درمان نشود، گسترش یافته و رشد می کند تا جائی که انسانیتِ انسان را هلاک می سازد.

نفاق از خطرناک ترین بیماری های روحی است که زمینه را برای بروز بیماری های دیگر روحی، همچون بخل، حسد و طمع فراهم می کند.

انسان سالم یک چهره بیشتر ندارد و میان فکر و عمل او هماهنگی کامل است. زبانش آنچه را در دل دارد می گوید و رفتارش با عقایدش مطابقت دارد. اما اگر غیر از این شد، روح بیمار شده و دچار انحراف گردیده است.

لاشه مرداری که در آب افتاده و بوی نامطبوع می دهد، هرچه بارانِ پاک برآن ببارد، به جای آنکه آلودگی اش برطرف شود، بیشتر می گردد.

آری، نفاق همچون مرداری است که اگر در روح و دل انسان باقی بماند، باعث می شود تا منافق به جای تسلیم شدن در برابر دستوراتی که از طرف خداوند نازل شده، دست به ریاکاری بزند و پلیدی نفاق او بیشتر آشکار گردد و بدین گونه بیماری نفاقش افزایش یابد.

«نفاق»، معنای وسیعی دارد، و هرگونه دوگانگی میان گفتار و عمل، و ظاهر و باطن را شامل می شود. لذا افراد مؤمن نیز ممکن است گاهی دچار آن شوند. چنانکه ریا و تظاهر در انجام عبادت، یعنی کار را برای غیر خدا انجام دادن، نوعی نفاق است.

پیامبر گرامی اسلام می فرماید: سه صفت است که در هرکس باشد منافق است، هرچند روزه بگیرد و نماز بخواند و خود را مسلمان بداند؛ کسی که در امانت خیانت کند، کسی که به هنگام سخن گفتن دروغ بگوید وکسی که وعده بدهد ولی عمل نکند.

از این آیه می آموزیم که:

۱- نفاق، بیماری روحی است و منافق همچون فرد بیمار، نه سالم است و نه مرده، نه مؤمن است و نه کافر.

۲- نفاق، رشدی سرطانی و فراگیر دارد که اگر درمان نشود همه ابعاد وجودی انسان را فرامی گیرد.

۳- سرچشمه نفاق، دروغ است و دروغگویی شیوه معمول منافقان می باشد.

«۱۱» وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لا تُفْسِدُواْ فِي الْأَرْضِ قَالُواْ إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ

«۱۲» أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِن لَّا يَشْعُرُونَ

ترجمه: هرگاه به منافقان گفته شود: «در زمین فساد نکنید»، می گویند: «همانا ما فقط اصلاحگریم»

آگاه باشید که آنان اهل فسادند ولی نمی فهمند.

نفاق، یک بیماری مُسری و واگیردار است که اگر جلوی آن گرفته نشود، افراد زیادی از جامعه را مبتلا ساخته و تملّق و چاپلوسی، و ریاکاری و دورویی، جامعه را به فساد می کشاند.

از آنجا که منافق، خود اهل عمل به دستورات دینی نیست، می خواهد که دیگر مؤمنان نیز مثل او باشند، لذا دائماً

با مسخره کردنِ دستورات خدا، مردم را نسبت به انجام وظایفشان، سست و بی اعتنا می سازد.

قرآن نمونه هایی از این رفتار زشت منافقان را در سوره های توبه و منافقین بیان می دارد که چگونه به هنگام جهاد با دشمنان اسلام، از جنگ فرار می کردند و باعث تضعیف روحیه مجاهدان می شدند، و یا در هنگام انفاق و کمک های مالی، مؤمنان را مسخره می کردند که این مقدارِ کم، چه ارزشی دارد؟

با آنکه نفاق منشأ همه گونه فساد در جامعه است، اما منافق که از دیدن حقایق کور شده، فسادِ خود را، اصلاح می داند. زیرا درنظر او امری چون سازش با دشمن و جلوگیری از خون ریزی به صلاح جامعه است، پس باید جلوی جنگ و پیامدهای آن گرفته شود، گرچه این کار سبب تضعیف دین و مؤمنان گردد!

از این آیه می آموزیم که:

۱- آثار نفاق، تنها فردی نیست، بلکه جامعه را نیز به فساد می کشاند.

۲- از نشانه های نفاق، خودستایی و خودبرتربینی است، آنها می گویند: فقط ما اهل صلاح و اصلاح هستیم، نه دیگران.

ص: ۳۹

۳- نفاق، اگر در دل رسوخ کند، جلوی درک و شعور صحیح انسان را می گیرد و حقایق را وارونه می بیند.

۴- مؤمنان باید به شعارهای زیبا، اما توخالیِ منافقان، آشنا و آگاه باشند تا فریب آنها را نخورند.

۵- آن زرنگی و زیرکی که در مسیر حق و صلاح جامعه نباشد، بی شعوری و نفهمی است.

«۱۳» وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ ءَامِنُواْ كَمَآ ءَامَنَ النَّاسُ قَالُواْ أَنُؤْمِنُ كَمَآ ءَامَنَ السُّفَهَآءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَآءُ وَلَكِن لَّا يَعْلَمُونَ

ترجمه: و هرگاه به منافقان گفته شود: «شما نیز همانند مردم، ایمان بیاورید»، (با حالتی از تکبر و غرور) می گویند: «آیا ما نیز همانند ساده اندیشان و کوته فکران ایمان بیاوریم؟»، آگاه باشید که آنان خودشان کوته فکر و سبک مغزند، ولی نمی دانند.

منافقان، خود را افرادی عاقل، هوشیار و زیرک می پندارند و مؤمنان را افرادی زودباور، سفیه و ساده لوح می شمرند.

لذا وقتی به آنها گفته می شود چرا همچون توده مردم ایمان نمی آورید، در پاسخ، مردم را که در تمام صحنه ها و سختی ها، یار و یاور رهبرشان بوده اند، به سفاهت متهم می کنند.

ص: ۴۰

قرآن در پاسخ آنها می گوید: شـما که مؤمنان را سفیه می شمرید، خود در سفاهت واقعی هستید، ولی مشکل آنجاست که از سفـاهت خود، بی خبریـد و بـدتر از نـادانی، بی خبری از نـادانی است، که انسـان گمـان کنـد خودش همه چیز را می فهمـد و دیگران هیچ نمی فهمند.

از این آیه می آموزیم که:

۱- تحقیر مؤمنان، از شیوه های منافقان است که خود را بهتر و برتر از دیگران می دانند.

۲- با متکبر بایـد مثل خودش رفتار کرد. آن کس که توده مردم مؤمن را تحقیر می کند، باید در جامعه تحقیر شود تا غرور و تکبّر او شکسته شود.

۳- تحقیر و تمسخر دیگران، کاری سفیهانه است. خردمند با منطق سخن می گوید و سفیه با تمسخر و استهزاء.

«۱۴» وَإِذَا لَقُواْ الَّذِينَ ءَامَنُواْ قَالُواْ ءَامَنَّا وَإِذَا خَلَوْاْ إِلَى شَيَطِينِهِمْ قَالُواْ إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِءُونَ

ترجمه: منافقان، هرگاه با اهل ایمان ملاقات کنند، می گویند: «ما (نیز همانند شـما) ایمان داریم»، ولی هرگاه با شیطان صفتانِ (همفکرِ) خود خلوت کنند، می گویند: «ما با شما هستیم، ما فقط مسخره کننده (اهل ایمان) هستیم»

ص: ۴۱

از دیگر آثار و نشانه های نفاق آن است که منافق، یک شخصیتِ مستقل و پایدار ندارد. در هر محیطی، رنگ آن محیط را به خود گرفته و همرنگ آنان می گردد. وقتی در جمع مؤمنان قرار می گیرد اظهار ایمان می کند، اما وقتی در میان دشـمنان قرار می گیرد با آنان هم صدا شده و علیه مؤمنان سخن می گوید و آنان را مسخره می کند.

این آیات به ما هشـدار می دهـد که فریب ظاهر افراد را نخورید و هرکس را که ادعای ایمان کرد، مؤمن نپندارید، بلکه ببینید با چه کسانی رفت و آمد می کند و دوسـتان او چه کسانی هسـتند. نمی توان پذیرفت کسـی مؤمن باشد ولی با دشمنان دین و رهبر، دوست و رفیق باشد. ایمان، با سازش با دشمنان دین نمی سازد. لازمه ایمان، دشمنی با دشمنان خداست.

از این آیه می آموزیم که:

۱- انسان هایی که سبب انحراف دیگران می گردند، شیطان هستند، از آنان دوری کنیم.

۲- مخفی کاری و دورویی، نشانه نفاق و ترس است.

۳- منافقان، بازوهای دشمنان در جامعه اند و همگام با خواسته های آنان حرکت می کنند.

ص: ۴۲

«۱۵» اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ

ترجمه: خداوند نیز آنان را به استهزاء می گیرد و به آنان در سرکشی و طغیانشان مهلت می دهد تا سرگردان شوند.

امام رضا علیه السلام می فرماید: مراد از مکر و حیله خداوند، کیفر دادن به استهزاء کنندگان است، وگرنه خداوند اهل مکر و مسخره نیست.

چه کیفری بالاتر از سرگردانی و کوردلی، که منافقان به آن دچار می شوند. برنامه خداوند این است که به گنهکاران و ستمکاران مهلت دهد، اما این مهلت در صورتی رحمت است که سبب توبه آنان گردد، وگرنه موجب فرورفتن بیشتر در گرداب گناه، و سرانجام غرق شدن و هلاکت انسان می گردد.

از این آیه می آموزیم که:

۱- کیفرهای خداوند متناسب با گناهان بشر است. کیفر تمسخر و استهزاء، استهزا است.

۲- به مهلت هایِ الهی مغرور نشویم که شاید نشانه رحمت نباشد.

۳- خداوند حامی مؤمنان است، اگر منافقان، آنها را به تمسخر می گیرند، خداوند نیز منافقان را به استهزا می گیرد.

ص: ۴۳

«۱۶» أُوْلَئِکَ الَّذِینَ اشْتَرَوُاْ الضَّلَلَهَ بِالْهُدَی فَمَا رَبِحَت تِّجرَتُهُمْ وَمَا کَانُواْ مُهْتَدِینَ

ترجمه: آنان کسانی هستند که ضلالت و گمراهی را به بهایِ (از دست دادن) هدایت خریدند، ولی در این تجارت و داد و ستد، سود نبردند و آنان هدایت نیافته اند.

دنیا، همچون یک بازار است، و همه ما فروشندگانی که به ناچار باید سرمایه های خود را به فروش برسانیم، سرمایه عمر و جوانی، سرمایه عقل و فطرت، علم و قدرت و همه استعدادهای خدادادی.

در این بازار، گروهی سود می برند و به سعادت می رسند و گروهی نه تنها سودی نمی برند، بلکه اصل سرمایه را نیز از دست می دهند. همچون یخ فروشی که اگر جنس خود را نفروشد، نه تنها سود نمی برد بلکه اصل سرمایه اش نیز آب می شود و از دست می رود.

این آیه، منافقان را فروشندگانی معرفی کرده، که هدایت فطری خود را فروخته و گمراهی خریده اند. آنان فطرت پاک الهی را که زمینه هدایت است، با عادت کردن به گناه و نفاق، از دست داده، و در این تجارت، نه تنها سودی کسب نکرده اند، بلکه به اهداف شوم خود هم نرسیده، و اسلام روز به روز پیشرفت کرده و آنان رسواتر شده اند.

ص: ۴۴

از این آیه می آموزیم که:

۱- فقط به فکر کسبِ سود در تجارتِ اموال نباشیم، بلکه ببینیم جان و دل مان را به چه می فروشیم؟، چه بدست می آوریم؟ و حاصل این کسب و تجارت، هدایت و سعادت است، یا گمراهی و شقاوت؟

۲- نفاق، سرانجامی جز گمراهی و زیانکاری ندارد، برخلاف ایمان که انسان را به سعادت می رساند.

«۱۷» مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِی اسْتَوْقَدَ نَاراً فَلَمَّآ أَضَآءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِی ظُلُمَتٍ لَّا يُبْصِرُونَ

ترجمه: مثال این منافقان، مثال کسانی است که آتشی افروختند، پس چون آتش پیرامون آنان را روشن کرد، خداوند نورشان را بُرد و آنان را در میان تاریکی هایی که نمی بینند رها ساخت.

آیات گذشته نمونه هایی از رفتار و گفتار منافقان را بیان نمود، این آیه با تشبیه آنان به کسی که در بیابانی تاریک، آتش افروخته، می فرماید: نورِ ایمانِ منافقان، همچون نور آتش، ضعیف و بی دوام و همراه با دود و خاکستر و سوزندگی است. آری منافق، نورِ ایمان را بروز می دهد، امّا باطن او، آتشِ کفر است.

این نور ضعیف نیز، به تدریج در اثر تعصّب ها

و لجاجت ها، ضعیف تر می شود تا آنکه تاریکی ها، سراسر وجود آنها را فراگیرد.

منافقان با انتخاب راه نفاق، چنین می پندارند که می توانند هم کفّارِ اهل «نار» را از خود راضی نگهدارند و هم مؤمنانِ اهلِ «نور» را.هم از دنیایِ کفّار بهره گیرند و هم از آخرت مؤمنان بی بهره نباشند. لذا قرآن، آنان را به کسی تشبیه نمود که با افروختنِ آتش، «نار» و «نور» را یکجا جمع کرده، تا از هر دو بهره ببرد.

اما میدان زندگی، همچون بیابانِ تاریکی است که برای عبور از آن، نوری پرفروغ و بادوام لازم است. و ایمانِ منافقان نور ضعیفی است که در طوفان حوادث خاموش و آنان را سردرگم رها می کند

از این آیه می آموزیم که:

۱- منافق، به جای استفاده از نور قوی ایمان، از نار ضعیف حیله استفاده می کند.

۲- منافق، برای رسیدن به نور، از نار استفاده می کند که خاکستر و دود و سوزندگی بدنبال دارد.

۳- سرانجام، خداوند منافق را رسوا می سازد و همان نور ظاهری او را نیز می گیرد.

ص: ۴۶

۴- آینده منافق، تاریک و مبهم است و امیدی به نجات او نیست.

۵- نفاق و دورویی، آنهم در برابر خدا، نشانه زیرکی و هوشمندی نیست بلکه مایه ظلمت و هلاکت است.

«۱۸» صُمٌّ بُکْمٌ عُمْیٌ فَهُمْ لَا یَرْجِعُونَ

ترجمه: از کفر آنان (از شنیدن حق) کر و (از گفتن حق) گُنگ و (از دیدن حقیقت) کورند، پس (دست از کفر برنداشته و به سوی حق) باز نمی گردند.

گرچه منافق مانند دیگر انسان ها، دارای چشم و گوش و زبان است، اما چون چشم او حاضر به دیدن حقایق، و گوش او حاضر به شنیدنِ کلام حق نیست، و زبان او نیز از اقرار به حقیقت سرباز می زند؛ لذا قرآن او را به کسانی تشبیه نموده که گویا این ابزار شناخت و بیان را در اختیار ندارند.

آیه قبل، بیان نمود که با رفتنِ نور ایمان، تاریکیِ کفر چنان وجود آنان را فرامی گیرد که دیگر قدرت دیدن ندارند. اما این آیه می فرماید، نه فقط قدرت دیدن ندارند، بلکه قدرت شنیدن و گفتن حق را هم از دست می دهند، و نتیجه حرکت در پرتگاه و تاریکی، چیزی جز سقوط و هلاکت نیست، راهی که امکانِ بازگشت و نجات ندارد.

«۱۹» أَوْ كَصَيِّبٍ مِّنَ السَّمَآءِ فِيهِ ظُلُمَتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَبِعَهُمْ فِى ءَاذَانِهِم مِّنَ الصَّو عِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَفِرِينَ

ترجمه: یا همچون کسانی هستند که بهنگام ریزش بارانی تند از آسمان، در میان تاریکی ها و رعد و برق گرفتار آمده اند. از ترسِ صاعقه هایِ مرگ آور، سرانگشتانِ خود را در گوش هایشان قرار می دهند. اما خداوند بر کافران احاطه دارد.

در آیه هفدهم، خداوند منافق را به در راه مانده ای تشبیه نمود که نور و روشنایی خود را از دست داده، در میان تاریکی ها حیران و سرگردان گشته، و راه بازگشتی ندارد. اما این آیه می فرماید: او همچون در گِل مانده ای است که رگبار باران، تاریکی شب، غرشِ گوش خراشِ رعد، نورِ خیره کننده برق و ترس و هراسِ مرگ، او را احاطه کرده است، اما او نه برای حفظ خود از باران، پناهگاهی دارد و نه در برابر تاریکی،

نوری و نه در برابر صاعقه مرگ آور، گوشی آسوده و یا روحی آرام.

از این آیه می آموزیم که:

۱- منافق، غرق در مشکلات و نگرانی هاست. در همین دنیا نیز، دلهره و اضطراب دامنگیرش می شود.

ص: ۴۸

۲- ترس از مرگ، همواره در گوش منافقان نواخته می شود و آرامش روحی را از آنها می گیرد.

۳- خداوند بر حیله منافقان احاطه دارد و اسرار و توطئه های آنان را افشا می نماید.

۴- نفاق سرانجام به کفر منتهی می شود، زیرا این آیه بجای آنکه بفرماید «وَاللَّهُ مُحيطٌ بِالْمُنافِقين» می فرماید «وَاللَّهُ مُحيطٌ بِالْكافِرين».

۵- نصیبِ منافق از بارانِ آسمان، غرشِ رعد و صاعقه های مرگ آفرین است. آری قرآن، که مایه نزول رحمت الهی بر بشر است، برای منافق زنگ خطر و مایه رسوایی و ذلّت است.

«۲۰» يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَرَهُمْ كُلَّمَآ أَضَآءَ لَهُم مَّشَوْاْ فِيهِ وَإِذَآ أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُواْ وَلَوْ شَآءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَرِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَىْ ءٍ قَدِيرٌ

ترجمه: نزدیک است که روشنیِ برقِ آسمان، نور چشم آنان را برباید. هرگاه که برق آسمان در آن صحرای تاریک، برای آنان روشنی بخشد، چند قدمی در آن حرکت می کنند، اما چون راهشان را تاریک کند از حرکت بازایستند. اگر خدا می خواست شنوایی و بینایی شان را برمی گرفت که همانا خدا بر همه چیز تواناست.

رعد و برق آسمان، که معمولا نشانه نزول باران و رحمت است، برای بعضی سبب وحشت و دلهره است.

نورِ ضعیف آتشی که منافقان، خود برافروختند و نور خیره کننده برقِ آسمان، هیچیک نتوانست راهنمای آنان در مسیر زندگی گردد. زیرا اوّلی را دوام و بقایی نبود، و دوّمی تنها بشارت گر نزول بارانی بود که برای او جز مصیبت چیزی را بدنبال نداشت.

آری وحیِ الهی، برق خیره کننده آسمان است که منافقان، با اظهار ایمان می خواهند از پرتو این نور استفاده کنند، اما قرآن به گونه ای آنان را رسوا می سازد که بناچار از ادامه راه با مؤمنان باز می ایستند و این سردرگمی، کیفر دنیویِ نفاق با خدا و مؤمنان است.

از این آیه می آموزیم که:

۱- منافق، از خود نوری ندارد و بدنبال حرکت در پرتو نور مؤمنان است.

۲- گرچه منافق، گاهی چند قدمی به جلو برمی دارد، امّا پیشرفتی ندارد و از حرکت باز می ایست.

۳- منافق نمی تواند خدا را فریب دهد و از قهر و کیفر او بگریزد.

ص: ۵۰

درس ۴: اعجاز قرآن

تفسیر قرآن برای جوانان » درس ۴: اعجاز قرآن

«۲۱» يَأَيُّهَا النّاسُ اعْبُدُواْ رَبَّكُمُ الَّذِى خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ

ترجمه: ای مردم، پروردگارتان را عبادت کنید، که شما و پیشینیانِ شما را آفریده است، تا اهل تقوا شوید.

در بیست آیه گذشته، خداوند حالات و ویژگی های سه گروه از مردم را بیان نمود: پرهیزگاران، کافران و منافقان. این آیه بدنبال مقایسه افکار و عقاید، و رفتار و گفتار این سه گروه، راه سعادت و نجات را مشخص ساخته و می فرماید:

برای پیوستن به گروه اول و رسیدن به تقوا، تنها یک راه وجود دارد و آن بندگیِ خدایی است که هم شما و هم نیاکانِ شما را آفریده است. فقط او را بندگی کنید تا از بردگیِ دیگران آزاد شوید.

بسیاری از مردم، خداوند را به عنوانِ خالقِ خود قبول دارند، امّا قانونِ زندگی خود و جامعه را از دیگران می گیرند، گویا خداوندی که آنها را آفریده، به حال خود رها ساخته، تا هرگونه که می خواهند عمل کنند.

ص: ۵۱

از این آیه می آموزیم که:

۱- دعوت پیامبران عمومی است و اختصاص به گروه خاصی ندارد، لذا در قرآن بارها همه مردم را مخاطب ساخته و می فرماید: «یاأیّهاالنّاس»

۲- یکی از دلایل عبادتِ خداوند، شکرگزاری از نعمت های بی پایان او بر ما و پدران ماست.

۳- نعمتِ آفرینش، اولین و بزرگترین نعمتِ خداوند بر ماست.

۴- عبادت، وسیله تقوا و پاکدامنی است. اگر عبادتی روحِ تقوا را در ما گسترش ندهد، در حقیقت عبادت نیست.

۵- مراقب باشیم آداب و رسومِ نیاکانِ خود را، در برابر دستورات خداوند قرار ندهیم، زیرا آنها نیز مخلوق خدا بوده، و پیروی از آنها نباید مانع اطاعتِ خدا شود.

۶- به عباداتِ خود مغرور نشویم، که عُجب و ریا، مانع از رسیدن به تقواست.

«۲۲» الَّذِی جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَ شاً وَالسَّمَآءَ بِنَآءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَآءِ مَآءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الَّثمَر تِ رِزْقاً لَّكُمْ فَلَا تَجْعَلُواْ لِلَّهِ أَنْدَاداً وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ

ترجمه: خداوندی که زمین را برای شما فرشی گسترده، و آسمان را بنایی افراشته قرار داد و از آسمان، آبی فرو

فرستاد و بدان آب، برای شما، از میوه ها، روزی بیرون آورد، پس برای خداوند همتایی قرار ندهید، با آنکه خودتان می دانید (که آنها، نه شما را آفریده اند و نه به شما روزی می دهند و اینها همه کار خداست).

در این آیه، خداوند به نعمت های متعددی اشاره می کند که هر کدام، سرچشمه نعمت های دیگر است. زمین همچون فرش، بستر زندگی انسان در این کره خاکی است. کوه و دشت، آب و خاک، و معادنِ گوناگون، در عمق زمین و زیر کوه ها، همه و همه محیطی مناسب را برای بقا و حیات انسان فراهم آورده است.

هماهنگی میان زمین و آسمان، نزولِ باران و رویشِ گیاهان را بدنبال داشته، و رزق و غذای انسان را تأمین کرده است. امّا همه اینها به تدبیر الهی و قدرت بی پایان او انجام گرفته است، پس چگونه می توان دیگرانی را که برای زندگی خود محتاج او هستند، شریک او دانست و بجای خدا فرمان آنان را اطاعت کرد؟

از این آیه می آموزیم که:

۱- توجه به نعمت های الهی، بهترین راه خداشناسی و بندگی و عبادت خداوند است. لذا این آیه نعمت های الهی به انسان را، بیان می دارد.

ص: ۵۳

۲- نظم و هماهنگی میان زمین و آسمان، بهترین دلیل بر وجود خالقی عالم، قادر و یکتاست.

۳- از دو عبارتِ «جَعَلَ لَکُم» و «رِزْقاً لَکُم» می فهمیم که خداوند هستی را برای بشر آفریده و منظور نهایی از خلقتِ موجودات دیگر، بهره و استفاده انسان است.

۴- خداشناسی و خداپرستی، امری فطری است که وجدان همه مردم به آن شهادت می دهد، لذا آیه می فرماید: «وَ اَنْتُم تَعْلَمون» یعنی خود این مطلب را می دانید.

۵- آب و خاک وسیله هستند، رویش گیاهان به دست خداست، لذا می فرماید: «فَاَخْرَجَ» او میوه ها را برای شما پدید آورد.

«۲۳» وَإِنْ كُنْتُمْ فِی رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَى عَبْدِنَا فَأْتُواْ بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ وَادْعُواْ شُهَدَآءَكُمْ مِّن دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَدِقِينَ

ترجمه: و اگر در آنچه بر بنده خود (از قرآن) نازل کرده ایم، شک دارید، پس (لااقل) یک سوره همانند آن بیاورید و گواهان خود را، از غیر خداوند (بر این کار) دعوت کنید، اگر راست می گویید.

هر پیامبری برای اثباتِ نبوّت خود، باید معجزه ای ارائه دهد که دیگران از انجام مثلِ آن عاجز باشند. قرآن، معجزه

پیامبر اسلام است که بشر از آوردن کتابی همانند آن از نظر لفظ و محتوا، ناتوان است.

قرآن، بارها مخالفانِ خود را به مبارزه دعوت کرده و فرموده: اگر شما این کتاب را از جانب خدا نمی دانید، و آنرا ساخته دست بشر می پندارید، کتابی مثل آن بیاورید تا صدای اسلام خاموش شود.

جالب آنکه در این مبارزطلبی، بارها قرآن به دشمنانش تخفیف داده است. یک بار می فرماید: کتابی مثلِ قرآن بیاورید، جای دیگر فرموده: ده سوره مثل قرآن بیاورید و در اینجا می فرماید: لااقل یک سوره همانند قرآن بیاورید.

از سوی دیگر، قرآن آنها را بر انجام این کار تحریک کرده و می فرماید: از همه یاران و همفکران خود در سراسر جهان دعوت کنید و آنها را به یاری بطلبید، اما بدانید که قدرت انجام آن را ندارید.

گرچه همه پیامبران، معجزه داشته اند، امّا معجزه پیامبر اسلام، یعنی قرآن، ویژگی هایی مخصوص به خود دارد که به اختصار چهار مورد آن را ذکر می کنیم:

ویژگی اول: گویا بودن. معجزاتِ پیامبران دیگر، خود زبان نداشت، که بگوید من معجزه ام، بلکه آن پیامبر باید اعلام می کرد که این کار من معجزه است، امّا قرآن، نیازی

به این معرفی ندارد، زیرا خودش مخالفان را به مبارزه دعوت کرده و آنها را محکوم می سازد. قرآن هم قانون است و هم سند قانون.

ویژگی دوم: جاودانه بودن. معجزاتِ پیامبران دیگر، در زمانی خاص اتفاق افتاده و فقط مردم همان زمان، آن را دیده و شنیده اند، امّا قرآن، تنها در عصر پیامبر معجزه نبوده، بلکه در طول تاریخ، معجزه است و گذشتِ زمان نه فقط، آنرا متزلزل نمی سازد بلکه معارف و مطالب آن روزبه روز شکوفاتر و روشن تر می گردد.

ویژگی سوم: جهانی بودن. همانطور که قرآن، مخصوص زمان خاصی نیست، به مکانِ معین و سرزمین خاصی نیز اختصاص ندارد. مخاطبِ قرآن، تنها مردم عرب زبانِ سرزمین حجاز نبوده اند، بلکه همه ملّت ها از هر قوم و نژادی که باشند مخاطب قرآن هستند، لذا در هیچ جای قرآن، خطابِ «یا اَیُّهَا الْعَرَب» نیامده، بلکه عموم مردم مورد خطابِ الهی واقع شده اند که «یا اَیُّهَا النّاس»

ویژگی چهارم: روحانی بودن. معمولاً ـ معجزات پیامبران دیگر، جنبه مادی و جسمانی داشته و چشم و گوش انسان ها را به حیرت وامی داشته است. اما قرآن از سِنخ کلام و سخن است، با آنکه از حروفِ الفبا ترکیب یافته، امّا

چنان در عمق جان نفوذ می کند که عقل را به تعظیم وامی دارد و روح و اندیشه را تسخیر خود می سازد.

از این آیه می آموزیم که:

۱- مهم ترین ویژگی پیامبران که باعث شد، لیاقتِ دریافتِ وحی را پیدا کنند، این است که تنها بنده خدا و تسلیم محض او بودند. لذا قرآن در بسیاری از آیات، از پیامبران به «عِبادِنا» تعبیر می کند، چنانکه در این آیه می فرماید: «نَزَّلْنا عَلی عَبْدِنا» یعنی قرآن را بر بنده خود نازل کردیم.

۲- قرآن، معجزه جاودان الهی، و اسلام دینی جهانی است، زیرا معجزه آن، اختصاص به عصر و نسل خاصی ندارد.

۳- نباید اجازه دهیم شک و تردیدی نسبت به دین، در ما باقی بماند. اگر هم شک کردیم بلافاصله آن را بر طرف کنیم تا موجب تزلزل دین ما نگردد.

۴- حقانیّتِ قرآن به گونه ای است که اگر مخالفان، یک سوره مثل قرآن بیاورند، ما آنرا به جای تمام قرآن می پذیریم.

ص: ۵۷

«۲۴» فَإِن لَّمْ تَفْعَلُواْ وَلَن تَفْعَلُواْ فَاتَّقُواْ النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَفِرِينَ

ترجمه: پس اگر این کار را نکردید، که هرگز نتوانید کرد، از آتشی که هیزم آن، مردم و سنگ ها هستند و برای کافران فراهم شده، بپرهیزید.

قرآن در آیه قبل، مخالفان خود را به آوردن یک سوره مثل خود، دعوت کرد، اما در این آیه می فرماید: بدانید که هرگز چنین کاری شدنی نیست. نه شما که در زمان رسول خدا هستید و با زبان و کلام او کاملاً آشنایی دارید می توانید مثل قرآن را بیاورید، و نه هیچکس دیگر در آینده، قادر بر انجام این کار خواهد بود، زیرا کلام خداوند همچون خود او، قابل مقایسه با بشر و سخن او نیست.

سپس قرآن، آنان را به آتش جهنّم هشدار می دهد و می فرماید: هیزمِ جهنّم، بدن های گنهکاران است که در کنار سنگ ها می سوزد.

مراد از «سنگ ها» در آیه، یا سنگ هایِ سوختنی مانند زغال سنگ است، که آتش جهنّم را بوجود می آورند، و یا بت های سنگی که خداوند به عنوانِ سندِ جرم، آنها را در قیامت حاضر می کند تا بت پرستان نتوانند مُنکر کار خود شوند. چنانکه در آیه ۹۸ سوره انبیا می فرماید: «اِنَّکُمْ

ص: ۵۸

وَ ماتَعْبُدون مِن دون اللَّهِ حَصَبُ جَهَنّم» یعنی شما و آنچه از غیر خدا پرستش می کنید، هیزمِ دوزخ است.

از این آیه می آموزیم که:

۱- در مورد حقانیّت دین خود، با قاطعیّت سخن بگوییم و به درستیِ دین خود یقین داشته باشیم. این آیه خطاب به مخالفان می فرماید: «لَم تَفْعَلوا وَلَنْ تَفْعَلوا» یعنی نتوانستید و نخواهید توانست که مثل قرآن را بیاورید.

۲- انسان بخاطر کُفر به جایی می رسد که هم ردیفِ سنگ و جماد می شود.

۳- دلی که همچون سنگ، نفوذناپذیر شد و قرآن را نپذیرفت، در قیامت نیز، با سنگ محشور می شود.

۴- قرآن، در همه زمان ها معجزه است، در آینده نیز کسی نمی تواند مثل قرآن را بیاورد.

۵- آتشِ دوزخ چنان شدید و سوزنده است که سنگ را همچون هیزمِ خشک، شعله ور می سازد.

«۲۵» وَبَشِّرِ الَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّلِحَتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّتٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَرُ كُلَّمَا رُزِقُواْ مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِّزْقاً قَالُواْ هَذَا الَّذِى رُزِقْنَا مِن قَبْلُ وَأُتُواْ بِهِ مُتَشَبِهاً وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَجٌ مُّطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَلِدُونَ

ص: ۵۹

ترجمه: و کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند، مژده بده که برایشان باغ هایی است که نهرها از پای درختانِ آن جاری می باشد. هرگاه میوه ای از آن (باغ ها) به اهل بهشت، روزی شود، گویند: «این همان است که قبلاً روزیِ ما شده بود»، در حالی که مشابه آن (نعمت های دنیوی) به ایشان داده شده است، (نه خودِ آنها). و برایشان در بهشت همسرانی پاک و پاکیزه است و در آنجا جاودانه اند.

بدنبال آیه قبل که کافران را به آتش دوزخ تهدید کرد، این آیه سرانجامِ مؤمنان را بیان می دارد، تا از مقایسه سرنوشتِ این دو گروه، حقیقت روشن تر شود. البته ایمان در صورتی مفید است که همراهِ عمل صالح باشد. نه ایمان و نه عمل، هیچکدام به تنهایی، سعادت انسان را تضمین نمی کند.

ایمان همچون ریشه درخت، و عمل صالح میوه آن است. وجود میوه شیرین دلیل بر سلامتِ ریشه و وجود ریشه قوی، سبب پرورش میوه سالم است.

افراد بی ایمان، گهگاه کار خوبی انجام می دهند، اما چون ایمان در اعماق وجودشان، ریشه ندارد، همیشگی و دائمی نخواهد بود.

ص: ۶۰

جایگـاه اهـل ایمـان در قیـامت، بهشتی است که باغ های آن پاییز و خزان نـدارد، همواره سبز و پر میوه است، و آب، این مایه طراوت و شادابی، دائماً از پای درختان آن جاری است.

گرچه میوه های بهشتی از نظر ظاهر، شبیه میوه های دنیوی است، تا اهل بهشت آن ها را بشناسند و با آنها نامأنوس نباشند، اما از نظر طعم و مزه، کاملاً متفاوت و متمایز است.

در قیامت، زاد و ولدی نیست، امّا از آنجا که انسان به همسر و همدم نیاز دارد، خداوند برای اهل بهشت همسرانی بهشتی قرار داده که پاکی و طهارت، ویژگی اصلی آنهاست.

گرچه بسـیاری از آیـات قرآن مثل این آیه، نعمت های مادیِ بهشت را از قبیل باغ و قصـر و همسـر، مطرح کرده است، امّا در کنار این امور، در آیات دیگر، به نعمت های معنویِ بهشت نیز اشاراتی شده است.

چنانکه در آیه ۷۲ سوره توبه، بدنبال ذکر نعمت های مادیِ بهشت، می فرماید: «و رضوان من اللَّه اکبر» «خشـنودی خداوند از همه اینها بالاتر است»، و در آیه ۸ سوره بیّنه نیز می فرماید: «رضی اللَّه عنهم و رضوا عنه»

خداوند از آنان راضی است و آنان نیز از خداوند خشنود.

بنظر می رسد آنچه در مورد نعمت های بهشتی در قرآن آمده، ویژگیِ مکان و مسکنِ اهل بهشت را بیان می دارد، نه آنکه این امور، تمام پاداشِ آنها باشد، بلکه حضور در میان پیامبران و اولیای خدا و پاکان و صالحانِ تاریخِ بشریت، از بهره های معنوی و لذت بخش بهشتیان است.

از این آیه می آموزیم که:

۱- نشانه وجود ایمان، عمل صالح است، لذا قرآن همواره این دو را در کنار یکدیگر آورده و می فرماید «آمنوا و عملوا الصالحات»

۲- در فرهنگِ قرآن، عمل صالح، عملی است که با انگیزه و نیّت الهی انجام بگیرد، نه هر کار نیکی که بر اساس تمایلات شخصی یا جاذبه های اجتماعی انجام گرفته باشد. لذا، عمل صالح، پس از ایمان به خدا مطرح شده است.

۳- محرومیت هایی که مؤمن به جهت رعایتِ حلال و حرام، در این دنیا می بیند، در بهشتِ آخرت جبران می شود.

۴- نعمت های دنیا تمام شدنی است، لذا با رفتنش، خاطرِ انسان پریشان می شود، اما نعمت های آخرت دائمی و

همیشـگی است، لـذا انسان، غصّه از دست دادنش را ندارد. چنانکه این آیه می فرماید: «و هم فیها خالدون» اهل بهشت در آن جاودان و همیشگی اند.

۵- همسـر مناسب، همسـری است که از هر جهت پاك و پاکیزه باشـد، هم از نظر روح و قلب، هم از نظر جسم و تن، لـذا این آیه در مورد ویژگی همسران بهشتی می فرماید: «ازواج مطهّره»

«۲۶» إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحِى أَن يَضْرِبَ مَثَلاً مَّا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُواْ فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِن رَّبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُواْ فَيَقُولُونَ مَاذَآ أَرَادَ اللَّهُ بِهَذا مَثَلاً يُضِلُّ بِهِ كَثِيراً وَيَهْدِى بِهِ كَثِيراً وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَسِقِينَ

ترجمه: همانا خداونـد از اینکه به پشه ای، (یا پست تر) و یا بالاتر از آن مثال بزنـد، شـرم ندارد. پس آنها که ایمان دارند، می داننـد که آن مثال، از طرف پروردگارشان، به حق و بجاست، ولی کسانی که کفر ورزیدنـد، می گویند: «خدا، از این مثل چه قصـد و منظوری داشـته است؟» آری خداونـد بـا این مثـال، بسـیاری را گمراه و بسـیاری را هـدایت می فرمایـد. امّـا بدانیـد که خداوند، جز افراد فاسق را، بدان گمراه نمی سازد.

ص: ۶۳

مخالفـان اسـلام که از آوردنِ کتـابی مثـل قرآن عاجز مانـده و در برابر منطقِ محکم قرآن، حرفی نداشـتند، مثال های قرآن را بهانه قرار داده و می گفتنـد: خداونـد برتر از آن است که چنین مثال هایی بزند، برای خدا زشت است که به عنکبوت یا مگس مثال بزند؛ این مثال ها با مقام خداوند سازگار نیست؛ مَثَل زدن کار بشر است نه کار خدا.

آنها که اصلِ وجود خدا را هم قبول نداشـتند، می خواسـتند با این حرف ها مسـلمانان را نسبت به قرآن و پیامبر، دچار شک و تردید کرده و ایمان آنها را متزلزل سازند.

در حـالیکه اوّلاً ـ همه مثال های قرآن اینگونه نیست، چنانکه در آیات قبل، خداونـد منافقان را به مسافر در راه مانـده ای تشبیه کرد که انواع خطراتِ زمینی و آسمانی، او را فراگرفته و نوری برای ادامه مسیر ندارد.

و ثانیاً مثال، وسـیله ای است برای تجسّم حقیقت، لذا وقتی گوینده در مقام تحقیر و یا بیان ضـعفِ کسی است، او را به موجود ضعیفی همچـون مگس یـا پشه، تشـبیه می کنـد، چنـانکه در آیه ۷۳ سوره حـج می فرمایـد: «آنهـایی را که بجای خداونـد می پرستید، حتی نمی توانند مگسی بیافرینند، اگرچه به کمک یکدیگر هم بیایند. و اگر هم

مگس چیزی از آنها برباید، قدرت پس گرفتنِ آن را ندارند. چه ضعیف است طلب کننده و

طلب شونده»

این آیه نیز می فرماید: خداوند از اینکه به پشه یا پست تر از آن مثال بزند، اِبایی ندارد، زیرا حقایقِ معنوی و عقلانی را باید در لباسِ مثال هایِ محسوس بیان کرد تا مردم بفهمند، و در مثال تفاوتی میان فیل و پشه نیست، هر کدام به مناسبت موضوع بکار می رود.

البته مردم در برابر مثال های قرآن دو دسته اند، گروهی آن را می فهمند و مایه هدایت آنها می شود، ولی کسانی از روی بهانه جویی و کینه توزی با قرآن و پیامبر برخورد می کنند، که نه فقط از قرآن بهره ای نمی برند، بلکه بخاطر شک و دودلی که نسبت به قرآن پیدا می کنند از هدایت دور شده و گرفتار گمراهی بیشتر می شوند.

از این آیه می آموزیم که:

۱- شرم و حیا، در آموزش و یادگیری معارفِ دینی، پسندیده نیست، بلکه مربوط به مواردی است که کاری شرعاً یا عقلاً یا عرفاً زشت و ناپسند باشد.

۲- حقایق و معارفِ بلند را باید به زبان ساده گفت تا عموم مردم استفاده کنند. همانگونه که خداوند هم با مثال مطالب خود را بیان می کند.

ص: ۶۵

۳- مثـال هـای قرآن، بر اساس امور واقعی و محسوس است، نه اموری تخیّلی و موهوم، لـذا گاهی به حیوانات، مَثَل می زنـد و گاهی به پدیده های طبیعی همچون رعد و برق و باران.

۴- گناه، مانعِ شناخت درست حقایق، و موجب گمراهی انسان می گردد.

۵- آنچه از جانب خداست، بیان حقایق است، هدایت پذیری یا گمراهی، نتیجه عکس العمل انسان در برابر آن حقیقت است.

«۲۷» الَّذِينَ يَنقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِن بَعْدِ مِيثَقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَآ أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِى الْأَرْضِ أُوْلَئِكَ هُمُ الْخَسِرُونَ

ترجمه: فاسـقان کسانی هسـتند که پیمان خدا را پس از آنکه محکم بستند، می شکنند و پیوندهایی را که خداوند دستور داده برقرار سازند، قطع می نمایند و در زمین فساد می کنند. آنان زیانکارانند.

در پی آیه قبل که سخن از گمراهیِ فاسقان مطرح بود، این آیه سه ویژگی آنان را بیان می دارد.

اول آنکه پیمان های الهی را زیر پای می گذارند و از خواسته هاو غرایز خود پیروی می کنند. مراد از پیمان الهی

در این آیه، همان فطرت پاکی است که خداونـد در نهاد همه انسان ها قرار داده و از طریق آن، می تواننـد خوب و بد و حق و باطل را بفهمند و آمادگی پذیرش دعوت پیامبران را پیدا کنند.

دوم آنکـه، پیونـدهایی را خداونـد، بـه وصلِ آنهـا دسـتور داده، قطع می کننـد، چه پیونـدهای مکتـبی بـا رهـبران الهی و چه پیوندهای اجتماعی با مؤمنان و چه پیوندهای خانوادگی با خویشان و نزدیکان.

سوم آنکه با فسق و گناه، فساد و فحشا را در زمین گسترش می دهند. شاید گمان می کنند که گناه، یک امر فردی و شخصی است و آثـار آن فقـط مربوط به خودشـان می شود، در حالیکه آثار اجتماعی گناه، کمتر از آثار فردی آن نیست و جامعه را به فساد می کشاند.

روشن است کسـی که پیمـان هـای الهی و پیونـدهای بشـری را محترم نمی شـمرد و آزادانه هر گونه که می خواهـد عمل می کند، بزرگترین خسارت ها را می بیند، زیرا با از دست دادن سـرمایه های مادی و معنوی خود، چیزی جز زشتی و پلیدی و سیه روزی بدست نیاورده است.

ص: ۶۷

از این آیه می آموزیم که:

۱- پیمان شکنی، با دین داری سازگار نیست. مؤمن، حتی پیمان با کافران را نمی شکند، چه رسد به آنکه پیمان خدا را زیر پا بگذارد.

۲- زیر پا گذاشتن ندایِ فطرت، زمینه را برای انجام گناه آماده می کند.

۳- خسارت واقعی، زیانِ عمر و فکر است، نه مال و ثروت.

۴- بر طبق آیه ۱۲۴ سوره بقره که می فرماید: «لا یَنالُ عَهْدِی الظّالِمین»، امامت عهد الهی است، پس هر که با رهبر الهی پیمان شکنی کند، از فاسقان است.

۵- سفارشِ اسلام، بر «وَصل» است نه «فَصل»، بر «پیوستن» است، نه «گسستن»، لذا صله رحم و رفت و آمد با فامیل و خویشان و خصوصاً والدین، همواره مورد تأکید است.

۶- اسلام با گوشه گیری و دوری از جامعه و خانواده مخالف است، لذا همواره مردم را به حضور در جماعت مسلمین، نماز جمعه، و عیادت از بیماران، و رسیدگی به محرومان، و توجه به همسایگان، دعوت می کند.

در روایات، سفارش های بسیاری در مورد صله رحم آمده که به گوشه ای از آنها، اشاره می کنیم.

به دیدار خویشان بروید، گرچه آنها به شما بی اعتنایی کنند، و یا از نیکان و صالحان نباشند.

صله رحم کنید، گرچه یکسال راه بروید و یا به قدر سلام کردن یا نوشیدن آبی فرصت بیابید.

صله رحم، مرگ و حساب روز قیامت را آسان و موجب دست یافتن به مقامی خاص در بهشت می گردد.

«۲۸» كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَمْوَ تاً فَأَحْيَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

ترجمه: چگونه به خدا کافر می شوید در حالیکه شما، (اجسام بی روح و) مردگانی بودید که او شما را زنده کرد. سپس شما را می میراند و بار دیگر شما را زنده می کند، آنگاه به سوی او باز گردانده می شوید.

بهترین راه خداشناسی، تفکر در آفرینش خود و جهان است. اندیشه در مرگ و حیات، انسان را متوجه این حقیقت می سازد، که اگر حیات من از خودم بود، باید همیشگی باشد. در حالیکه قبلاً نبودم، سپس پیدا شدم و دوباره این حیات از من گرفته خواهد شد.

قبل از این، ما نیز همچون سنگ ها، چوب ها

و جمادات، موجودات بی جان و مرده بودیم. نسیم حیات الهی به ما جان و روح بخشید، که به درک و شعور و فهم رسیدیم، لذا بزرگ ترین نعمت خداوند بر ما، نعمتِ حیات است، که بشر با آن همه پیشرفت در علوم، از درک اسرار آن عاجز مانده است.

امّا نه فقط تولد و حیات، که مرگ و ممات نیز بدست خداست. ما به اختیار خود نیامده ایم، که به اختیار خود برویم. او آورد و او می برد و در این میان، تنها عملِ ما، به اختیار ماست.

چگونه می توان منکرِ خدایی شد که آغاز و انجام ما بدست اوست، و یا چگونه می توان حیاتِ دوباره انسان را پس از مرگ، انکار کرد، در حالیکه دادن حیاتِ دوباره، از اعطای حیات اولیه، آسان تر و یا لااقل مثلِ آن است، و چگونه خدایی که ما را از عدم به وجود آورد، از آفرینش دوباره ما عاجز باشد؟

از این آیه می آموزیم که:

۱- از شیوه های هدایت قرآن، طرح سؤال در برابرِ عقل و فطرت است، تا انسان با تفکّر و اندیشه، حقایق را بفهمد.

ص: ۷۰

۲- پدیده مرگ و حیات، دلیل وجود خداوند و نشانه قدرت او بر ایجاد معاد و قیامت است.

۳- خودشناسی، مقدمه خداشناسی است. اگر انسان حقیقتِ خود را بشناسد، خدا را هم خواهد شناخت، زیرا خواهد فهمید که از خود هیچ ندارد و هر چه هست از آنِ اوست.

۴- پایان مسیر انسان، رسیدن به خدا و بازگشت به مبدأ حیات است.

۵- مرگ، پایان نیست، بلکه آغاز حیاتی دیگر و حرکت بسوی خداست.

۶- کفّار، دلیلی بر نفی معاد ندارند، لذا با طرحِ برخی سؤالات، درباره حیاتِ پس از مرگ، ایجاد شک و شبهه می کنند. قرآن نیز با طرح این سؤال که حیاتِ اولیه شما از کجاست؟ پاسخ آنها را می دهد.

ص: ۷۱

درس ۵: کرامت انسان

«۲۹» هُوَ الَّذِی خَلَقَ لَکُم مَّا فِی الْأَرْضِ جَمِیعاً ثُمَّ اسْتَوَی إِلَی السَّمَآءِ فَسَوَّیهُنَّ سَبْعَ سَمَو تٍ وَهُوَ بِکُلِّ شَی ءٍ عَلِیمٌ

ترجمه: اوست آن که آنچه را در زمین است، همه را برای شما آفرید، آنگاه به آفرینش آسمان ها پرداخت و آنها را به صورت هفت آسمان، استوار و برقرار نمود و او بر هر چیزی آگاه است.

خداوندی که ما را آفرید، اسباب رفاه و آسایش ما را نیز فراهم ساخت. زمین و آسمان را برای بشر و در اختیار او قرار داد. زیرا انسان برترین موجودی بود که خداوند آفرید و باید همه چیز از جماد و نبات و حیوان، و زمین و آسمان، در خدمت او در می آمد.

در این آیه می فرماید: «آنچه را در زمین است برای شما آفریده» و در آیه ۱۳ سوره جاثیه می فرماید: «سَخَّرَ لَکُمْ ما فِی السَّمواتِ وَ الْاَرْض» یعنی نه فقط زمین، بلکه آنچه را در آسمان هاست خداوند مسخّر شما قرار داد.

یکی از دلایل توحید، نظام بسیار پیچیده، امّا پر از تدبیر آسمان هاست که دانشمندان، به عجز خود از شناخت آن

اقرار کرده انـد. کره زمین که مـایه حیات و انواع نعمت ها برای ما گردیـده، سـیاره ای کوچک بیش نیست، که قرآن از آن با واژه مفردِ «الارض» تعبیر می کنـد، امّـا دربـاره آسـمان در آیـات بسـیاری، از جمله این آیه می فرمایـد: «سَبْعَ سَمَواتٍ» یعنی خداوند هفت آسمان را بر اساس تدبیر و قدرت خود

برافراشت. و آنچه را بشـر از آسـمان مشاهده می کند، تنها آسمانِ دنیاست، که پایین ترین طبقه آن است و شش آسمان دیگر از دسترس بشر بیرون است.

از این آیه می آموزیم که:

۱- هستی برای بشر آفریده شده است، پس انسان، برتر از همه موجودات، و هدف نهایی آفرینش است.

۲- اکنون که خداوند هستی را برای ما قرار داده، پس ما نیز تنها برای خدا باشیم.

۳- هیـچ آفریده ای در طبیعت، بیهوده نیست، بلکه برای خدمتی به بشـر آفریده شده، هر چند، ما تاکنون راه بهره گیری از آن را ندانیم.

۴- دنیا وسیله است نه هدف.

۵- هر گونه بهره برداری از مواهب طبیعت، برای انسان مباح و حلال است، مگر آنکه دلیل مخصوصـی از عقل یا شـرع آن را نهی کند.

ص: ۷۳

«۳۰» وَإِذْ قَالَ رَبُّکَ لِلْمَلَئِکَهِ إِنّی جَاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَهً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِیهَا مَن یُفْسِدُ فِیهَا وَیَسْفِکُ الدِّمآءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِکَ وَنُقَدِّسُ لَکَ قَالَ إِنِّی أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ

ترجمه: و چون پرودگارت به فرشتگان گفت: من برآنم تا در زمین، جانشینی قرار دهم، فرشتگان گفتند: آیا کسی را در زمین قرار می دهی که در آن فساد کند و خون ها بریزد؟ در حالی که ما با حمد و ستایش تو، ترا تنزیه و تقدیس می کنیم. خداوند فرمود: همانا من چیزی می دانم که شما نمی دانید.

در آیات قبل، خداوند نعمت هایِ بی شمار مادّیِ خود را بر ساکنان زمین برشمرد. این آیه جایگاه و موقعیّت معنوی انسان را، که شایسته آن همه مواهب گردیده، بیان می دارد.

خداوند، پس از خلقتِ انسان، این موضوع را به فرشتگان خبر داد، که «آدم» به قدری لیاقت و شایستگی دارد که قرار است جانشین او در زمین شود و به مقام خلافتِ الهی برسد. امّا فرشتگان، از این موضوع، اظهار نگرانی کرده و گفتند: چگونه کسی را که نسل او اهل فساد و خونریزی هستند، جانشین خود در زمین قرار می دهی؟

نظرِ فرشتگان بر این بود که اگر خداوند می خواهد از

سوی خود نماینده ای در زمین قرار دهد، طبیعتاً باید آن موجود، از هرگونه گناه و فساد به دور، و مطیعِ محض خداوند باشد و با شناختی که آنها از طبیعت و سرشت آدمی داشتند، تعجب کردند که چرا خداوند چنین مقامی را به انسان می بخشد.

خداوند در پاسخ آنها فرمود: شما فقط نقطه ضعف بشر را دیده اید و از جنبه های مثبت و با ارزش او بی خبرید. امّا من چیزی را می دانم که شما نمی دانید. در میان بشر افراد بسیاری یافت می شوند که از شما برترند و لیاقت چنین مقامی را دارا هستند.

البته مقصود از خلافت الهی، آن نیست که همه افراد بشر جانشین خدا در زمین باشند، بلکه مراد آن است که:

خداوندی که انسان را در «اَحْسَنَ تَقْویم» یعنی بهترین قِوام آفریده و با «نَفَخْتُ فیهِ مِنْ روحِی»، از روح الهی خود در او دمیده است، در نهاد و سرشتِ او این استعداد و شایستگی را قرار داده، که می تواند نماینده خدا در زمین باشد. نمونه این انسانها، که خلیفه خدا در زمین گردیده اند پیامبران و امامان، پاکان و صالحان و شهدا هستند.

چنانکه بعضی انسان ها که این استعداد الهی را نابود کرده اند، از حدّ انسانیت هم پایین تر رفته، و قرآن در مورد

آنها می فرماید: «اُولئِکَ کَالْاَنْعامِ بَلْ هُمْ اَضَّل» «آنان همچون چهارپایان، بلکه پست تر و گمراه ترند»

روشن است که جانشینی انسان از خدا، نشانه عجز خداوند از اداره زمین نیست، بلکه نشانه کرامت و فضیلتِ مقام انسانیت است که لیاقتِ چنین خلافتی را یافته است. علاوه بر آنکه نظام آفرینش و تدبیر هستی، بر اساس اسباب و علل است. یعنی با آنکه خداوند خود قادر به انجام همه کارهای هستی است، امّا برای اجرای امور، واسطه ها و اسبابی را قرار داده است، چنانکه در مورد فرشتگان می فرماید: «وَ الْمُدَبِّراتِ

اَمْراً» «تدبیر امور هستی به عهده آنان است»، با آنکه در حقیقت مدّبر اصلی خداست.

از این آیه می آموزیم که:

۱- جایگاه و منزلت بشر چنان بالاست که خداوند، تنها در مورد خلافتِ او، موضوع را با فرشتگان طرح می نماید.

۲- نصبِ خلیفه و حاکمِ الهی، تنها به دست خداست نه دیگران.

۳- بیان موضوعات مهم و سؤال برانگیز برای زیردستان، و پاسخ دادن به سؤالات و

ابهام های آنان، یک ارزش است که خداوند در مورد خلافت انسان چنین کرد و ابهام فرشتگان را بر طرف نمود.

۴- در مقایسه خود با دیگران، چنین نباشیم که از طرف مقابل تنها جنبه های منفی و نقاط ضعف، و از خود تنها جنبه های مثبت را ببینیم و زود قضاوت کنیم. (فرشتگان از خود، عبادت، و از انسان تنها خون ریزی او را گفتند.)

۵- معیارِ گزینش، تنها عبادت نیست. بلکه امور دیگر نیز لازم است. فرشتگان با آنکه در تسبیح و عبادت خداوند، بر انسان برتری داشتند، اما از سوی خدا برای مقام خلافت، برگزیده نشدند.

۶- به خاطر انحراف یا فساد گروهی از مردم، نباید جلوی امکان رشد دیگران گرفته شود. گرچه خداوند می دانست برخی انسان ها مسیر خلاف را انتخاب می کنند، اما نسل بشر را از خلقت و خلافت، محروم نساخت.

۷- سؤال کردن به قصد دانستن و رفع ابهام، اشکالی ندارد.(سؤالِ فرشتگان از باب اعتراض به کار خدا نبود، بلکه برای رفع ابهام خود بود)

«۳۱» وَعَلَّمَ ءَادَمَ الْأَسْمَآءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَئِكَهِ فَقَالَ أَنبِئُونِى بِأَسْمَآءِ هَؤُلَا ءِ إِن كُنْتُمْ صَدِقِينَ

ص: ۷۷

«۳۲» قَالُواْ سُبْحَنَکَ لَا عِلْمَ لَنَآ إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَآ إِنَّکَ أَنْتَ الْعَلِیمُ الْحَکِیمُ

ترجمه: خداوند نام ها(ی موجودات هستی)، همه را به آدم آموخت، سپس آنها را بر فرشتگان عرضه کرد و فرمود: اگر راست می گویید از اسامی اینها مرا خبر دهید.

فرشتگان در پاسخ گفتند: خداوندا تو از هر خطا و نقص، پاک و منزهی، ما جز آنچه به ما آموخته ای چیزی نمی دانیم، همانا تو دانا و حکیمی.

خداوند برای اثبات لیاقت انسان به فرشتگان، هر دو گروه را مورد آزمایش و امتحان قرار داد. ابتدا علومی را به آنان عرضه داشت و سپس از آنان باز خواست.

قرآن درباره اینکه آن علوم چه بوده، سخنی نفرموده است، امّا نظر اکثر مفسّران بر آن است که خداوند، جهان هستی و طبیعت را، در همان آغاز خلقت، به انسان شناساند و نام های آنها را به او آموخت، و این همان استعداد و توان شناختِ اشیا است، که در نهاد و فطرت ما انسان ها نهاده شده است.

از آنجا که فرشتگان تصور می کردند بخاطر عبادات خود، بر انسان برتری دارند، لذا خداوند ابتدا آنان را مورد آزمایش قرار داد و فرمود: اگر در این ادعای خود

ص: ۷۸

راستگویید، پس نام آن حقایقی را که به انسان آموختم به من خبر دهید.

اما فرشتگان که به خطای خود در چنین ادعایی پی برده، و فهمیدند که عبادت و تسبیح، تنها معیار گزینش الهی نیست و خلیفه خداوند، باید از جایگاه و موقعیتِ علمی و معرفتیِ بالایی برخوردار باشد، در پاسخ سؤال خداوند گفتند: خداوندا تو از هر کارِ بی دلیل و حکمت، منزّه و مبرّایی. یقیناً در خلقت و خلافتِ نژادِ انسان در زمین، مصلحتی بزرگ بوده که تو بر اساس آن، آدم را آفریده و او را جانشین خود قرار

داده ای.

خداوندا، جز آنچه را تو به ما آموخته ای، ما چیزی نمی دانیم، و سؤال ما از ناآگاهی ما به این مطلب بود که بشر چنین امتیازی دارد و از چنین استعداد و قدرتی برخوردار است. خداوندا، این تو هستی که بر همه چیز آگاهی و بر اساس حکمت و مصلحت عمل می کنی.

از این آیه می آموزیم که:

۱- اولین معلّم بشر، خداوند است که حقایق هستی را به او شناساند. شناختی که علوم بشری مدیون آن است.

۲- انسان، استعداد و لیاقتِ درک همه علوم، و کشف همه حقایق هستی را داراست. گرچه هنوز در ابتدای راه

بوده و مجهولات بسیار دارد.

۳- امتیاز و برتری انسان بر همه موجودات هستی از جمله فرشتگان، به علم و دانش و تعقل و تفکر اوست که تحصیلِ آن از بزرگ ترین عبادت هاست.

۴- خلیفه الهی و حاکم اسلامی، بیش از عبادت و تسبیح، به علم و دانش نیازمند است، و لذا خداوند برای اثباتِ برتری انسان، علم او را مطرح نمود.

۵- معلّم واقعی ما، خداوند است. استاد و کتاب، زمینه هایِ تعلیم و یادگیری ما هستند.

۶- عذرخواهیِ سریع از گفته نابجا، ادبی آسمانی است. فرشتگان همینکه دریافتند سخنی نادرست گفته اند با گفتنِ «سُبْحَانَکَ» از کلام خود پوزش خواستند.

۷- از گفتنِ «نمی دانم» خجالت نکشیم که فرشتگان الهی به صراحت به جهل خود اقرار کرده و گفتند: «لاَعِلْمَ لَنا»

۸- عذرخواهی و توبه مایه نجات است. فرشتگان که عبادت و تسبیح خود را مایه برتری بر انسان می پنداشتند، همینکه حقیقت بر آنان روشن شد، از کلام خود پوزش خواستند و خداوند پذیرفت. اما شیطان که خلقت خود را از آتش، مایه برتری بر آدمِ خاکی می شمرد، چون بر ادعای باطل خود سرسختی

و لجاجت نمود، از درگاه الهی رانده شد.

«۳۳» قَالَ يَاآدَمُ أَنْبِئْهُم بِأَسْمَآئِهِمْ فَلَمَّآ أَنبَأَهُم بِأَسْمَآئِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُل لَّكُمْ إِنِّی أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَوَ تِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنتُمْ تَكْتُمُونَ

ترجمه: آنگاه خداوند فرمود: ای آدم، فرشتگان را از نام هایِ آن حقایق، آگاه کن، پس چون آنان را به آن اسامی خبر داد، خداوند به فرشتگان فرمود: آیا به شما نگفتم که من غیبِ آسمان ها و زمین را می دانم، و آنچه را شما آشکار یا پنهان می دارید می دانم.

آدم از این امتحان، سرفراز بیرون آمد و بر اساس تعلیم الهی، اسماء و اسرار هستی را برای فرشتگان بیان کرد و آنان این حقیقت را دریافتند که خداوند، استعداد بزرگی برای یادگیری، به بشر عطا کرده و آنها از این استعداد محرومند.

پس از این آزمایش، خداوند خطاب به فرشتگان می فرماید: شما تصور می کردید که شایسته تر از هرکس برای خلافت الهی هستید، ولی این مطلب را کتمان نموده و آن را به صراحت بیان نمی کردید، اما بدانید خداوند به همان اندازه که از آشکار شما آگاه است، از باطن شما نیز آگاه است، چنانکه باطن و نهان همه هستی را می داند و

چیزی از تحت احاطه او خارج نیست.

تأکید این آیه بر آگاهی خداوند از ظاهر و باطنِ افراد و اشیاء، برای آن است که بگوید: شما که از اسرار هستی آگاه نیستید و فقط ظاهر امور را می بینید، بی جهت به کارهای خداوند که همه بر اساس علم و حکمت است اعتراض و انتقاد نکنید. اگر جایی از نظام هستی بنظر شما نادرست آمد، ناشی از جهل و ناآگاهی شماست نه آنکه در کار خداوند ایرادی باشد.

از این آیه می آموزیم که:

۱- انسان از جهت علم و دانش و استعداد یادگیری، بر فرشتگان برتری دارد و لذا اموری را که فرشتگان نمی دانستند، آدم به آنها خبر داد.

۲- برای اثبات لیاقت و برتری، آزمایش و امتحان لازم است. با آنکه خداوند به برتری آدم بر فرشتگان علم داشت، اما برای اثبات آن به دیگران چنین امتحانی را پیش آورد.

۳- باید زمینه را برای شکوفائی و بروز استعدادها فراهم ساخت. خداوند با برگزاری یک امتحان، استعدادهای نهفته آدم را ظاهر ساخت، تا هم بشر به لیاقت خود پی برد و هم دیگران از این امتیاز او آگاه شوند.

ص: ۸۲

«۳۴» وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَئِكَهِ اسْجُدُواْ لِاَدَمَ فَسَجَدُواْ إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَفِرين

ترجمه: هنگامی که به فرشتگان گفتیم برای آدم سجده کنید، پس همه سجده کردند جز ابلیس که نافرمانی کرد و تکبر ورزید و از کافران شد.

بدنبال آیات گذشته که نعمت های مادی و معنوی خداوند را بر انسان بر شمرد، و خلافت الهی را که نشانه کرامت اوست بیان نمود، این آیه، شرافتی دیگر را مطرح کرده، و آن سجده فرشتگان بر آدم، بخاطر خلقت اوست.

چنانکه از آیات سوره های «حجر» و «ص» بدست می آید، خداوند بهنگام خلقت بشر، به فرشتگان فرمود: «فَإِذا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فيهِ مِنْ روحي فَقَعوا لَهُ ساجِدين» «آنگاه که آفرینش آدم را کامل ساختم و از روح خودم در او دمیدم، برای او به سجده افتید»

البته این سجده، به عنوان پرستش آدم نبود، زیرا پرستش غیر خدا جایز نیست، بلکه فرشتگان بر اساس فرمان الهی، به عنوان اِکرام و احترام، او را سجده کردند. و در حقیقت، سجده برای خداوند بود، ولی بخاطر آفرینشِ چنین موجود شریفی به نام انسان.

اما ابلیس که مطابق آیه ۵۰ سوره کهف، از طائفه جن

ص: ۸۳

بود، (و بخاطر عبادات بسیار در صفِ فرشتگان قرار گرفته بود)، این دستور الهی را نافرمانی کرد و دچار غرور و تکبر گردید و گمان کرد که در خلقت، برتر از آدم، است و آدم باید بر او سجده کند، نه او بر آدم.

او نه تنها در عمل، عصیان و گناه کرد، بلکه از نظر اعتقادی نیز، دستور خدا را غیر عادلانه و بدون حکمت دانست و دچار کفر و بی دینی گردید.

از این آیه می آموزیم که:

۱- عبادت واقعی، آن است که انسان، در برابر همه دستورات خدا تسلیم باشد، نه آنکه هر دستوری را که مطابق میلش بود، عمل نماید. ابلیس حاضر بود قرن ها در برابر خداوند سجده کند، امّا لحظه ای بر آدم سجده ننماید.

۲- دور از عدل و انصاف است که فرشتگان بر انسان سجده کنند، اما انسان در مقابل خدا سجده نکند.

۳- تکبّر در برابر حق، انسان را به کفر و بی دینی می کشاند.

۴- سجده و خضوع در برابر غیر خدا، اگر به فرمان خدا باشد، نه تنها شرک نیست، بلکه عین توحید است.

۵- لیاقت و شایستگی، از سنّ و سابقه مهم تر است. فرشتگانِ قدیمی باید در برابر آدم، سجده کنند.

ص: ۸۴

«۳۵» وَقُلْنَا يَادَمُ اسْكُنْ أَنتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّهَ وَكُلَا مِنْهَا رَغداً حَيْثُ شِئْتُما وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَه فَتَكُونَا مِنَ الظَّلِمِينَ

ترجمه: و گفتیم ای آدم، تو با همسرت در این باغ سکونت کن و از میوه های فراوان و گوارای آن هر چه می خواهید، بخورید ولی به این گیاه نزدیک نشوید که از ستمگران خواهید شد.

خداوند که بشر را از خاکِ زمین، و برای خلافت در زمین، آفریده بود، برای آنکه اسباب زندگی او را در زمین فراهم سازد،ابتدا همسری از جنس خودش برای او آفرید، تا هم انیس و مونس او باشد، و هم مایه دوام و بقایِ نسل او. سپس برای آن دو، باغی بهشت گونه در زمین آماده ساخت که هم مسکن آنان باشد و هم منبع غذا و خوراک آنان.

با این کار، خداوند نعمت را بر آدم تمام کرد و همسر و مسکن و غذای او را تأمین نمود، تا اسباب رفاه و آسایش آنان در زمین فراهم گردد و راه بهره گیری از زمین و مواهب گسترده آن را به تجربه بیاموزند.

امّا خداوند آنان را از خوردن گیاهی خاص، نهی فرمود، زیرا خوردن از آن گیاه، موجب ستم به جان و نفس آنان می گردید و خروج آنان از بهشت را بدنبال می داشت.

ص: ۸۵

از آنچه گفتیم روشن گردید، بهشتی که آدم در آن مسکن گزید، بهشتِ موعود در قیامت نبوده است، زیرا:

اولاً آن بهشت برای پاداش است و آدم هنوز کار نیکی انجام نداده بود که استحقاق پاداش داشته باشد.

و ثانیاً کسی که به بهشت موعود وارد شود، دیگر از آن خارج نمی گردد.

و ثالثاً در بهشتِ موعود، گیاه ممنوع وجود ندارد که خداوند از خوردن آن، نهی کند بلکه همه چیز مباح و حلال است.

علاوه بر آنکه، خداونـد به باغ های سـرسبز دنیا نیز «جَنَّت» اطلاق کرده و این کلمه اختصاص به بهشتِ قیامت نـدارد، چنانکه در آیه ۱۷ سوره قلم می فرمایـد: «اِنّا بَلَوْناهُمْ کَما بَلَوْنا اَصْحابَ الْجَنَّه» «ای پیامبر ما ثروت انـدوزانِ متکبر و مشـرک را، همانند آن صاحبان باغ مورد آزمایش و ابتلا قرار می دهیم».

از این آیه می آموزیم که:

۱- همسر، مسکن و غذا، نعمت هایی است که خداوند برای رفاه و آسایش بشر در زمین به او عنایت کرده است.

۲- قبل از ممنوع کردن چیزی، باید ابتدا راه های صحیح برطرف کردن آن نیاز را باز نمود. بشر نیاز به غذا دارد، لذا خداوند ابتدا خوردنی های مجاز را در اختیار آدم و همسرش قرار می دهد، آنگاه آنان را از خوردنِ گیاهی خاص منع می کند.

۳- گناه به قدری خطرناک است که حتی نباید نزدیک آن گردید، چه رسد به آنکه انسان مرتکب آن شود. لذا خداوند بجای آنکه بفرماید: «لاتَأْکُلا» «از این گیاه نخورید»، فرمود: «لاتَقْرَبا» «به این گیاه نزدیک نشوید».

۴- انجام آنچه را خداوند نهی فرموده، ضررش به خود انسان می رسد نه به خدا. تخلّف از دستوراتِ الهی، ظلم به خویشتن است و انسان را از نعمت های الهی محروم می سازد.

۵- انسان در خوردن، نباید همچون حیوانات تسلیم شکم باشد، که هر چه را میل داشت بخورد، بلکه باید مطیع خدا باشد که هر چه را او برایش صلاح دیده، بخورد و آنچه را ممنوع کرده، رها سازد.

«۳۶» فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَنُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُواْ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَعٌ إِلَى حِينٍ

ص: ۸۷

ترجمه: پس شیطان، آدم و همسرش را به لغزش انداخت و آنان را از آن بهشتی که در آن بودند خارج ساخت. در این هنگام به آنان گفتیم فرود آیید که دشمن یکدیگر خواهید بود و برای شما در زمین، تا زمانی (محدود)، جایگاه و بهره ای است.

شیطان که بخاطر سرپیچی از دستور الهی در سجده بر آدم، از درگاه خداوند رانده شده بود، در فکر انتقام از آدم بر آمد و تصمیم گرفت او را از جایگاه آرام و در رفاه و آسایش، بیرون سازد. لذا با وسوسه های بسیار و تظاهر به خیرخواهی، آنقدر از گیاه ممنوعه تعریف کرد و برای آن، آثار و فواید شمرد که بالاخره آدم و همسرش از آن گیاه خوردند.

آنان قصد مخالفتِ فرمان خدا را نداشتند، امّا همچون کودکی که تجربه ای از دروغ و فریب ندارد و دیگران را همچون خود راستگو می داند، وقتی شیطان برای آنها قسم خورد که آنچه در مورد فواید آن گیاه می گوید، راست و درست است، باور کرده و فریب خوردند.

مخالفتِ فرمان الهی، نتیجه اش، خروج از بهشت گردید و بدنبال آن از جانب خداوند چنین دستور آمد: از درگاه قُرب الهی فرود آیید که بذر کینه و دشمنی میان شما و

شیطان افکنده شده و تا مدتی معین در زمین بهره مند خواهید بود.

غرض از خلقت آدم، خلافت او در زمین بود، پس آدم می بایست در زمین ساکن شود، لکن خداوند ابتدا محیطی آرام و دور از مشکلات را برای او فراهم ساخت تا در این اردوی آمادگی، هم با شرایط زندگی در زمین آشنا شود و هم دشمن واقعی خود یعنی شیطان را بشناسد.

از این آیه می آموزیم که:

۱- اطاعت از شیطان، نه فقط انسان را از مقامات الهی دور می سازد، بلکه رفاه و آسایش واقعی را از انسان سلب نموده و او را در رنج و زحمت قرار می دهد. چنانکه آدم و همسرش را از بهشتِ رحمت، به زمینِ زحمت خارج ساخت.

۲- دشمنیِ شیطان با انسان، دشمنی دیرینه و از آغاز خلقت تاکنون بوده است.

۳- زمین، جایگاه موقتِ زندگی، و بهره انسان از آن محدود و موقتی است. به فکر آماده ساختنِ جایگاه دائمی خود در بهشتِ الهی باشیم.

۴- هر انسانی به خاطر استعدادها و لیاقت هایی که خداوند در او نهاده، بهشتی است، ولی نافرمانی ها

موجب سقوط و هبوط او می گردد.

۵- هیـچ انسـانی از خطر لغزش و انحراف مصـون نیست، مگر آنکه خداونـد او را حفـظ کنـد. آدم که خلیفه خـدا در زمین و مَسـجود فرشـتگان بود، لحظه ای غفلت او را از درگـاه الهی بیرون رانـد. (البته لغزشِ آدم قبل از رسـیدن او به مقام نبوت بوده است).

«۳۷» فَتَلَقَّی ءَادَمُ مِن رَّبِّهِ کَلِمَتٍ فَتَابَ عَلَیْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِیمُ

ترجمه: سپس آدم از جانب پروردگارش، کلماتی دریافت کرد (و با آنها توبه نمود)، پس خداوند توبه او را پذیرفت، همانا او توبه پذیر مهربان است.

بدنبال خروج از آن محیط آرام و پرنعمت، و هبوط به زمین پررنج و زحمت، آدم متوجه خطای خود و فریب شیطان گردید، لذا از کار خود پشیمان و در فکر توبه شد. امّا چگونه توبه کند که به درگاه خداوند پذیرفته شود؟

اینجـا نیز خداونـد آدم را رهـا نکرد و کلمـات و جملاـتی را به او آموخت که بـا آن، توبه کنـد. این کلمات، آن گونه که در سوره اعراف آیه ۲۳ آمده، چنین بوده است: «رَبَّنا ظَلَمْنا اَنْفُسَـنا وَ اِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنا وَ تَرْحَمْنا لَنَکونَنَّ مِنَ الْخاسِـرین» «خداوندا ما بر نفس خود ستم کردیم و اگر تو ما را نبخشی

و بر ما رحم نکنی از زیانکاران خواهیم بود.»

در روایات می خوانیم که خداوند نام پنج نفر از نسل آدم را که قرن ها بعد از او ظاهر خواهند شد، به او آموخت، تا برای پذیرفته شدنِ توبه اش، آنان را واسطه بخشش و شفیع خود قرار دهد. و او چنین کرد: «سَأَلَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ فاطِمَه وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ» «خداوند را به حق محمّد، علی، فاطمه، حسن و حسین (علیهم السلام)، سوگند داد و توبه اش پذیرفته شد.»(دُرّالمنثور ج ۱ص ۶۰)

«توبه»، در لغت به معنای بازگشت می باشد. هرگاه این کلمه به انسان نسبت داده شود، منظور بازگشت انسان از گناه است و هرگاه به خداوند نسبت داده شود، به معنی بازگشتِ رحمتِ الهی است. یعنی رحمتی را که خداوند به خاطر ارتکاب گناه از انسان سلب نموده، بدنبال بازگشت او از گناه، به او بازمی گرداند.

از این آیه می آموزیم که:

۱- همچنانکه توفیقِ توبه از خداست، چگونگی انجام توبه و راه آن را نیز باید از خدا دریافت کنیم. این آیه می فرماید: کلمات و الفاظ توبه را خداوند به آدم آموخت.

۲- اگر توبه انسان واقعی باشد خداوند توبه او را می پذیرد، زیرا او توّاب و توبه پذیر است.

۳- عذرپذیریِ خداوند همراه با رحمت و محبت است، نه عتاب و سرزنش و یا منّت گذاردن و آبروریختن.

۴- اگر توبه شکستیم و گناه کردیم از لطف خداوند مأیوس نشویم، زیرا او توّاب یعنی بسیار توبه پذیر است و اگر دوباره توبه کنیم، بار دیگر توبه ما را می پذیرد.

«۳۸» قُلْنَا اهْبِطُواْ مِنْهَا جَمِیعاً فَإِمَّا یَأْتِیَنَّکُم مِّنِّی هُدیً فَمَن تَبعَ هُدَایَ فَلَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلَا هُمْ یَحْزَنُونَ

ترجمه: گفتیم همگی از آن باغ فرود آیید، پس آنگاه که از جانب من هدایتی بسوی شما آمد، آنان که هدایتم را پیروی کنند، نه ترسی بر آنهاست و نه اندوهگین شوند.

بدنبال توبه آدم و پذیرش آن از سوی خداوند مهربان، بار دیگر فرمانِ «اِهبطوا» آمد، تا گمان نشود که توبه سبب بازگشت به آن باغِ بهشت گونه می گردد.

آری عفوِ خداوند، کیفر گناه را برمی دارد، اما آثار طبیعیِ گناه با عفو و بخشش از بین نمی رود. چنانکه اگر شراب خوار توبه کند، خداوند او را می بخشد، ولی آثار شراب در مست کردن باقی می ماند.

خروج آدم از بهشت، اثر طبیعیِ خوردن از گیاهِ ممنوعه

ص: ۹۲

بود، که با توبه از بین نمی رفت و به هر حال آدم و همسرش باید از بهشت خارج می شدند و در نقاط دیگر زمین که چنان امکاناتی را نداشت مستقر می شدند.

از آنجا که خروج آدم از بهشت، موجب خروج ابدی نسل و فرزندان او، از آن بهشت می گردید، لذا فرمانِ هبوط خطاب به همه انسان ها صادر شده است، ولی بدنبالِ آن، هدایت بشر مطرح گردیده که خداوند می فرماید: من اسباب هدایت را برای شما می فرستم، چه کتاب و چه پیامبر، امّا مردم در مقابل آن دو دسته می شوند، یک گروه تبعیت می کنند و یک گروه کافر می شوند.

علم به تنهایی کافی نیست

خداوند در آغاز خلقت، نام های موجودات و حقایق هستی را به آدم آموخت و در نهاد او استعداد فراگیری و دانش اندوزی را قرار داد و همان علم، مایه برتری او بر فرشتگان گردید. اما این علم و دانش، مایه نجات او از وسوسه های شیطان نگردید و آدم در همان آغاز، فریب خورد و دچار گمراهی گردید.

لذا خداوند پس از پذیرش توبه او و استقرارش در زمین، اسباب هدایتش را فراهم می سازد، تا بتواند حق را از باطل و خیر را از شرّ بازشناسد و گمراه نگردد. نزول وحی،

دومّین نعمتِ بزرگ الهی بود که خداوند در کنار عقل به بشر عنایت فرمود.

گرچه نزول وحی و اسباب هـدایت بر خـدا لازم است، امّا هـدایت یـافتن بر اساس اختیار بشـر است، نه آنکه هـدایت الهی، هـدایتی تکوینی و یا اجباری باشـد و خداونـد انسان ها را مجبور به پـذیرش آن کرده باشـد، بلکه انسان در انتخاب مسـیر خود آزاد است و می تواند از هدایت الهی تبعیت کند و یا سرپیچی ورزد.

مهم ترین نگرانی انسـان از آینـده خود است، آینـده خود در دنیا و آخرت. چنانکه توجه به گذشـته و عمر برباد رفته، موجب حزن و انـدوه، و نـدامت بر فرصت ها و امکانات از دست رفته می شود. اما هر که هـدایتِ الهی را بپـذیرد، خداوند آینده او را تضـمین نموده و دیگر از آینـده اش نگرانی نـدارد، چنانکه بر گذشـته خود انـدوهگین نمی شود، زیرا او طبق وظیفه اش عمل نموده است، گرچه کارش به نتیجه نرسیده و موفقیت های

ظاهری را بدست نیاورده باشد.

از این آیه می آموزیم که:

۱- گاهی یک حرکتِ خطا، آثارش، یک نسل و نژاد را در بر می گیرد. آدم یک خطا بیش نکرد، اما او و نسلش را از

بهشت بیرون ساخت.

۲- خداوند هیچگاه لطف خود را از انسان دور نمی سازد. گرچه آدم عصیان کرد، اما خداوند هم راه توبه را برایش قرار داد و هم اسبابِ هدایتش را فراهم ساخت.

۳- هدایت الهی، با سکونت انسان در زمین آغاز شده و خداوند انسان را به حال خود رها نکرده است.

۴- اختیار ویژگی انسان است و مردم مجبور به پذیرش هدایت نیستند، لذا گروهی مومن و گروهی کافر می شوند.

۵- هدایت شدگانِ الهی، در آرامش واقعی بسر برده و از هرگونه اضطراب و نگرانی بدور هستند.

«۳۹» وَالَّذِينَ كَفَرُواْ وَكَذَّبُواْ بِاَيَتِنَآ أُولَئِكَ أَصْحَبُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَلِدوُنَ

ترجمه: و کسانی که کافر شده و آیات ما را تکذیب کردند، آنان اهل دوزخ اند و همواره در آن خواهند بود.

در برابر آنان که هدایت الهی را از روی اختیار می پذیرند و به سرانجام نیکو می رسند، گروهی از مردم، از روی کفر و عناد، آیاتِ الهی را نادیده گرفته و آنرا تکذیب می کنند.

اسبابِ هدایتِ خداوند، آیاتِ روشن و روشنگر اوست. امّا کسی که از روی کفر و حق پوشی به آنها بنگرد، نه فقط

آنرا نمی پذیرد، بلکه حقانیّت و درستی آنرا نیز تکذیب می کند و ارتباط آن را به خداوند، دروغ می شمرد.

سرانجامِ چنین افرادی در قیامت، آتش دوزخ است و چون عناد و لجاجت، خُلق و خویِ دائمی آنها شده، دوزخ، جایگاه جاودان آنان خواهد بود.

از این آیه می آموزیم که:

خداوند برای کافران نیز، اسباب هدایت را فراهم نموده، اما آنها خود نخواسته اند که هدایت پذیرند و به دست خود، آتش دوزخ را خریدار شده اند.

درس ۶: فرمان های الهی

تفسیر قرآن برای جوانان » درس ۶: فرمان های الهی

«۴۰» يَبَنِى إِسْر ءِيلَ اذْكُرُواْ نِعْمَتِيَ الَّتِى أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُواْ بِعَهْدِى أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّىَ فَارْهَبُونِ

ترجمه: ای بنی اسرائیل، نعمت هایم را که به شما ارزانی داشته ام به یاد آرید، و به پیمانم وفا کنید تا به پیمانتان وفا کنم، و تنها از (مخالفت) من بترسید.

به دنبال داستانِ خلافتِ آدم در زمین، و خروج او از بهشت بخاطر خوردن از گیاه ممنوعه و فراموش کردن پیمان الهی، خداوند در این آیات، داستان گروهی از فرزندان آدم، یعنی قوم بنی اسرائیل را که به سرنوشتی شبیه او دچار شدند بیان می دارد.

«اسرائیل»، نام دیگر حضرت یعقوب است و مراد از «بنی اسرائیل» فرزندان و قوم او می باشند. قومی که تاریخِ بسیار پرفراز و نشیبی دارند، و در آیات زیادی از قرآن، داستان آنها مطرح شده است.

در این آیه سه موضوع مهم آمده است. اول، یاد نعمت های خداوند که حسّ شکرگزاری را در انسان زنده می کند.

دوّم، مسئولیت انسان در مقابل نعمت ها، که بایـد به عهـد و پیمانی که خداونـد از او گرفته عمل کنـد، و بداند بهره مندی از الطاف خداوند، مشروط به گام برداشتن در مسیر اوست.

سوّم، آن که در راه انجام تکالیف الهی، نباید از هیچ قدرتی ترسید و نباید به تهدیدهای دشمن توجهی کرد.

از این آیه می آموزیم که:

۱- نعمت هایی را که خداوند به ما و خانواده و جامعه ما بخشیده است، برای یکدیگر بازگو کنیم که زمینه ساز شکر و سپاس از او، و محبّت و اطاعت اوست.

۲- به پیمان هایی که خداوند برای انجام تکالیف، از طریق فطرتِ درونی یا شریعتِ آسمانی، از ما گرفته است پایبند باشیم.

«۴۱» وَءَامِنُواْ بِمَآ أَنزَلْتُ مُصَدِّقاً لِّمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُواْ أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ وَلَا تَشْتَرُواْ بِايتِى ثَمَناً قَلِيلاً وَإِيَّىَ فَاتَّقُونِ

ترجمه: و به آنچه (از قرآن) نازل کرده ام ایمان بیاورید، که آنچه را (از تورات) با شـماست، تصدیق می کند. و نخستین کافر به آن نباشید، و آیات مرا به بهای اندک نفروشید، و تنها از (مخالفت) من بترسید.

قرآن از پیروان ادیان پیشین دعوت می کند تا به قرآن،

ایمان بیاورنـد که مطالبِ آن با کتب آنان هماهنگ و بـدور از تحریف و کتمان است، و در این امر تنها خدا را در نظر بگیرند نه دیگران را.

این آیه خطـاب به دانشـمندان یهود می فرمایـد: شـما که بر اسـاس بشارت های تورات، منتظر ظهور پیامبر اسـلام بودیـد، پس اکنون به قرآنِ او که با تورات شما هماهنگ است ایمان بیاورید. و بخاطر حفظ موقعیت خود، آیاتی از تورات را که مربوط به نشانه های پیامبر اسـلام است، کتمان نکنید. دین خود را به دنیا نفروشـید و لااقل، در کفر به او پیشگام نشوید، که به پیروی از شما سایر یهودیان نیز از اسلام آوردن سر باز

زنند.

از این آیه می آموزیم که:

در انجام تکالیف الهی از هیچ قدرتی نترسیم و بخاطر حفظ مال و مقام، به آیات و دستورات خدا، کفر نورزیم.

«۴۲» وَلَا تَلْبِسُواْ الْحَقَّ بِالْبَطِلِ وَتَكْتُمُواْ الْحَقَّ وَأَنْتُم تَعْلَمُونَ

ترجمه: و حق را با باطل نپوشانید و حقیقت را کتمان نکنید، با آنکه می دانید.

از خطراتی که دانشمندانِ هر قوم و آیینی را تهدید می کند، آن است که حقایق را برای مردم بیان نکنند و یا

آنکه بـاطلی را در لبـاس حق، آن گونه که خود می خواهنـد نشـان دهنـد. که در نتیجه، مردم دچـار جهـل و غفلت یـا شک و تردید می گردند و این بزرگ ترین ظلمی است که بزرگان هر قومی ممکن است مرتکب شوند.

امیر مؤمنـان علی علیه السـلام در این بـاره می فرمایـد: اگر باطـل، خالصـانه مطرح شود، جای نگرانی نیست (چون مردم باطل بودن آنرا می فهمنـد و خود آنرا ترک می کننـد)، و اگر حق نیز خالصـانه مطرح شود، زبانِ مخالف بسـته می شود و مردم آنرا می پذیرند، خطر آنجاست که حق و باطل چنان به هم آمیخته شود که مردم سـرگردان شده و زمینه تسلّط شیطان فراهم گردد. (نهج البلاغه، کلام ۴۹)

از این آیه می آموزیم که:

یکی از دلایل کفر بسیاری از مردم دنیا، کتمان حقیقت یا باطل نشان دادن حق، توسط دانشمندان ادیان دیگر است.

«۴۳» وَأَقِيمُواْ الصَّلَو ةَ وَءَاتُواْ الزَّكَو ةَ وَارْكَعُواْ مَعَ الرَّ كِعِينَ

ترجمه: و نماز را به پا دارید و زکات را بپردازید و با رکوع کنندگان، رکوع کنید.

شناختِ حق و قبولِ آن به تنهایی کافی نیست، بلکه مؤمنِ به خدا، باید اهلِ عمل باشد و بهترینِ عمل، عبادتِ

خدا و خدمت به خلق اوست.

در بیشتر آیات قرآن، نماز و زکات، در کنار یکدیگر آمده است، تا بفهماند نماز و عبادت، نباید شما را از خدمت به مردم و توجه به محرومان باز دارد.

حتّی در مورد نحوه نماز خواندن، حضور در میان مردم را لازم شمرده و می فرماید: نماز را به جماعت بخوانید و همراهِ دیگر مسلمانان به رکوع و سجده بروید. زیرا در اسلام، دوری و گوشه گیری از جامعه محکوم است.

از این آیه می آموزیم که:

۱- ایمان از عمل جدا نیست و نماز اولین فرمان الهی در همه ادیان آسمانی است.

۲- اصلِ نماز به جماعت است و حضور در جماعتِ مسلمانان، یک وظیفه دینی است.

«۴۴» أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنفُسَكُمْ وَأَنتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَبَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ

ترجمه: آیا مردم را به نیکی فرمان می دهید و خود را از یاد می برید و حال آنکه شما کتابِ آسمانی را می خوانید؟ آیا اندیشه نمی کنید؟

چنانکه قبلا گفتیم، دانشمندانِ یهود، پیش از بعثت پیامبر اسلام، به مردم بشارت ظهور حضرت محمد را

می دادنـد و آنـان را به ایمـان آوردن به او دعـوت می کردنـد، این آیه خطـاب به آنـان می فرمایـد: چرا خودتـان به او ایمـان نیاوردید، در حالیکه شما به تورات آشناترید.

گرچه روی سـخن در این آیـات، به بنی اسـرائیل و دانشـمندان آنـان است، امّـا مفهوم آیه گسترده بوده و همه مبلّغان را از هر دین و آیینی که باشند شامل می شود.

امـام صـادق علیه السـلام، در این باره می فرمایـد: مردم را با عمل خود به نیکی ها دعوت کنیـد، نه با زبان. و امیرمؤمنان علی علیه السـلام می فرمایـد: ای مردم به خدا سوگند، شـما را به هیچ طاعتی تشویق نمی کنم، مگر آنکه خودم قبلاً آنرا انجام داده ام و از هیچ خلافی باز نمی دارم مگر آنکه خود، پیش از شما از آن دوری جسته ام.

قرآن نیز، در سـوره جمعـه آیه ۵، عـالِم بی عمـل را به الاـغی تشبیه کرده که بـار کتـاب حمـل می کنـد. دیگران از آن کتب استفاده می کنند، امّا خود بهره ای نمی برد جز سنگینی بار!

از این آیه می آموزیم که:

بهترین راه دعوت به نیکی ها، دعوت عملی است، یعنی خود قبل از دیگران به گفته خود عمل کنیم.

ص: ۱۰۲

«۴۵» وَاسْتَعِينُواْ بِالصَّبْرِ وَالصَّلَو هِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَشِعِينَ

ترجمه: از صبر و نماز یاری جویید و همانا این کار سخت و دشوار است مگر بر اهل خشوع.

انسان، در طول زندگی، در برابر انواع سختی ها و حوادث قرار می گیرد، که باید از صبر و استقامت، و همچنین نماز که بهترین نوع یاد خدا و استمداد از اوست، کمک بگیرد.

گرچه برخی روایات، مراد از «صبر» در این آیه را روزه دانسته اند، امّا صبر مفهومی گسترده دارد که روزه یکی از مصادیق آن است. چنانکه از پیامبر اسلام نقل شده که آن حضرت فرمودند:

صبر بر سه نوع است، یکی صبر در برابر مصیبت و بلاء دیگری صبر در برابر معصیت و گناه، و سوّم صبر بر انجام عبادات و تکالیفِ الهی.

امام صادق علیه السلام می فرماید: هر گاه غمی از غم های دنیا شما را فراگرفت، وضو گرفته به مسجد بروید، نماز بخوانید و دعا کنید که خداوند دستور داده، از نماز، یاری بجویید.

البته در نظر پاکان و خاشعان، نماز چنین جایگاهی را

داراست، اما برای آنها که اهل خضوع و خشوع و دلباخته خدا نیستند، نماز باری سنگین است.

از این آیه می آموزیم که:

برای پیروزی بر مشکلات دو امر لازم است، یکی پایگاه نیرومنـد درونی که صبر و پایـداری است و دیگری تکیه گاه محکم بیرونی که نماز و ارتباط با خداست.

«۴۶» الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُّلَقُواْ رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَ جِعُونَ

ترجمه: خاشعان کسانی هستند که گمان دارند پروردگارشان را ملاقات می کنند و به سوی او بازمی گردند.

ایمـان به قیـامت و گمـانِ بازگشت به خداونـد، حالت خشوع و خداترسـی، و احساس مسـئولیت را در انسان زنـده می کنـد و میدان زندگی را صحنه دادگاهی می سازد که باید پاسخ گوی همه کارها بود.

مراد از «لقاءاللّه»، ملاقاتِ حسّی خداوند در قیامت نیست، زیرا خداوند جسم نیست که با چشم دیده شود بلکه منظور، مشاهده آثـار قـدرت او در کیفر و پـاداش است، به گونه ای که یـک نوع شـهود بـاطنی و قلبی برای انسان حاصل شود، چنانکه گویی خدا را با چشم دل می بیند و هیچ شک و تردیدی در وجود او ندارد.

یکی از دوستانِ علی علیه السلام از آن حضرت پرسید: آیا خدایت را دیده ای؟ حضرت در پاسخ فرمودند: چگونه خدایی را که نبینم پرستش کنم؟ آنگاه توضیح دادند که، چشم های ظاهر او را مشاهده نکنند، امّا دل ها با نور ایمان او را درک نمایند.

از این آیه می آموزیم که:

نه فقط یقین به قیامت، بلکه گمان به وجود آن، کافی است تا انسان را از هرگونه خلاف کاری بازدارد و مراقب کارهای خود باشد.

«۴۷» یَبَنِی إِسْرَ ءِیلَ اذْکُرُواْ نِعْمَتِی الَّتِی أَنْعَمْتُ عَلَیْکُمْ وَأَنِّی فَضَّلْتُکُمْ عَلَی الْعَلَمِینَ

ترجمه: ای بنی اسرائیل نعمت هایم را که به شما بخشیده ام یاد کنید. و این را که من شما را بر جهانیان برتری دادم.

از الطاف خداوند بر قوم یهود، نجات آنان از سلطه فرعون بود که بدنبال آن بنی اسرائیل به حکومتِ مصر رسیدند و از مواهب مادی بسیاری بهره مند شدند.

این آیه، برتری و فضیلت بنی اسرائیل را نسبت به مردم زمان خودشان بیان می کند و از آنان می خواهد این نعمتِ بزرگ را که در سایه رهبری و هدایت حضرت موسی بدست آمده است، به عنوان موهبتی الهی یاد کرده و

ص: ۱۰۵

شکرگزار آن باشند.

از این آیه می آموزیم که:

انسان در سایه رهبری الهی، نه فقط در قیامت در بهشتِ ساکن می گردد، بلکه در دنیا نیز از مواهب مادی بهره مند گردیده و بر دیگر انسان ها، برتری می یابد.

«۴۸» وَاتَّقُواْ یَوْماً لَّا تَجْزِی نَفْسٌ عَن نَّفْسٍ شَیْئاً وَلَا یُقْبَلُ مِنْهَا شَفَعَهٌ وَلَا یُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ یُنصَرُونَ

ترجمه: و بترسید از روزی که هیچ کس، چیزی (از عذاب خدا) را از کسی دفع نمی کند و هیچ شفاعتی از کسی پذیرفته نمی شود و از کسی، بدل و فدیه ای گرفته نشود و یاری نخواهند شد.

این آیه به چهار مورد از عقاید غلط و امیدهای نابجای مردم درباره قیامت اشاره کرده و آنها را پاسخ می دهد:

یهودیان گمان می کردند پدرانشان می توانند عذاب را از آنها دور کنند، و یا بزرگان دینی آنها را در نزد خدا شفاعت نمایند، و یا دوستان به کمک آنها بیایند، و یا می توان عذاب قیامت را با پرداخت پول و غرامت، دفع نمود.

قرآن در پاسخ آنها می فرماید: در آن روز هیچ کس و هیچ چیز نمی تواند مانع عذاب گردد و هر کس در فکر نجات خویش است، پس به چیزی جز ایمان و عمل صالح

ص: ۱۰۶

خود، امید نبندید.

این آیه، شفاعتِ بی قید و شرطی را که یهودیان عقیده داشتند نفی می کند، چنانکه این اعتقاد مسیحیان، که عیسی علیه السلام فدا شد تا خون او کفاره گناهان پیروان او باشد، از نظر قرآن قابل قبول نیست.

وگرنه خداوند بر اساس لطف و رحمتش، راه بازگشت را نبسته و با گشودن راه توبه در دنیا، و شفاعت در قیامت، به گنهکاران امید بخشش داده است. لکن شفاعت نیز همانند توبه شرایطی دارد که نه تنها سبب جرأت بر گناه نمی شود، بلکه مایه دوری از تکرار گناه می گردد.

از این آیه می آموزیم که:

در زندگی روزمرّه خود، قیامت را در نظر بگیریم و بخاطر دوست و رفیق، یا کسب مال و مقام، به گناه نیفتیم که هیچ یک در قیامت کارساز نیست.

ص: ۱۰۷

درس ۷: نعمت آزادی

«۴۹» وَإِذْ نَجَّيْنَكُم مِّنْ ءَالِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُذَبِّحُونَ أَبْنَآءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَآءَكُمْ وَفِى ذَ لِكُمْ بَلَا ءٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ

ترجمه: (ای بنی اسرائیل بیاد آورید) آن هنگام که شما را از حکومت فرعونیان نجات بخشیدیم، آنان که همواره شما را به بدترین وجهی آزار می دادند، پسران شما را می کشتند و زنان شما را (برای کنیزی و خدمت) زنده نگه می داشتند و در آن، آزمایشی بزرگ از جانب پروردگارتان بود.

فرعون برای حفظ حکومت خود، به بهانه های مختلف جوانان و مردانِ بنی اسرائیل را می کشت و زنان آنها را به بردگی و کنیزی می برد تا قدرتی برای مقابله با او پیدا نکنند.

اصولا جوانان، اولین هدفِ تیرِ طاغوت های فرعونی هستند. در دنیای امروز نیز، قدرت های استکباری با ترویج فساد و اعتیاد، جسم و روح جوانان را به مرگ می کشانند و زنان و دختران را با تبلیغات وسیع خود، در

زمینه مُدِ لباس و کیف و کفش و انواع لوازم آرایش، اسیر شهوات خود می گردانند.

از این آیه می آموزیم که:

چه سختی و مصیبت، و چه آزادی و آسایش، هر دو وسیله آزمایش است تا انسان، خود را نشان دهد و به رشد و کمال رسد.

«۵۰» وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَكُمْ وَأَغْرَقْنَا ءَالَ فِرْعَوْنَ وَأَنتُمْ تَنظُرونَ

ترجمه: و به یادآرید آن هنگام که دریا را برای شما شکافتیم، پس شما را نجات دادیم و فرعونیان را غرق ساختیم، در حالیکه شما (آنان را) تماشا می کردید.

این آیه، نعمتی دیگر از نعمت هـای الهی بر بنی اسـرائیل را برمی شـمرد، و به چگونگی نجاتِ بنی اسـرائیل از دست فرعونیان اشاره می کند که خود، یکی از معجزات و نشانه های الهی است.

حضرت موسی از جانب خداوند مأمور شد تا قومش را از مصر کوچ دهد. امّا وقتی به نزدیک رود بزرگ نیل رسیدند، متوجه شدند که فرعون و لشـگرش آنها را تعقیب می کنند. اضطراب و وحشت، وجود بنی اسرائیل را فراگرفت، زیرا دریا در روبرو و دشمن در پشت سر بود.

ص: ۱۰۹

موسی به فرمان خداوند، عصای خود را به دریا زد، آب شکافته شد و راههای متعددی برای عبور بنی اسرائیل از رود نیل گشوده شد. امّا وقتی لشگر فرعون در تعقیب آنها به وسط نیل رسیدند، آب ها به هم پیوست و همه آنان هلاک شدند.

در این ماجرا، بنی اسرائیل هم سلامت و نجات خود را با معجزه الهی دیدند و هم نابودی دشمنانشان را تماشا می کردند و چه نعمت و لطفی بالاتر از این ممکن بود؟

از این آیه می آموزیم که:

اگر مردم برای آزادی خود از سلطه ستمگران تلاش کنند، امدادهای الهی نازل خواهد شد.

«۵۱» وَإِذْ وَ عَدْنَا مُوسَى أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِن بَعْدِهِ وَأَنتُمْ ظَلِمُونَ

ترجمه: و به یادآرید هنگامی را که با موسی چهل شب وعده گذاردیم (و او برای گرفتن فرمان های الهی به وعده گاه آمد) امّا شما پس از او گوساله پرست شدید و با این کار به خود ستم کردید.

پس از نجات بنی اسرائیل از چنگال فرعون، موسی مأموریت یافت تا برای دریافت نوشته هایِ تورات مدت چهل روز قوم خود را ترک کند و به کوه طور برود، اما در

همین مدت کوتاه، آزمایشی بزرگ برای بنی اسرائیل پیش آمد.

مردی نیرنگ باز به نام سامری، از طلا و جواهراتِ مردم، مجسمه گوساله ای می سازد که صدای گاو از آن به گوش می رسد و موجب تعجب و توجه مردم می گردد. سامری مردم را به پرستش این مجسمه طلایی و عجیب، دعوت می کند و اکثریت مردم به او می پیوندند.

آنان با این کار، هم به خود ستم کردند که بجای خدا، به سراغ گوساله رفتند و هم به موسی، رهبر و پیامبر خود ستم کردند که برای نجات آنها از فرعونیان، سختی های بسیاری را تحمل کرد.

از این آیه می آموزیم که:

رهبران الهی نقش مهمی در هدایت و سعادت جامعه دارند. اگر چهل روز دوری موسی، زمینه را برای منحرفان آماده کرد تا مردم را به گوساله پرستی بکشانند، اگر خداوند در طول تاریخ هیچ پیامبری نمی فرستاد چه می شد؟

«۵۲» ثُمَّ عَفَوْنَا عَنكُم مِّنْ بَعْدِ ذَ لِکَ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ

ترجمه: پس از آن (انحراف بزرگ) از شما در گذشتیم تا شاید شکرِ نعمت های الهی را بجای آرید.

ص: ۱۱۱

پس از بازگشتِ موسی از کوه طور، مردم متوجه زشتی کار خود در گوساله پرستی شدند و خداوند نیز با رحمت خود آنان را بخشید.

اصولا یکی از الطاف خداوند بر بندگان آن است که آنان را به محض انجام گناه، کیفر نمی دهد، بلکه فرصت می دهد تا شاید از کار خود پشیمان شده و توبه کنند.

در این ماجرا نیز، خداوند از گناهِ شرک بنی اسرائیل درگذشت و زمینه را برای سپاس گزاری آنان از نعمتِ رهبریِ حضرت موسی فراهم ساخت.

«۵۳» وَإِذْ ءَاتَيْنَا مُوسَى الْكِتَبَ وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ

ترجمه: و به یادآرید هنگامی را که به موسی کتاب (تورات) و فرقان دادیم، تا شاید شما هدایت شوید.

کلمه «فرقان» به معنای چیزی است که حق را از باطل جدا سازد. و چون کتاب های آسمانی و معجزاتی که بدست پیامبران انجام می شود، مایه تشخیصِ حق از باطل هستند، لذا به آنها «فرقان» گویند.

خداوند برای هدایت مردم، هم کتاب آسمانی می فرستد و هم پیامبرانِ راهنما، و هم آیات و معجزاتی که مردم بتوانند راستگو را از دروغگو بشناسند، و بدین صورت خداوند حجّت خود را بر مردم تمام می کند.

ص: ۱۱۲

«۵۴» وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَقَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُم بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُواْ إِلَى بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُواْ أَنفُسَكُمْ ذَ لِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِندَ بَارِئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ

ترجمه: و به یاد آورید زمانی را که موسی به قوم خود گفت: ای قوم من، شما با انتخاب گوساله (برای پرستش)، به خود ستم کردید، پس توبه کنید و به سوی خالق خود باز گردید، پس یکدیگر را بکشید که این برای شما در پیشگاه پروردگارتان بهتر است. او لطف خود را به شما بازمی گرداند، زیرا که او توبه پذیر مهربان است.

هنگامی که حضرت موسی پس از چهل روز از کوه طور بازگشت و گوساله پرستی قوم خود را دید، دو مطلب را به آنان تذکر داد: یکی آنکه شما با این کار، به مقام انسانی خودتان ستم کرده و بجای خدا، گوساله ای را گرفتید و کرامت و شرافتِ انسانی را زیر پا گذاردید.

دوم آنکه گناه شما از کفّار بالاتر است، زیرا شما حق را فهمیدید و به آن ایمان آوردید، ولی دوباره از آن دست برداشتید و کافر شدید، پس شما «مرتدّ» هستید و کیفرِ «ارتداد»، قتل و اعدام است. و این کیفر باید با دست خودتان انجام گیرد، پس شمشیر به دست گیرید و یکدیگر را بکشید.

ص: ۱۱۳

با آنکه خداونـد، مظهر رحمت و محبّت است، امّا همچون یک مربّی دلسوز و خیرخواه، گاه تنبیه ها و کیفرهای شدیدی را به اجرا می گذارد، تا هم دیگران درس عبرتی گرفته و دین را به بازی نگیرند، و هم آثار کارهای زشت و ناپسـند از جامعه پاک گردد.

گرایش به بت پرستی و گوساله پرستی، مسأله ساده ای نیست که با یک عذرخواهیِ زبانی قابل گذشت باشد، آنهم از مردمی که آنهمه معجزات الهی و نعمت های بزرگ او را دیده اند و ایمان آورده اند.

از این آیه می آموزیم که:

۱- گنهکار به خود ستم می کنـد نه خـدا. زیرا ارزش و اصالتِ انسان به روح اوست، و گناه، روح انسان را آلوده و بیمار می سازد.

۲- توبه هر گنـاهی متناسب با آن گناه است. تبـدیل خـداپرستی به گوساله پرستی، توبه اش، گریه و عـذرخواهی نیست، بلکه تن دادن به قتل و اعدام است. ریختن اشکِ ندامت کافی نیست، بلکه گاهی باید خون ریخت.

ص: ۱۱۴

«۵۵» وَإِذْ قُلْتُمْ يَمُوسَى لَن نُّؤمِنَ لَکَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْکُمُ الصَّعِقَهُ وَأَنْتُمْ تَنظُرُونَ

ترجمه: و به یاد آرید هنگامی را که گفتید: ای موسی ما هرگز به تو ایمان نمی آوریم مگر آنکه خدا را آشکارا ببینیم، پس صاعقه ای شما را فراگرفت در حالیکه شاهد آن بودید.

این آیه یکی دیگر از انحراف های بنی اسرائیل را بیان می کند. آنها که یک بار به گوساله پرستی روی آورده بودند، این بار، برای خداپرستی، تقاضایی نابجا را مطرح کرده و از روی جهل و نادانی، یا لجاجت و بهانه جویی گفتند: می خواهیم خدا را با چشم خود ببینیم تا به گفته های تو ایمان آوریم و تسلیم تو گردیم.

خداوند نیز برای آنکه نشان دهد چشم آنها ناتوان تر از آن است که حتی بسیاری از مخلوقاتِ خدا را ببیند، صاعقه ای نازل کرد که رعد و برق وحشتناک آن باعث مرگ آنان شد و همه بی جان بر زمین افتادند.

از این آیه می آموزیم که:

گرچه خداوند دیدنی نیست، ولی آثار قدرت و عظمت او، در وجود انسان و هستی قابل دیدن است.

ص: ۱۱۵

«۵۶» ثُمَّ بَعَثْنَكُم مِّنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

ترجمه: سپس شما را پس از مرگتان، زنده کردیم و برانگیختیم، تا شاید شکر نعمت ها را به جا آورید.

بدنبال مرگ هفتاد تن از بزرگان بنی اسرائیل که در ماجرای فرود صاعقه اتفاق افتاد، حضرت موسی از خداوند خواست تا دوباره آنها را زنده کند. خداوند نیز دعای موسی را اجابت نمود و آنان زنده شدند، تا هم خود آنان و هم بنی اسرائیل به قدرت الهی ایمان آورند.

از این آیه می آموزیم که:

زنده شدن مردگان امر محالی نیست. خداوند در همین دنیا، در مواردی مردگان را زنده کرده است.

«۵۷» وَظَلَّلْنَا عَلَيْكُمْ الْغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَى كُلُواْ مِن طَيِّبَتِ مَا رَزَقْنَكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِن كَانُواْ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ

ترجمه: (ای بنی اسرائیل) ما ابر را بر شما سایبان ساختیم و «مَنّ» و «سَلوی» را (که دو نوع غذاست) بر شما نازل کردیم، (و گفتیم) از نعمت های پاکیزه ای که به شما روزی داده ایم بخورید، (ولی ناسپاسی کردید). آنان (بدانند که) به ما ستم نکردند، بلکه به خودشان ستم نمودند.

ص: ۱۱۶

پس از آنکه خداوند بنی اسرائیل را از چنگال فرعونیان نجات داد، به آنها فرمان داد تا برای آزادی سرزمین مقدسِ فلسطین از دست ستمگران به آنجا بروند، اما آنها به بهانه های مختلف از این امر سر باز زدند.

قهر خداوند آنها را فراگرفت و مدت چهل سال در صحرای سینا سرگردان و حیران ماندند. در این مدت گروهی از آنها از کار خود پشیمان شدند و خداوند بار دیگر رحمت خود را بر آنان نازل نمود که این آیه مواردی از آن نعمت ها را بیان می کند.

به قدرت خداوند، در آن بیابان خشک و سوزان، ابرها ظاهر شده و در برابر خورشید سایبان ساختند. درختانِ زمین و پرندگانِ آسمان، دو نوع غذا در اختیار آنان قرار دادند، یکی غذایی شبیه عسل، به نام «مَنّ»، که از شیره درختان بدست می آمد و یکی پرندگانی شبیه کبوتر، با گوشتی لذیذ، که قرآن از آن به «سَلوی» تعبیر می کند.

از این آیه می آموزیم که:

خداوند رزق و خوراک انسان را برای او فراهم کرده، امّا او حیوان نیست که فقط در فکر پرکردنِ شکم باشد، بلکه انسان است و باید بدنبال غذاهای پاک و حلال و طیّب باشد.

ص: ۱۱۷

«۵۸» وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُواْ هَـذِهِ الْقَرْيَهَ فَكُلُواْ مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَداً وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّداً وَقُولُواْ حِطَّهٌ نَّغْفِرْ لَكُمْ خَطَيَكُمْ وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ

ترجمه: و به یاد آرید زمانی را که گفتیم: وارد این قریه (بیت المقدس) شوید و از نعمت های آن هر چه که می خواهید، گوارا بخورید و از درِ (معبد) سجده کنان وارد شوید و بگویید خداوندا گناهان ما را بریز، تا ما گناهان شما را بیامرزیم و پاداش نیکوکاران را بیفزاییم.

پس از گذران چهل سال در صحرای سینا، خداوند فرمان داد تا بنی اسرائیل برای آمرزش گناهشان، به معبدِ بیت المقدس وارد شوند و برای استغفار کلمه «حِطَّه» را تکرار کنند. یعنی خدایا گناهانِ ما را بریز و ما را ببخش.

خداوند وعده داد که اگر این کلمه را هنگام ورود به معبد از صمیم قلب بگویند، از گناهِ گنهکاران درگذرد و بر پاداش نیکوکاران بیفزاید.

امروزه نیز یکی از درهای مسجدالاقصی به «باب الحطّه» معروف است.

از این آیه می آموزیم که:

۱- خداوند اهل آمرزش است، امّا توبه، هم خضوع و خشوع را می طلبد، و هم پوزش خواستن به زبان و

اعتراف به گناه در درگاه الهی را.

۲- برای ورود به مکان های مقدس، احترام مخصوص لازم است.

۳- آداب دعا و توبه را نیز باید از خداوند بیاموزیم که برای استغفار چه بگوییم و چگونه بگوییم.

«۵۹» فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُواْ قَوْلاً غَيْرَ الَّذِى قِيلَ لَهُمْ فَأَنزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُواْ رِجْزاً مِّنَ السَّمَآءِ بِمَا كَانُواْ يَفْسُقُونَ

ترجمه: پس افرادی که (به خود) ستم کردند، سخنی را که (به عنوان کلمه استغفار) به آنان گفته شده بود، تغییر دادند (و بجای «حِطَّه»، «حنطه» گفتند). پس بر آن ستمکاران، به سبب آنکه نافرمانی کردند، عذابی از آسمان فرو فرستادیم.

در برابر آن فرمانِ رحمت الهی، گروهی از بنی اسرائیل به جای آنکه بگویند: «حِطَّه»، یعنی خدایا ما را ببخش، از روی تمسخر و استهزاء، کلمه «حِنْطَه» را تکرار کردند که بمعنای «گندم» است.

به بازی گرفتن دستور خداوند، باعث شد تا بار دیگر، گرفتار کیفر الهی شوند و بیماری طاعون در میان آنها شیوع پیدا کند. البته همانطور که آیه می فرماید، این کیفر فقط به ستمکاران رسید، نه آنکه همه مردم دچار آن شوند.

ص: ۱۱۹

از این آیه می آموزیم که:

۱- در عبادت بایـد تعبّد داشت و دسـتورات الهی را به همان شـکل که رسـیده عمل نمود، چنانکه نسـخه پزشک را باید طبق دستور او عمل کرد و مصرف دارو، خودسرانه نتیجه بخش نیست.

۲- هرگاه روحیه عناد و لجبازی بر جامعه حاکم شود، زمینه برای نزول عذاب های الهی در همین دنیا فراهم می شود.

ص: ۱۲۰

درس ۸: ذلت گناه

تفسیر قرآن برای جوانان » درس ۸: ذلت گناه

«۶۰» وَإِذْ اسْتَسْقَى مُوسَى لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِب بِّعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ كُلُواْ وَاشْرَبُواْ مِن رِّزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعْثَوْاْ فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ

ترجمه: و به یاد آرید زمانی را که موسی برای قوم خویش طلب آب نمود، پس گفتیم با عصایت بر سنگ بزن، پس دوازده چشمه از آن جوشید. هر یک از مردمِ (قبایل و طوایفِ مختلف)، محلّ شربِ (آب آشامیدنی) خود را شناخت. (گفتیم) از روزی های الهی بخورید و بیاشامید و در زمین فساد و تباهی را گسترش ندهید.

با آنکه حضرت موسی پیامبر بود و وظیفه اش رساندن پیام خداوند به بنی اسرائیل بود، امّا آبِ آشامیدنی قومش را نیز از خداوند طلب نمود.

خداوند نیز دعای موسی را مستجاب کرده و با اعجازی دیگر، به آنان آب عطا نمود. فرمان داد تا موسی همان عصایی را که به آب نیل زد و خشکی ظاهر شد، اکنون به سنگِ سخت بزند تا آب جاری شود و بنی اسرائیل بدانند که خدای موسی قادر بر هر کاری هست.

ص: ۱۲۱

بنی اسرائیل، دوازده گروه و طایفه بودند و به خواست الهی، از آن کوه دوازده چشمه جاری شد تا هر قبیله، آبِ مستقلی داشته و دچار کمبود آب نشوند.

خداوند این چنین، از یکسو «مَنّ» و «سَلوی» را بر آنان نازل کرد و از یکسو آب را به قدر کافی در اختیار آنان قرار داد، تا تأمین باشند و بدنبال فساد و گناه نروند.

از این آیه می آموزیم که:

۱- رهبران الهی، در فکر تأمین نیازهای مادی مردم نیز هستند و آنرا بطور یکسان در اختیار همه قرار می دهند.

۲- آب و غذا رزقِ خداست، پس نباید مایه گناه و معصیتِ خدا شود.

«۶۱» وَإِذْ قُلْتُمْ يَمُوسَى لَنْ نَّصْبِرَ عَلَى طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجُ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّآئِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِى هُوَ أَدْنَى بِالَّذِى هُوَ خَيْرٌ اهْبِطُوا مِصْراً فَإِنَّ لَكُم مَّا سَأَلْتُمْ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَآءُو

بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ ذَ لِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُواْ يَكْفُرُونَ بَايَتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَ لِكَ بِمَا عَصَواْ وَّكَانُواْ يَعْتَدُونَ

ترجمه: (ای بنی اسرائیل) به یاد آرید زمانی را که گفتید: «ای موسی ما هرگز بر یک نوع غذا صبر نمی کنیم، پس برای ما از پروردگارت بخواه، تا از آنچه زمین می رویاند، از سبزیجات و خیار و سیر و عدس و پیاز، برای ما برویاند». موسی گفت: آیا می خواهید آنچه را پست تر است، با آنچه بهتر است، تبدیل کنید. پس (حال که چنین تقاضایی دارید، بکوشید تا از این بیابان خارج شوید و) به شهری وارد شوید که آنچه را

می خواستید (در آنجا) برای شما هست. (به سبب این بهانه جویی ها) مُهر ذلت و نیازمندی بر آنان زده شد و گرفتار غضبِ خداوند گردیدند. این کیفر از آن جهت بود که آنان به آیات الهی کفر می ورزیدند و پیامبران را به ناحق می کشتند و این (کارهای زشت) بدان سبب بود که آنان اهل عصیان و تجاوز بودند.

خداوند در آن بیابان سوزان، آب و غذای بنی اسرائیل را تأمین نمود، امّا قدرْناشناسی و ناسپاسی این قوم از یک سو و رفاه طلبی و تن پروری آنان از سوی دیگر باعث شد تا غذاهای دیگری را از موسی تقاضا کنند.

موسی در پاسخ آنها گفت: آیا شما غذای آسمانی را که بهتر است، با خوردنی های زمینی که پست تر است تبدیل

می کنید؟. اگر واقعاً این نوع غذاها را می خواهید باید با دشمنانتان بجنگید و به شهر بیت المقدس وارد شوید تا از این خوردنی ها بهره مند گردید.

شما از یک طرف، حال جنگ و جهاد را ندارید و از سوی دیگر، تمام امتیازات شهرنشینی را می طلبید. این روحیّه شکم پرستی، شما را به ذلت و خواری انداخته و گرفتار قهر الهی خواهید شد.

شما با این تقاضاهای نابجا، آیات و معجزات الهی را نادیده گرفته و حتی حاضر شده اید پیامبران الهی را در راه رسیدن به مقاصد مادی و دنیوی خود به کشتن دهید.

از این آیه می آموزیم که:

۱- تن پروری و شکم پرستی، عامل سقوط انسان است. از هرگونه رفاه طلبی که به قیمت خوارشدن و ذلّت انسان تمام گردد باید دوری نمود.

۲- گناه و نافرمانیِ پی درپی، انسان را به کفر و بی ایمانی می کشاند، تا جایی که حاضر به پذیرفتن هیچگونه حقی نمی شود.

«۶۲» إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُواْ وَالَّذِينَ هَادُواْ وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحاً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ وَلاَ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

ص: ۱۲۴

ترجمه: همانا کسانی که (به پیامبر اسلام) ایمان آورده اند و همچنین یهود و نصاری و صابئان، آنان که به خدا و روز قیامت ایمان آورده و عمل صالح انجام داده اند، پاداش آنان نزد پروردگارشان است و بر آنان بیمی نیست و اندوهگین نمی شوند.

در همه ادیان آسمانی، میزان در پاداش الهی، ایمان و عمل صالح بوده است. ایمان به خدا و روز قیامت، و در کنار آن عمل به دستورات خداوند. و در این میزان، میان مسلمان، مسیحی، یهودی و پیروان دیگر ادیان الهی تفاوتی نیست.

البته آیات بسیاری از قرآن، یهود و نصاری را به پذیرش دین اسلام دعوت می کند و در آیه ۸۵ سوره آل عمران می فرماید: «هر کس دینی غیر از اسلام برای خود انتخاب کند پذیرفته نخواهد شد.»

بنابراین پیروان دیگر ادیان، هر کدام که به پیامبر و کتاب آسمانی زمانِ خودشان، ایمان آورده و اهل عمل بوده اند، به وظیفه خود عمل کرده و به پاداش الهی می رسند، ولی با ظهور اسلام، هیچ دینی جز آن قابل قبول نیست.

به پیروان حضرت موسی، یهودی و به پیروان حضرت عیسی، مسیحی می گویند، اما «صابئین» کیانند؟

ص: ۱۲۵

«صابئین»، پیروان یکی از پیامبران الهی، نوح یا ابراهیم یا یحیی هستند که در طول تاریخ دچار انحرافات و بدعت هایی در عقاید و اعمال دینی شده و برای ستارگان، تأثیراتی در زندگی انسان قائلند و معمولا در کنار رودخانه ها زندگی می کنند.

از این آیه می آموزیم که:

۱- آرامش واقعی، تنها در سایه ایمان به خدا و قیامت است که آینده ای روشن را بشارت می دهد.

۲- تمام ادیان آسمانی، در دو اصلِ توحید و معاد با یکدیگر مشترکند و نجات را تنها در سایه ایمان و عمل می دانند، نه امید و آرزوهای نابجا.

«۶۳» وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَٰقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُواْ مَآ ءَاتَيْنَٰكُم بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُواْ مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ

ترجمه: و به یاد آرید زمانی را که از شما پیمان گرفتیم و کوه طور را بر فراز شما بالا- بردیم (و آنگاه گفتیم) آنچه را (از الواح تورات) به شما داده ایم به قوّت بگیرید و آنچه را در آن است به یاد بسپارید (و عمل نمایید)، باشد که پرهیزکار شوید.

پس از آنکه تورات به موسی داده شد، خداوند از بنی اسرائیل پیمان گرفت که به آن عمل کنند و از سستی و

کوتاهی بپرهیزند، تا به تقوا و پرهیزکاری برسند.

آنگاه خداوند برای آنکه بنی اسرائیل بر پیمان خود استوار بمانند، به عنوان معجزه ای دیگر، کوه طور را بالای سر آنان قرار داد، تا هم قدرت خدا را ببینند و هم از مخالفت فرمان الهی بترسند.

از این آیه می آموزیم که:

۱- باید بر حفظ اصولِ دینِ خود، جدی و مصمّم باشیم، نه آنکه احکام دینی را به شوخی و بازی بگیریم.

۲- خداوند، از همه ما، بر عمل به دستوراتش پیمان گرفته است. هم از راه عقل و فطرت درونی، و هم از راه وحی و نبوت بیرونی.

«۶۴» ثُمَّ تَوَلَّيْتُم مِّنْ بَعْدِ ذَ لِکَ فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنتُم مِّنَ الْخَسِرِينَ

ترجمه: اما شما بعد از این جریان (که کوه طور را بالای سر خود دیدید و با خداوند میثاق بستید)، روی گردان شدید، و اگر فضل و رحمت خداوند (در آمرزش شما) نبود همانا از زیانکاران بودید.

با آنکه خداوند چنان پیمان محکمی از بنی اسرائیل گرفت، امّا این قوم سرکش، پیمان الهی را نادیده گرفته و به آن پشت کردند، ولی باز هم خداوند لطف خود را

بازگرداند و آنان را به حال خود رها نساخت.

«۶۵» وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْاْ مِنْكُم فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُواْ قِرَدَةً خَسِئِينَ

«۶۶» فَجَعَلْنَهَا نَكَلاً لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ

ترجمه: (ای بنی اسرائیل) قطعاً شما از سرنوشت کسانی از خودتان که در روز شنبه (از فرمان الهی) تجاوز کردند آگاهید. پس ما (به سبب این نافرمانی) به آنها گفتیم بوزینه گانی طردشده باشید.

پس ما این جریان را درس عبرتی برای مردم آن زمان، و کسانی که بعد از آنان آمدند، و هم پند و اندرزی برای پرهیزکاران قرار دادیم.

خداوند، کارکردن در روز شنبه را، برای بنی اسرائیل تعطیل اعلام کرده بود. امّا گروهی از آنان که در کنار دریا زندگی می کردند، با یک نوع حیله، در روز شنبه ماهیان را صید می کردند.

آنان حوضچه هایی را در کنار دریا ایجاد کرده و وقتی ماهیان وارد می شدند، راه را برای بازگشت آنها به دریا می بستند و سپس روز یکشنبه ماهیان را از حوضچه ها

صید می کردند و بدین شکل حکم خدا را مسخ کرده و تغییر می دادند.

خداوند نیز به کیفر این نافرمانی و بازی گرفتن دستورات الهی، چهره آنان را مسخ کرده و از صورت انسان به شکل بوزینه در آورد، تا برای آنان مجازات و برای دیگران درس عبرتی باشد.

البته حیوانات از رحمت خدا دور نیستند، ولی سقوط از مرحله انسانیت به حیوانیت، نشانه طرد انسان از درگاه الهی و دور شدن از رحمت خداوند است. همانگونه که رنگ سیاه عیب نیست، ولی سیاه شدن لباس سفید، نشانه آلودگی و کثیفی آن است.

از این آیه می آموزیم که:

۱- در انجام احکام الهی، حیله و خدعه بکار نبریم و نخواهیم با حفظ ظواهر شرع، باطنِ احکام خدا را تغییر دهیم، زیرا مسخ چهره دین، مسخ چهره انسانیت را بدنبال دارد.

۲- کیفرهای الهی اختصاص به قیامت ندارد، بلکه خداوند بعضی گناهان را در دنیا کیفر می دهد، تا برای مردم آن عصر و آیندگان درس عبرتی باشد.

ص: ۱۲۹

درس ۹: داستان گاو بنی اسرائیل

تفسیر قرآن برای جوانان » درس ۹: داستان گاو بنی اسرائیل

«۶۷» وَإِذْ قَالَ مُوسَی لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُکُمْ أَن تَذْبَحُواْ بَقَرَةً قَالُواْ أَتَتَّخِذُنَا هُزُواً قال أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَکُونَ مِنَ الْجَهِلِینَ

ترجمه: و به یاد آورید هنگامی را که موسی به قوم خود گفت: همانا خداوند به شما فرمان می دهد که گاوی را ذبح کنید. گفتند: آیا ما را به تمسخر می گیری. موسی گفت: به خدا پناه می برم از اینکه از جاهلان باشم.

داستان گاو بنی اسرائیل، ماجرایی است که این سوره نیز به جهت همین داستان، سوره «بقره» نامیده شده است و خلاصه این داستان، که در ضمن آیات ۶۷ تا ۷۳ این سوره مطرح شده، از این قرار است:

در میان بنی اسرائیل، مقتولی پیدا شد که قاتل آن معلوم نبود. میان قبایل نزاع و درگیری شد و هر گروه قتل را به دیگری نسبت می داد. موضوع را برای داوری نزد حضرت موسی بردند.

چون حل قضیه از راه عادی ممکن نبود، آن حضرت از طریق اعجاز مسئله را حل نمود. پس به آنها فرمود: خدا فرمان داده که گاوی را ذبح کنید و قطعه ای از بدنش را به

ص: ۱۳۰

مقتول بزنید تا او زنده شود و قاتل خود را معرفی کند.

آنها با شنیدن این جواب، به موسی گفتند: آیا ما را مسخره می کنی که چنین راه حلّی را پیشنهاد می کنی؟ اما موسی گفت: مسخره کردن کار افراد جاهل است و پیامبر خدا هرگز چنین نکند. اگر واقعا به دنبال قاتل هستید این کار را بکنید.

با آنکه خداوند می توانست از راه علم غیب، قاتل را به موسی معرفی، تا او به مردم اعلام کند، اما فرمانِ کشتنِ گاو، نشانه آن است که روحیه گوساله پرستی و قداست نمایی برای گاو، هنوز در میان قوم وجود داشته و خداوند خواسته تا این روحیه را از بین ببرد. علاوه بر آنکه این کار قدرت خداوند را نشان می دهد که از زدن گوشتِ مرده ای، مرده ای دیگر را زنده می کند.

از این آیه می آموزیم که:

اگر حکم خدا با ذهن و سلیقه ما مطابق نیامد، آنرا به تمسخر نگیریم و یا آن را بی دلیل نپنداریم، زیرا آنچه را خداوند فرموده، در جهتِ خیر و مصلحتِ ما و جامعه بشری بوده است.

ص: ۱۳۱

«۶۸» قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّکَ یُبَیِّن لَّنَا مَا هِیَ قَالَ إِنَّهُ یَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَهٌ لا فَارِضٌ وَلَا بِکْرٌ عَوَانٌ بَیْنَ ذَ لِکَ فَافْعَلُواْ مَا تُؤْمَرُونَ

ترجمه: (بنی اسرائیل به موسی) گفتند: «از خدایت بخواه تا برای ما روشن کند، آن چه گاوی است (که ما باید بکشیم)». موسی گفت: خداوند می فرماید: ماده گاوی که نه پیر و از کار افتاده باشد، و نه بِکر و جوان، بلکه میانسال باشد. پس آنچه را به شما فرمان داده شد (هر چه زودتر) انجام دهید.

وقتی بنی اسرائیل فهمیدند فرمانِ ذبحِ گاو جدّی است، شروع به بهانه تراشی نمودند که چه گاوی را باید ذبح کنیم؟. شاید این بهانه ها بیشتر از طرفِ قاتلِ واقعی به مردم القا می شد تا مبادا رسوا شود و مردم او را بشناسند.

گرچه سؤال، کلید فهم مطلب است، امّا بنی اسرائیل با طرح این سؤالات قصد فرار داشتند، نه فهم، و لذا سؤالات خود را بی ادبانه مطرح کرده و گفتند: «ای موسی از خدایت بخواه»، گویا خدایِ موسی را از خدای خود جدا می دانستند.

«۶۹» قَالُواْ ادْعُ لَنَا رَبَّکَ یُبَیِّن لَّنَا مَا لَوْنُهَا قَالَ إِنَّهُ یَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَهٌ صَفْرَآءُ فَاقِعٌ لَوْنُهَا تَسُرُّ النَّظِرِینَ

ص: ۱۳۲

ترجمه: (بار دیگر) گفتنـد: «از پروردگارت بخواه که برای ما روشن سازد رنگ آن گاو چه باشد؟» موسـی گفت: خداوند می فرماید: گاوی به رنگِ زردِ خالص، که رنگش بینندگان را مسرور سازد.

با آنکه فرمان ذبح دوباره صادر شد، امّا گویا نمی خواستند آنرا انجام دهند، لذا دوباره سؤالِ دیگری را مطرح کردند که آن گاو به چه رنگی باشد؟ در حالیکه اولاً رنگِ گاو نقشی در حُکم نداشت و ثانیاً اگر لازم بود از ابتدا در حکم خدا آمده بود.

امّا خداونـد برای آنکه بهـانه ای هم در این زمینه نداشـته باشـند، رنـگ زرد را برای آن گاو معین نمود. تا بداننـد آنچه را به فرمان خـدا ذبـح می کننـد، نبایـد حیوانی زشت و بی ارزش باشد، بلکه باید حیوانی سالم، میانسال و دارای رنگِ زیبا و چشـم نواز باشد.

از این آیه می آموزیم که:

در برابر احکام الهی بهانه جویی و لجاجت نورزیم و برای فرار از انجام آن، سؤالات بیجا را مطرح نکنیم. سؤال، همواره نشانه تحقیق و کنجکاوی نیست، گاهی نشانه طفره رفتن و فرار از تکلیف است.

ص: ۱۳۳

«۷۰» قَالُواْ ادْعُ لَنَا رَبَّکَ یُبَیِّن لَّنَا مَا هِیَ إِنَّ الْبَقَرَ تَشَبَهَ عَلَیْنَا وَإِنَّآ إِنْ شَآءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ

«۷۱» قَالَ إِنَّهُ یَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَهٌ لَّا ذَلُولٌ تُثِیرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِی الْحَرثَ مُسَلَّمَهٌ لَّا شِیَهَ فِیهَا قَالُواْ الْنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ فَذَبَحُوهَا وَمَا کَادُواْ یَفْعَلُونَ

ترجمه: (بار دیگر) گفتند: از خدایت بخواه (بالاخره) برای ما روشن کند چگونه گاوی باشد؟ همانا این گاو بر ما مشتبه شده و اگر خداوند بخواهد هدایت شویم.

(موسی در پاسخ) گفت: خداوند می فرماید: آن گاوی است که برای شخم زدنِ زمین رام نشده باشد و برای زراعت آب کشی نکند، سالم و بی عیب بوده و هیچ خال یا لکه رنگ در آن نباشد. گفتند: اکنون حق را آوردی، پس آن را ذبح کردند ولی نزدیک بود که انجام ندهند.

با آنکه خداوند سنّ و رنگ گاو را بیان نمود، امّا این قومِ بهانه جو گفتند: ای موسی مشخصات بیشتری از آن را بیان کن تا بلکه آنرا بشناسیم.

وقتی موسی از سوی خداوند ویژگی های دیگری از آن گاو را بیان نمود، به ناچار تسلیم شده و گاو را ذبح کردند، ولی در فکر راه فرار بودند و قصدِ انجام چنین کاری را نداشتند.

ص: ۱۳۴

این آیه نشان می دهد که روحیه لجاجت و خودخواهی، کار را به جایی می رساند که انسان فقط آنچه را مطابق میل و نظر خودش باشد، حق می داند و بی ادبانه به پیامبر خدا می گوید: «اَلانَ جِئْتَ بِالْحَقّ» حالا حق گفتی؛ گویا قبل از این باطل می گفته است.

از این آیه می آموزیم که:

هر چه را در راه فرمان خدا می دهیم، باید سالم و بی عیب باشد، چنانکه در سفر حج، زائر خانه خدا باید در روز عید قربان، حیوان سالمی را ذبح کند.

«۷۲» وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْساً فَادّ رَءتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَّا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ

«۷۳» فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذَ لِكَ يُحْيِ اللَّهُ الْمَوْتَى وَيُرِيُكُمْ ءَايَتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ

ترجمه: و به یاد آورید آن هنگام که شخصی را به قتل رساندید و سپس درباره قاتل به نزاع پرداختید، امّا خداوند آنچه را که شما پنهان می دارید آشکار می سازد.

پس گفتیم قسمتی از گاو را به مقتول بزنید (تا زنده شود و قاتل را معرفی کند). این گونه خداوند مردگان را زنده می کند و آیات خود را به شما نشان می دهد، تا شاید تعقّل کنید.

در آیات قبل بهانه جویی های بنی اسرائیل به تفصیل بیان شد. این دو آیه بار دیگر ماجرای قتل را بطور خلاصه ذکر کرده و می فرماید: شما قتلی را مرتکب شدید و قاتل را کتمان نمودید، ولی خداوند با اعجاز خود از خلافکاری شما پرده برداشت. پس بدانید که خداوند قادر بر رسوا کردن گنهکار است.

این آیه نمونه ای از قدرت خداوند بر زنده کردن مردگان را بیان می کند، تا دیگران با دیدن نشانه های قدرت الهی به تعقّل و تفکّر در امر قیامت بپردازند و بدانند که اگر خداوند اراده کند با زدن مرده ای به مرده دیگر، زندگی ظاهر می شود!

از این آیه می آموزیم که:

در محضر خدا گناه نکنیم و یا گناه خود را به گردن دیگران نیندازیم. زیرا خداوند به همه کارهای ما، چه آشکار و چه پنهان، آگاه است و اگر بخواهد آن را افشا و ما را رسوا می سازد.

«۷۴» ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَ لِكَ فَهِیَ كَالْحِجَارَهِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَهً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَهِ لَما يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَرُ وَإِنَّ مِنْهَا لَما يَشَّقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَآءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَما يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَهِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَفِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ

ص: ۱۳۶

ترجمه: پس دل های شما بعد از این ماجرا، سخت شد، همچون سنگ یا سخت تر از آن. زیرا از برخی سنگ ها نهرها و چشمه ها می جوشد و برخی از آنها شکاف خورده و آب از آن خارج می شود و برخی از آنها از خوف خدا (از کوه) سقوط می کند، (اما دل های شما هیچ تأثیر نمی پذیرد) و خداوند از کارهای شما غافل نیست.

از آیه ۴۹ تا اینجا، موارد بسیاری از الطاف الهی بر بنی اسرائیل بیان شد، از جمله: نجات از سلطه فرعونیان، شکافته شدن دریا، قبول توبه گوساله پرستی، نزول غذاهای آسمانی، سایبان شدن ابرها، و آخرین مورد، کشف قاتل به روشی اعجازآمیز بود.

اما آنان با دیدن این همه آیات و معجزات، در برابر حکم خدا تسلیم نبوده و همواره دنبال بهانه ای برای فرار بودند، که قرآن از آن تعبیر به قساوت قلب و سنگدلی می کند.

انسان گاهی چنان سقوط می کند که همچون حیوان، بلکه پست تر از آن، و یا چون جماد بلکه سخت تر از آن می گردد. زیرا سنگِ سخت، گاه می شکافد و آب از آن جاری می شود و یا لااقل حرکتی کرده و رو به پایین می رود.

ص: ۱۳۷

اما دلِ بعضی انسان ها از سنگ هم سخت تر است، نه از روی عشق و محبت می جوشد، که در فکر کار نیک و خیررسانی به دیگران باشد، و نه از ترس خدا می تپد که این ترس، موجب خضوع و تسلیم در برابر احکام الهی گردد.

از این آیه می آموزیم که:

همه موجودات هستی، حتّی سنگِ سخت و بیجان، در برابر قوانینی که خداوند برای اداره این هستی وضع کرده، خاضع وتسلیم اند، پس اگر انسان از فرمان الهی سرکشی و تجاوز نماید، قلب و روح او از سنگ هم پست تر و سخت تر است.

ص: ۱۳۸

درس ۱۰: آرزوهای باطل

تفسیر قرآن برای جوانان » درس ۱۰: آرزوهای باطل

«۷۵» أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُواْ لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَمَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ

ترجمه: (ای مسلمانان) آیا امید دارید که (یهودیان) به آیین شما ایمان آورند، در حالیکه گروهی از آنان، سخن خدا را می شنیدند و پس از فهمیدن، آنرا تحریف می کردند، در حالیکه اهل علم و دانش بودند.

در آغاز ظهور اسلام، انتظار می رفت که یهودیان، پیش از دیگران به اسلام روی آورند، زیرا آنها اهل کتاب بوده و نشانه های پیامبر اسلام را در کتابهای خود خوانده بودند، امّا عملاً در مقابل مسلمانان و در کنار مشرکان قرار گرفتند.

این آیه مسلمانان را دلداری می دهد که اگر می بینید یهودیان، اسلام نمی آورند و تسلیم آیاتِ قرآن نمی شوند، نگران نشوید و در آیین خود شک نکنید و اصولاً چنین انتظاری را از آنها نداشته باشید. زیرا اینها فرزندان همان کسانی هستند که همراه حضرت موسی به کوه طور رفته و سخن خدا را شنیدند و دستوراتِ او را درک کردند، امّا باز آنرا تحریف کرده و به دین خود وفادار نماندند.

ص: ۱۳۹

از این آیه می آموزیم که:

انتظارِ ایمان آوردنِ همه مردم خوبست، اما باید بدانیم که بسیاری از مردم حاضر به پذیرش حق نیستند، پس کفرِ آنها موجب شک و تزلزلِ ما، در عقایدمان نشود.

«۷۶» وَإِذَا لَقُواْ الَّذِينَ ءَامَنُواْ قَالُواْ ءَامَنَّا وَإِذَا خَلَا بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَآجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ

«۷۷» أَوَلَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ

ترجمه: (گروهی از یهود) هنگامی که مؤمنان را ملاقات کنند، می گویند: «ایمان آوردیم»، ولی هنگامی که با یکدیگر خلوت می کنند، (به یکدیگر اعتراض کرده و) می گویند: «چرا مطالبی را که خداوند (درباره پیامبر اسلام) برای شما بیان کرده، (برای مسلمانان) بازگو می کنید، تا آنان (در قیامت) در پیشگاه خداوند علیه شما احتجاج و استدلال کنند. آیا نمی اندیشید؟»

آیا آنها نمی دانند که آنچه را پنهان سازند و آنچه را آشکار کنند، خداوند می داند؟

در صدر اسلام، برخی از یهود، وقتی مسلمانان را می دیدند، می گفتند چون نشانه های پیامبرِ شما در توراتِ

ما آمده است، ما نیز به دین شما ایمان می آوریم، ولی همین افراد وقتی به یکدیگر می رسیدند، همدیگر را مورد سرزنش قرار می دادند که چرا نشانه های «محمّد» را برای مسلمانان بازگو می کنید؟ مگر نمی دانید که آنها همین مطالب را علیه شما در قیامت بکار می گیرند.

نتیجه آن تحریفِ حقایق،از سوی دانشمندانِ یهود، و این کتمانِ حقیقت، از سوی عموم مردم، آن شد که امروزه میلیون ها یهودی و مسیحی در جهان وجود داشته باشد.

از این آیه می آموزیم که:

بزرگ ترین خیانت، خیانت فرهنگی است. کتمان و تحریف حقایق، خیانتی است که نسل های بسیاری را به انحراف و بیراهه می کشاند.

«۷۸» وَمِنْهُمْ أُمِّيُّونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَبَ إِلَّا أَمَانِيَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ

ترجمه: و برخی از یهود، مردمان عوام و درس ناخوانده ای هستند که کتابِ خدا را جز آرزوهایی، نمی دانند (و به پندارهایشان دل بسته اند) آنها جز گمان، چیزی ندارند.

این آیه گروه دیگری از بنی اسرائیل را معرفی می کند که بر خلافِ گروه پیشین که آگاه بودند، ولی حقایقِ را کتمان یا تحریف می کردند، مردم عوامی هستند که از مطالب

ص: ۱۴۱

تورات خبری ندارند و با آرزوهای خود زندگی می کنند.

آنها خیال می کردند که در تورات، قوم یهود، نژاد برتر شمرده شده و آنان، محبوبان خدا هستند.لذا در قیامت نجات می یابند و به جهنم نمی روند، و اگر هم مجازاتی برای آنان باشد، چند روزی بیشتر نیست.

البته ممکن است چنین خیالات و آرزوهایی در میان پیروان دیگر ادیان الهی نیز باشد، اما باید بدانیم اینها همه نتیجه بی اطلاعی از کتابِ خداست، وگرنه در هیچیک از کتب آسمانی چنین خیالاتِ واهی نیامده است.

از این آیه می آموزیم که:

دوری از کتب آسمانی و خصوصاً قرآن، زمینه رشد خرافات و خیالات، در میان پیروان ادیان است و بی سوادی، منشأ این مشکل بزرگ می باشد.

«۷۹» فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَبَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِندِ اللَّهِ لِيَشْتَرُواْ بِهِ ثَمَناً قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَّهُمْ مِّمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِّمَّا يَكْسِبُونَ

ترجمه: وای بر آنان که به دست خود کتاب می نویسند و می گویند: «این از جانب خداست»، تا آنرا به بهای اندکی بفروشند. وای بر آنان از آنچه دست هایشان بنوشت، و وای بر آنان از آنچه به دست آوردند.

در طول تاریخ، همواره دانشمندانی در لباسِ دین، دین را وسیله دنیای خود قرار داده اند. آنان مطالبی را از خود می نویسند ولی به خدا نسبت می دهند، تا ثروتی بیندوزند، یا در نزد مردم و حاکمان مقامی کسب کنند.

قرآن با شدیدترین لحن و با تکرار کلمه «ویل» نسبت به خطر این دانشمندان، هشدار می دهد.

از این آیه می آموزیم که:

دین سازی و دین فروشی، خطری است که از ناحیه دانشمندان فاسد، متوجه مردم است. پس باید مردم مراقب باشند و هر سخنی را نپذیرند، گرچه گوینده به ظاهر در لباس دین در آمده باشد.

«۸۰» وَقَالُواْ لَن تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّاماً مَعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْداً فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ

ترجمه: و (بنی اسرائیل) گفتند: «آتش دوزخ جز چند روزی، هرگز به ما نخواهد رسید.» (ای پیامبر به آنان) بگو: آیا پیمانی نزد خدا گرفته اید، که البته خداوند هرگز از پیمانش تخلف نمی ورزد، یا آنکه بر خداوند چیزی را نسبت می دهید که به آن علم ندارید.

در آیات قبل گفتیم که عوامِ یهود خیالاتِ باطلی

داشـتند. این آیه یکی از آنهـا را چنین بیـان می دارد که آنها می گفتنـد: اگر بر فرض، گناهی بکنیم، کیفر ما کمتر از دیگران است و فقط چند روزی در عذاب خواهیم بود.

قرآن بر این پندار غلط، خط بطلان کشـیده و می فرماید: این عقیده، سخن ناروایی است که شما به خدا نسبت می دهید، زیرا تنها تقوی و عمل صالح است که مایه برتری انسان ها بر یکدیگر می گردد و این معیار، میزان پاداش و کیفر در قیامت است.

از این آیه می آموزیم که:

امتیـاز طلبی و نژادپرستی ممنوع. همه انسـان هـا در برابر خـدا یکسـان هسـتند و هیـچ قوم و نژادی در نزد خـدا برتر از دیگران نیست.

«۸۱» بَلَی مَن کَسَبَ سَیِّئَهً وَأَحَطَتْ بِهِ خَطِیئَتُهُ فَأُوْلَئِکَ أَصْحَبُ النَّارِ هُمْ فِیهَا خَلِدُونَ

«۸۲» وَالَّذِینَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّلِحَتِ أُوْلَئِکَ أَصْحَبُ الجَنَّهِ هُمْ فِیهَا خَلِدون

ترجمه: (چنین نیست که آنهـا گمـان می کننـد) بلکه آنان که به دنبال گناه رونـد و گناهانشان، آنها را احاطه کنـد، قطعاً اهل آتشند و در آن جاودانه خواهند بود.

ص: ۱۴۴

و آنان که ایمان آورده و کارهای نیک انجام دهند، قطعاً اهل بهشت اند و همیشه در آن خواهند بود.

بر خلاف پندارهای باطل، این دو آیه میزان و معیارِ کیفر و پاداش الهی در قیامت را، چنین بیان می دارد:

هر که از روی عمـد و اراده بـدنبال گنـاه رود، تـا آنجـا که گناه او را در خود غرق کنـد، همواره در آتش است و راه گریزی ندارد، و در این کیفر تفاوتی میان یهود با دیگران نیست.

چنانکه شرط ورود به بهشت، ایمان و عمل، در کنار یکدیگر است، و ایمان به تنهایی، و یا عمل به تنهایی کافی نیست، تا چه رسد به آنکه کسی بخواهد بر اساس خیال و آرزو به بهشت در آید!

از این آیه می آموزیم که:

۱- گنـاه، گـاهی چنـان در وجود انسان رسوخ می کنـد که قلب و روح را پوشانـده و جز زشتی و پلیـدی در گفتار و رفتار از انسان صادر نمی شود.

۲- امید بدون عمل، ارزشی ندارد. میزان در پاداش الهی، ایمان و عمل است، نه گمان و آرزو.

ص: ۱۴۵

درس ۱۱: پیمان الهی

«۸۳» وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَقَ بَنِى إِسْرَءِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَ لِدَيْنِ إِحْسَاناً وَذِى الْقُرْبَى وَالْيَتَمى وَالْمَسَكِينِ وَقُولُواْ لِلنَّاسِ حُسْناً وَأَقِيمُواْ الصَّلَوةَ وَءَاتُواْ الزَّكَوةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلاً مِّنكُمْ وَأَنْتُمْ مُّعْرِضُونَ

ترجمه: و به یاد آورید زمانی را که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم، که جز خدای یگانه را پرستش نکنید و به پدر و مادر و نزدیکان و یتیمان و بینوایان نیکی کنید، و با مردم به نیکی سخن گویید، و نماز برپای دارید و زکات بدهید. امّا جز اندکی از شما همه سرپیچی کردید و روی گردان شدید.

در آیات قبل، از پیمان بنی اسرائیل، نامی به میان آمد، ولی موارد آن پیمان بیان نشده بود.

این آیه و آیه بعد مواردی از آن پیمان را یادآوری می کند و سپس آنان را بخاطر شکستن این پیمان ها، مورد سرزنش شدید قرار می دهد.

زیرا پیمان های الهی که توسط پیامبران به مردم ابلاغ

ص: ۱۴۶

شده، مطابق با عقل و فطرتِ بشری است و خداوند این ارزش های دینی را در نهاد همه انسان ها قرار داده است.

توحید و یکتاپرستی، سرلوحه مکتبِ همه پیامبران است. زیرا کارها در صورتی موجب سعادت است که رنگ الهی داشته و در مدار توحید باشد.

دوّمین فرمان الهی پس از عبادتِ خدا، اطاعت از پدر و مادر و احسان به آنهاست. زیرا آنها واسطه آفرینش ما هستند و الطاف الهی از طریق آنها به ما می رسد.

رسیدگی به محرومان جامعه، خصوصاً خویشاوندان، در کنار احسان به والدین آمده است، تا انسان تنها خود و خانواده خود را نبیند، بلکه به جامعه ای که در آن زندگی می کند، نیز توجه داشته باشد.

از این آیه می آموزیم که:

۱- خدمت به مردم، از عبادتِ خدا جدا نیست. هم باید در رابطه با خدا بود، هم در ارتباط با مردم.

۲- نماز بهترین شکل پرستش است، که نشانه نیاز بشر به رابطه دائمی با خالق و آفریدگار خود است.

۳- سخن و گفتارِ یک خداپرست، باید نسبت به همه مردم، شایسته و نیکو باشد.

ص: ۱۴۷

«۸۴» وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَآءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِّن دِيَرِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ

ترجمه: و به یاد آورید آن هنگام را که از شما پیمان گرفتیم که خون یکدیگر را نریزید و همدیگر را از سرزمین خود بیرون نکنید، پس شما اقرار کردید و بر این پیمان گواهی دادید.

از نیازهای اولیّه یک جامعه، که در همه ادیان الهی مطرح بوده است، امنیت است، امنیتِ جان و وطنِ مردم. لذا قتل از گناهان کبیره شمرده شده و کیفر آن در دنیا، قصاص و در آخرت، جهنم است.

از این آیه می آموزیم که:

حق حیات، اولین حق برای هر بشر، و علاقه به وطن، امری فطری و طبیعی است. و هیچ کس نمی تواند این حقوق را از کسی سلب کند.

«۸۵» ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَتُخْرِجُونَ فَرِيقاً مِّنْكُمْ مِّنْ دِيَرِهِمْ تَظَهَرُونَ عَلَيْهِمْ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَنِ وَإِنْ يَأْتُوكُمْ أُسَرَى تُفَدُوهُمْ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَبِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَآءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْىٌ فِى الْحَيَوةِ

الدُّنْيا وَيَوْمَ الْقِيَمَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَفِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ

ص: ۱۴۸

ترجمه: (با آنکه از شـما پیمان گرفتیم) امّا شـما، خود یکـدیگر را به قتل می رسانیـد و گروهی از خودتان را از سـرزمین شان بیرون می کنیـد و در گنـاه و تجـاوز علیه آنان، یکـدیگر را یاری می کنیـد. در حالی که اگر همانان به صورت اسـیر نزد شـما آیند، با پرداخت پول آزادشان می سازید، با آنکه (نه فقط کشـتن، بلکه) بیرون راندنِ آنها، (از همان آغاز) بر شـما حرام بود. آیا به بعضی از دستوراتِ کتاب ایمان دارید و به

بعضـی کافر می شوید؟ (آنجا که می گوید، اسـیر را آزاد کنید عمل می کنید، ولی آنجا که می گوید، نکشید و تبعید نکنید، گوش نمی دهیـد!) پس کیفر کسانی از شـما که چنین کننـد، جز رسوایی در زنـدگی دنیا نخواهـد بود و روز قیامت به سـخت ترین عذاب ها گرفتار شوند، و خداوند از آنچه انجام می دهید غافل نیست.

این آیه بنی اسـرائیل را سـرزنش می کنـد، که شـما علیرغم پیمانی که با خـدا داشتید، باز هم یکدیگر را می کشـید و از خانه هایتان آواره می سازید، و عجیب آنکه شما به حکم تورات، اگر اسیری داشته باشید با پرداخت فدیه آزادش می سازید.

ص: ۱۴۹

شما حاضرید یکدیگر را بدست خود بکشید، اما حاضر نیستید اسیر یکدیگر باشید. اگر اسارت توهین است، کشتن و آواره ساختن که از آن بدتر است. اگر فدیه دادن و آزاد کردنِ اسیر، فرمان تورات است، دوری از قتل و تبعید هم دستور تورات است.

در واقع شما تسلیم هوی و هوس خود هستید نه کتاب آسمانی، زیرا هر جا که دستورات الهی مطابق با میل و سلیقه شما بود می پذیرید و هر کجا نبود زیربار نمی روید و حتی در انجام گناه، یکدیگر را یاری می کنید.

نه فقط انجام گناه، بلکه کمک به گنهکار، نیز ممنوع است. امام کاظم علیه السلام، به یکی از یاران خود که شترانش را برای سفر حج، به هارون الرشید، خلیفه عباسی، کرایه داده بود، فرمودند:

کرایه دادن شتر به خلیفه ظالم جایز نیست، گرچه برای رفتن به سفر حج باشد، زیرا دوست داری، او از سفر سالم برگردد تا پول تو را بدهد، و همین رضایت به زنده ماندن ظالم، گناه است.

از این آیه می آموزیم که:

۱- در برابر همه دستورات خداوند تسلیم باشیم، نه آنکه هر چه را مطابق میل و سلیقه ما بود بپذیریم، که این

خودپرستی است نه خداپرستی!

۲- خدا را بر آنچه انجام می دهیم ناظر ببینیم، و بدانیم که اگر ما از او غافل هستیم، او از ما غافل نیست.

«۸۶» أُوْلَئِکَ الَّذِینَ اشْتَرَوُاْ الْحَیَوةَ الدُّنْیَا بِالْأَخِرَهِ فَلَا یُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ یُنصَرُونَ

ترجمه: آنان کسانی هستند که زندگی دنیا را به بهای (از دست دادن) آخرت خریده اند، پس در عذاب آنها تخفیفی داده نمی شود و یاری نخواهند شد.

این آیه ریشه پیمان شکنی های بنی اسرائیل را چنین بیان می دارد، که آنها به دنبال زندگی دنیا هستند و نسبت به آخرت بی اعتنایند، لذا تنها به دستوراتی عمل می کنند، که منافعشان را تأمین کند.

جالب آنکه با این همه دنیاپرستی و گناه، باز یهود ادعا می کردند که ما عذاب نخواهیم دید. این آیه می فرماید، برخلاف این امید و آرزوی باطل، آنان نیز مثل همه مجرمان در برابر اعمال خلافشان عذاب خواهند شد و هیچ کس آنها را یاری نمی کند.

از این آیه می آموزیم که:

همه انسان ها در برابر قانون الهی یکسان هستند، و قوم و نژاد موجب تخفیف عذاب نمی شود.

ص: ۱۵۱

«۸۷» وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسى الْكِتَبَ وَقَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَءَاتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنتِ وَأَيَّدْنَه بِرُوحِ الْقُدُسِ أَفَكُلَّمَا جَآءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لاَ تَهْوى أَنفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقاً كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقاً تَقْتُلُونَ

ترجمه: و همانا ما به موسی کتاب دادیم و از پس او پیامبرانی پی درپی فرستادیم و به عیسی بن مریم دلایل روشن بخشیدیم و او را بـا روح القـدس تأییـد و یـاری نمودیم. پس چرا هر گاه پیامبری، چیزی بر خلافِ هوای نفسِ شـما آورد، در برابر او تکبر نمودید. جمعی را تکذیب و جمعی را به قتل رساندید؟

خداوند پس از موسی، پیامبران دیگری را نیز برای بنی اسرائیل فرستاد که از جمله آنان، حضرت عیسی بود.

اما هواپرستی و دنیاطلبی باعث شـد که آنان، پیامبران الهی را تکـذیب کننـد و حتی برخی از آنان را به قتل برساننـد، زیرا انبیا حاضر به قبول خواسته های نابجای آنان نبودند.

از این آیه می آموزیم که:

خداوند برای هدایت بشر، پیامبران بسیاری را فرستاده، امّا بشر بجای قدردانی، در صدد تکذیب و یا قتل آنان بر آمده است.

ص: ۱۵۲

«۸۸» وَقَالُواْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَل لَّعَنَهُمُ اللَّه بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلاً مَّا يُؤْمِنُونَ

ترجمه: و (به پیامبران) گفتند: دل های ما در غلاف است (و از گفته های شما چیزی نمی فهمیم). چنین نیست، بلکه خداوند به سبب کفرشان، آنان را از رحمت خود دور ساخته (و به همین دلیل چیزی درک نمی کنند) و کمتر ایمان می آورند.

افراد سرکش در پاسخ به دعوت پیامبران، می گفتند: ما حرف های شما را نمی فهمیم، و چیزی راکه نفهمیم نمی توانیم بپذیریم.

قرآن می فرماید: چنین نیست که حرف پیامبران برای مردم، قابل فهم نباشد، بلکه روحیه لجاجت و حق پوشی باعث شده تا گروهی قادر به درک حقایق نباشند و کمتر ایمان بیاورند.

از این آیه می آموزیم که:

سعادت و شقاوتِ انسان بدست خود اوست، اگر گروهی مورد قهر و لعنت الهی قرار می گیرند، بخاطر کفر و لجاجت خودشان است، و گرنه خداوند اسباب هدایت همه را فراهم نموده است.

«۸۹» وَلَمَّا جَآءَهُمْ كِتَبٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُواْ مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُواْ فَلَمَّا جَآءَهُمْ مَّا عَرَفُواْ كَفَرُواْ بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَفِرِينَ

ترجمه: و هنگـامی که از طرف خداونـد کتـابی (به نـام قرآن) برای آنهـا (یهودیان) آمـد که موافق نشانه هایی بود که با خود داشـتند، و پیش از آن، خود نویـد پیروزی بر کافران را می دادنـد، پس هنگامی که آنچه (از این کتاب و پیامبری که) شـناخته بودند برای آنان آمد، به او کافر شدند. پس لعنت خدا بر کافران باد.

در آیات قبل، نمونه هایی از کفر و لجاجتِ بنی اسـرائیل را در برابر حضـرت موسـی و دسـتورات تورات بیان کردیم. این آیه دربـاره یهودیـان صـدر اسـلام است که بر اسـاس نشـانه هایی که در تورات، درباره پیامبر اسـلام آمـده بود، در انتظار ظهور او بودند و لذا از شهر و دیار خود به سوی حجاز هجرت کردند.

یهودیان که در مدینه و اطراف آن ساکن شده بودند، به مشرکان مدینه می گفتند به زودی پیامبری به نام «محمّد» مبعوث می شود که ما به او ایمان خواهیم آورد و او بر دشمنانش پیروز خواهد شد.

اما هنگامی که پیامبر از مکه به مدینه هجرت نمود،

ص: ۱۵۴

مشـرکان مـدینه به او ایمان آوردنـد، ولی یهود بر اثر تعصب و دنیاپرستی، او را انکار نموده و در واقع آنچه را در تورات آمده بود، تکذیب کردند.

از این آیه می آموزیم که:

علم و شـناخت، برای ایمـان آوردن کـافی نیست، بلکه روحیه حق پـذیری و تسـلیم لازم است. بـا آنکه یهود، پیامبر اسـلام را شناخته بودند اما حاضر نشدند به او ایمان آورند.

«۹۰» بِئْسَمَا اشْتَرَوْاْ بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ یَکْفُرُواْ بِمَآ أَنْزَلَ اللَّهُ بَغْیاً أَنْ یُنَزِّلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَی مَنْ یَشَآءُ مِنْ عِبَادِهِ فَبَآءُو بِغَضَبٍ عَلَی غَضَبٍ وَلِلْکَفِرِینَ عَذَابٌ مُّهِینٌ

ترجمه: آنها به بـد چیزی، خود را فروختنـد که به آنچه خـدا نازل کرده، از روی حسـد کفر ورزیدنـد. زیرا خداونـد از فضـل خویش بر هر کس از بنـدگانش که بخواهـد آیـاتش را نـازل می کنـد. پس آنهـا به قهر پی درپی الهی گرفتـار شدنـد و برای کافران مجازاتی خوارکننده است.

یهود انتظار داشـتند که پیامبر اسـلام نیز از نژاد بنی اسـرائیل باشد، تا به او ایمان آورند. اما چون چنین ندیدند، بخاطر تعصباتِ نژادی و حسادت، اسلام نیاورده و حتی به این کار خداوند اعتراض کردند!

آری یهود با این کار، معامله زیان آوری انجام داد، زیرا آنان، که برای ایمان آوردن به پیامبر موعود، سختی های سفر را تحمل کرده و در مدینه ساکن شده بوده، و خود از منادیان اسلام بودند، به او کافر شده و خود را به بهای حسادت فروختند و به مقصود نرسیدند.

از این آیه می آموزیم که:

حسد، مایه کفر و انکار حق است. به آنچه خداوند به دیگران عطا کرده، حسد نورزیم که به زیان خودمان تمام می شود.

«۹۱» وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ ءَامِنُواْ بِمَآ أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُواْ نُؤْمِنُ بِمَآ أُنْزِلَ عَلَيْنَا وَيَكْفُرُونَ بِمَا وَرَآءَهُ وَهُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقاً لِّمَا مَعَهُمْ قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ

ترجمه: و هنگامی که به آنها گفته شود: «به آنچه خداوند نازل کرده ایمان آورید»، گویند: «ما تنها به چیزی ایمان می آوریم که بر (پیامبر) خودمان نازل شده باشد» و به غیر آن کافر می شوند. در حالی که آن (قرآن) حق است و آنچه را (از آیات الهی) که با خود دارند، تصدیق می کند. (ای پیامبر به آنان) بگو اگر (به آنچه بر خودتان نازل شده) مؤمن بودید، پس چرا پیش از این پیامبران خدا را به قتل می رساندید؟

این آیه به یهود می گوید: اگر شما به پیامبر اسلام ایمان نیاوردید، چون از نژاد شما نبود، چرا پیامبرانی را که از نژاد خودتان بودند تکذیب می کردید و به قتل می رساندید؟

ص: ۱۵۶

پس شـما با حق مخالفید، و فرقی نمی کند آن حق را پیامبر خودتان بگوید یا پیامبر اسلام، در توراتِ خودتان آمده باشد یا در قرآن.

اصولاً آنچه در کتب آسمانی آمده، همه از جانب یک خدا و برای همه مردم است، و اختصاصی به قوم یا نژاد خاصی ندارد، تا کسی بگوید من تنها به آنچه بر پیامبر خودمان نازل شده ایمان دارم و غیر آن را قبول ندارم.

از این آیه می آموزیم که:

کتب آسـمانی، همه در یـک جهت و هماهنـگ بـا یکـدیگر است، چنانکه کتاب های دانشـگاه، منطبق و موافق با کتاب های دوره متوسطه است، لکن به شکلی کامل تر.

ص: ۱۵۷

درس ۱۲: ویژگی های یهود

تفسیر قرآن برای جوانان » درس ۱۲: ویژگی های یهود

«۹۲» وَلَقَدْ جَآءَكُمْ مُّوسَى بِالْبَيِّنَتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَلِمُونَ

ترجمه: همانا موسی، معجزات (بسیاری) را برای شما آورد ولی شما پس از غیاب او، گوساله را (به خدایی) گرفتید در حالی که ستمکار بودید.

بعضی از یهودیان، به این بهانه که پیامبر اسلام از نژاد عرب است، به او ایمان نمی آوردند، این آیه به آنان می گوید: موسی که از نژاد خودتان بود و آنهمه معجزات روشن برای شما آورده بود، چرا در غیاب او گوساله پرست شدید و تمام زحماتِ او را بر باد داده و در حقیقت هم به خود، و هم به رهبر خود ستم کردید؟

«۹۳» وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُواْ مَا ءَاتَيْنَكُم بِقُوَّةٍ وَاسْمَعُواْ قَالُواْ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَأُشْرِبُواْ فِى قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ قُلْ بِئْسَمَا يَأْمُرُكُم بِهِ إِيمَنُكُمْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ

ص: ۱۵۸

ترجمه: و به یاد آرید آن هنگام را که از شما پیمان گرفتیم و کوه طور را بر فراز شما بالا بردیم (و گفتیم) آنچه را (از تورات و دستورات آن) به شما داده ایم محکم بگیرید و گوش دهید. (امّا آنان) گفتند شنیدیم و نافرمانی کردیم. و در دل هایشان به سبب کفرشان، گوساله را جای داده اند. (ای پیامبر به آنان) بگو چه بد است آنچه که ایمانتان شما را به آن فرمان می دهد، اگر ایمان دارید.

بنی اسرائیل می گفتند: ما فقط به پیامبری ایمان می آوریم که از خودمان باشد و فقط به کتاب او، عمل می کنیم.

قرآن در آیات قبل، چند نمونه را بیان کرد تا نشان دهد که آنان حتی به پیامبر خود موسی، و کتاب او تورات، ایمان ندارند و برخلاف آن عمل می کنند. این آیه نیز یکی دیگر از آن موارد را یادآوری می کند.

خداوند، در کوه طور اموری را از بنی اسرائیل پیمان گرفت و از آنان خواست که بر انجام آن پای بند باشند. امّا آنان با آنکه شنیدند ولی نافرمانی کردند.

زیرا عشق به گوساله طلایی سامری، چنان در اعماقِ قلبشان ریشه دوانده بود، که جایی برای تفکر و ایمان باقی نگذاشته بود و جالب آنکه با همه این نافرمانی، باز هم

ادعای ایمان داشتند!

قرآن، در پاسخ آنها می گوید: آیا ایمانتان، به شما دستور می دهد پیمان خدا را بشکنید؟، گوساله را بپرستید و پیامبران الهی را بکشید؟، اگر چنین است، پس ایمانتان دستوراتِ بدی به شما می دهد.

از این آیه می آموزیم که:

عشق و علاقه افراطی به غیر خدا، هر چه و هر که باشد، خطرناک است، زیرا انسان را از دیدن حقایق کور می سازد.

«۹۴» قُلْ إِنْ کَانَت لَکُمْ الدَّارُ الأَخِرَهُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَهً مِّن دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّواْ الْمَوْتَ إِنْ کُنْتُمْ صَدِقِینَ

«۹۵» وَلَنْ یَتَمَنَّوْهُ أَبَداً بِمَا قَدَّمَتْ أَیْدِیهُمْ وَاللَّهُ عَلِیمٌ بِالظَّلِمِینَ

ترجمه: (ای پیامبر، به یهودیان) بگو اگر سرای آخرت در نزد خداوند، مخصوص شماست نه سایر مردم، پس آرزوی مرگ کنید اگر راست می گویید.

البته آنان به سببِ اعمال بدی که پیش از خود فرستاده اند، هرگز آرزوی مرگ نخواهند کرد و خداوند به کارهای ستمگران آگاه است.

یهود در طول تاریخ خود را نژاد برتر دانسته، و معتقد بودند

ص: ۱۶۰

بهشت برای آنها آفریده شده، و آتش جهنم، جز چند روزی، با آنها کاری ندارد و آنها فرزندان و دوستان خدا هستند.

این پندارهای باطل باعث شد تا از یکسو، آزادانه دست به هرگونه ظلم و جنایت، و گناه و طغیان بزنند و از سوی دیگر، دچار کبر و خودپسندی و خودبرتربینی شوند.

این آیه وجدان آنها را به قضاوت طلبیده و می فرماید: اگر واقعاً چنین است که شما ادعا می کنید، و بهشت مخصوص شماست، پس چرا آرزوی مرگ نمی کنید تا زودتر به این بهشت وارد شوید؟ چرا از مرگ می ترسید و از آن فرار می کنید؟

البته بیشتر مردم که از مرگ می ترسند، ریشه اش یکی از دو چیز است، یا مرگ را، نیستی و نابودی می دانند که طبیعتاً هر موجودی از نابودی خود وحشت دارد و نگران است.

و یا به قیامت اعتقاد دارند ولی بخاطر کارهای بد و خلافِ خود از مرگ می ترسند، زیرا مرگ را آغاز محاسبه و کیفرِ اعمال می دانند و لذا می خواهند که مرگ آنان به تأخیر بیفتد.

ترس از مرگ، مانند ترسِ راننده از سفر است. راننده ای

می ترسد که یا راه را نمی شناسد، یا بنزین ندارد، یا تخلفی نموده، یا جنس قاچاق حمل می کند و یا در مقصد، محلِ سکونت ندارد.

در حالیکه مؤمن، هم راه را می داند، هم با عمل صالح، سوختِ راه را تهیه کرده، هم تخلفاتش را با توبه جبران نموده، هم جنس قاچاق یعنی گناه و ظلم، همراه ندارد و هم در قیامت محل سکونتی دارد که بهشت است.

پیامبران و اولیای خدا که مرگ را آغاز زندگی دیگر می دانند و جز پاکی در فکر و عمل، چیز دیگری از آنان صادر نشده، نه تنها ار مرگ نمی ترسند، بلکه به آن اشتیاق دارند.

چنانکه امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره خود می فرماید: بخدا قسم، اشتیاقِ فرزندِ ابی طالب به مرگ، از اشتیاق نوزاد به سینه مادرش بیشتر است.

از این آیه می آموزیم که:

انسان باید به گونه ای زندگی کند که هر لحظه، برای مرگ آمادگی داشته باشد. هم به وظایفش عمل کرده، و هم گناهان را با توبه جبران نموده باشد، که در این صورت دلیلی برای ترس از مرگ وجود ندارد.

ص: ۱۶۲

«۹۶» وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَوةٍ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُواْ يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُزَحْزِحِه مِنَ العَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ

ترجمه: (ای پیامبر) همانا یهود را حریص ترین مردم، و حتی حریص تر از مشرکان بر زندگی (دنیا) خواهی یافت، (تا آنجا که) هر یک از آنها دوست دارد هزار سال عمر کند، با آنکه اگر این عمر هم به او داده شود او را از عذاب باز نخواهد داشت و خداوند به اعمال آنها بینا است.

این آیه خطاب به پیامبر می فرماید: یهودیانی که ادعا می کردند بهشت در انحصار آنان است، نه تنها آرزوی مرگ نمی کنند، تا زودتر به بهشت در آیند، بلکه از سایر مردم و حتی از مشرکانی که قیامت را قبول نداشته، و مرگ را پایان زندگی خود می دانند، بر زندگی این دنیا حریص ترند.

آنها چنان به زندگی دنیا دل بسته اند، که دوست دارند هزارسال در این دنیا زندگی کنند، و حتی پست ترین نوع زندگی را داشته باشند، اما از مجازات الهی نجات یابند.

امّا خداوند می فرماید: بر فرض که این عمر هزار ساله به آنان داده شود، ولی سبب نجات آنان از کیفر الهی نمی گردد، زیرا تمام اعمال آنان زیر نظر است و این آرزوهای کودکانه سودی نمی بخشد.

ص: ۱۶۳

از این آیه می آموزیم که:

«طول» عمر مهم نیست، «عرض» آن مهم است، که بدانیم در عرضِ عمر چه بکنیم. امام سجّاد علیه السلام در دعایی می فرمایند: خدایا اگر عمر من وسیله ای در راه طاعت تو می باشد آنرا طولانی کن، ولی اگر چراگاه شیطان خواهد بود آنرا قطع نما.

«۹۷» قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوّاً لِّجِبْرِيْلَ فِإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِقاً لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدىً وَبُشْرى لِلْمُؤمِنِينَ

«۹۸» مَنْ كَانَ عَدُوّاً لِلَّهِ وَمَلئِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَلَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلكَفِرِينَ

ترجمه: (ای پیامبر به آنها که می گویند: «اگر جبرئیل بر تو نازل می شود، ما به تو ایمان نمی آوریم، چون با او دشمن هستیم») بگو: کسی که دشمن جبرئیل است (در حقیقت دشمن خداست، زیرا) همانا او به فرمان خداوند، قرآن را بر قلب تو نازل کرده، (قرآنی) که کُتب پیشین را تصدیق می کند و برای مؤمنان مایه هدایت و بشارت است

هر کس که با خدا و فرشتگانش، و پیامبران او، و جبرئیل و میکائیل دشمن باشد، پس (بداند که) همانا خداوند دشمن کافران است.

ص: ۱۶۴

وقتی پیامبر اسلام به مدینه آمدند، جمعی از یهود به همراه یکی از علمای خود، نزد پیامبر آمده و سؤالاتی مطرح کردند. از جمله پرسیدند: نامِ فرشته وحی تو چیست؟ وقتی پیامبر فرمود: جبرئیل، گفتند: اگر میکائیل بود ما ایمان می آوردیم، زیرا جبرئیل دشمن ماست و دستوراتِ سختی مثل جهاد می آورد!

وقتی انسان نخواهد حق را بپذیرد دنبال بهانه می گردد، و حتی حاضر می شود یکی از فرشتگان الهی را به سخت گیریِ بی جا متهم کند، تا بلکه راهی برای فرار از قبول حق داشته باشد. درست، مانند دانش آموزِ بازی گوشی که معلم ریاضی را بد و معلم ورزش را خوب می داند!

اصولاً فرشتگان الهی، چه جبرئیل و چه میکائیل، از جانب خود چیزی نمی آورند، تا مورد دوستی یا دشمنی قرار گیرند. آنها جز به امر خداوند کاری نمی کنند، و تنها واسطه وحی میان خدا و پیامبرش هستند، بنابراین حرفِ یهود، تنها بهانه ای برای فرار از پذیرش اسلام بود، نه آنکه منطقی قابل پذیرش، برای عدم قبول اسلام باشد.

از این آیه می آموزیم که:

دین یک مجموعه است که ایمان به همه آن لازم است.

ص: ۱۶۵

نمی توان گفت به خدا ایمان دارم، امّا این فرشته را دشمن دارم، و یا به آن پیامبر اعتقادی ندارم. مؤمن واقعی به همه پیامبران و فرشتگان خدا ایمان دارد.

«۹۹» وَلَقَدْ أَنْزَلْنَآ إِلَيْكَ ءَايَتٍ بَيِّنَتٍ وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَسِقُونَ

ترجمه: (ای پیامبر) همانا ما آیات روشنی را به سوی تو فرستادیم، که جز فاسقان، کسی به آنها کفر نمی ورزد.

یکی دیگر از بهانه های یهود آن بود، که به پیامبر می گفتند: ما از این کتاب تو چیزی نمی فهمیم و مطالب آن برای ما روشن و مفهوم نیست، لذا به تو ایمان نمی آوریم و قرآن را به عنوان معجزه تو نمی پذیریم.

خداوند در پاسخ آنها می فرماید: آیاتی که ما نازل کرده ایم، روشن و گویاست، ولی کسانی آن را درک می کنند که قلبشان بر اثر گناه تاریک نشده و زمینه پذیرش حق را دارا باشند.

از این آیه می آموزیم که:

گناه، باعث می شود تا انسان آمادگی پذیرش حق را از دست بدهد، زیرا اگر بخواهد حق را بپذیرد، دیگر به راحتی نمی تواند گناه کند.

ص: ۱۶۶

«۱۰۰» أَوَكُلَّمَا عَهَدُواْ عَهْداً نَّبَذَهُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لاَ يُؤْمِنُونَ

ترجمه: آیا چنین نبود که هر بار آن یهودیان، پیمانی بستند، جمعی از آنان، آن را دور افکنده و مخالفت کردند؟ آری بیشتر آنان ایمان نمی آورند.

آیه در مقام تسلّیِ خاطرِ مؤمنان است که از ایمان نیاوردن یهود، ناراحت نباشید، زیرا اینها همان قومی هستند که به پیامبر خود نیز وفادار نبوده، و هرگاه پیمانی با موسی بستند آنرا شکستند، و در لجاجت و بهانه گیری سابقه طولانی دارند.

یهودِ مدینه هنگام ورود پیامبر اسلام به آن شهر، با او پیمان بستند که لااقل به دشمنانش کمک نکنند، ولی این پیمان را شکسته، و در جنگ احزاب با مشرکان مکّه، بر علیه مسلمانان همکاری کردند.

امروزه نیز صهیونیست ها در اسرائیل، به هیچ یک از معاهدات و پیمان های بین المللی پای بند نبوده، و اگر هم قراردادی را امضا کنند خیلی زود آنرا نقض می کنند، زیرا قومی نژادپرست و امتیازطلب هستند.

از این آیه می آموزیم که:

پیمان شکنی، نشانه بی ایمانی است.

ص: ۱۶۷

اکنون به آیه ۱۰۱ سوره بقره گوش می سپاریم:

وَلَمَّا جَآءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُواْ الْكِتَبَ كِتَبَ اللَّهِ وَرَآءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لاَ يَعْلَمُونَ

هنگامی که (پیامبر اسلام به عنوان) فرستاده ای از سوی خدا برای آنان آمد و با نشانه هایی که نزد آنان بود مطابقت داشت، جمعی از آنان که اهل کتاب بودند، کتاب خدا را پشت سر خود افکندند، به گونه ای که گویا اصلاً از آن خبر ندارند.

قبل از ظهور پیامبر اسلام، دانشمندان یهود مردم را به آمدنش بشارت می دادند و نشانه های او را بر اساس آنچه در تورات آمده بود می شمردند. اما هنگامی که او را دیدند چنان انکارش کردند که گویا چیزی درباره او نمی دانند.

آری خطر مقام پرستی، همه انسانها خصوصاً دانشمندان را تهدید می کند. وقتی دانشمندان یهود احساس کردند اگر به حقانیت پیامبر اسلام اقرار کنند، مقام دنیوی خودشان را از دست می دهند، نبوت او را انکار کردند.

البته قرآن که بر اساس عدل و انصاف، تاریخ را بیان می دارد حقّ نیکان و پاکانِ یهود را محفوظ داشته و می فرماید اکثر آنان کافر شدند، یعنی گروهی از آنان حق را پذیرفتند، گرچه اندک بودند.

اکنون به آیه ۱۰۲ سوره بقره گوش می سپاریم:

واتَّبَعُوا مَا تَتْلُواْ الشَّيَطِينُ عَلَى مُلْكِ سُلَيْمَنَ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَنُ وَلَكِنَّ الشَّيَطِينَ كَفَرُواْ يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَمَآ أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَرُوتَ وَمَرُوتَ وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولاَ إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلاَ تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ

الْمَرءِ وَزَوْجِهِ وَمَا هُمْ بِضَآرِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ وَمَا هُمْ بِضَآرِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلاَ يَنْفَعُهُمْ وَلَقَدْ عَلِمُواْ لَمَنِ اشْتَرَيهُ مَالَهُ فِى الأَخِرَهِ مِنْ خَلَقٍ وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْاْ بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُواْ يَعْلَمُونَ

یهود (بجای پیروی از تورات)، آنچه را که شیاطین (از سحر و جادو) در عصر سلیمان می خواندند پیروی کردند، در حالیکه سلیمان هرگز (دست به سحر نیالود و) کافر نشد ولی شیاطین که به مردم سحر می آموختند کافر شدند. و (یهود) از آنچه بر دو فرشته شهر بابل، (به نام های) هاروت و ماروت نازل شده بود پیروی نمودند (گرچه آنان برای آشنایی مردم به طرز ابطالِ سحر، آن را به مردم می آموختند) و به هیچ کس چیزی یاد

نمی دادنـد مگر آنکه قبلاً به او می گفتنـد ما وسـیله آزمایش شـما هستیم (پس با اسـتفاده نادرست از سـحر) کافر نشوید. ولی آنان از آن دو فرشـته، فقط مطالبی را می آموختنـد که بتوانند به وسـیله آن میان مرد و همسـرش جدایی بیندازند، گرچه بدون اِذن خداوند هیچکس نمی تواند به کسی ضرر برساند. آنها فقط قسمت هایی را می آموختند که برای آنان ضرر داشت و هیچ سودی به آنها نمی رساند. مسلما آنها می دانستند که هر

کس خریـدار این کالاـ باشـد بهره ای در آخرت نخواهـد داشت و همانـا نفس خـویش را به بـد چیزی فروخته بودنـد اگر می دانستند.

در زمان حضـرت سـلیمان بازار سـحر و جادو رونق بسـیار داشت لذا آن حضرت دستور داد تا اوراق ساحران را جمع آوری و نگهداری کنند. ولی بعد از ایشان گروهی به آن نوشته ها دست یافته و مشغول تعلیم و اشاعه سحر شدند.

این آیه می فرمایـد: برخی از بنی اسـرائیل نیز به جـای پیروی از تورات به سـراغ همـان کتـاب هـای سـحر و جادو رفته و برای توجیه کار خود چنین مطرح می کردند که این کتاب ها مربوط به سلیمان است و او ساحری زبردست بوده است.

قرآن در پاسخ می فرماید: سـلیمان هرگز اهل سـحر و جادو نبوده، بلکه پیامبر خداست و کارش معجزه بود و شـما از شیاطینی که این کارها را ترویج می نمودند پیروی کردید.

البته یهود از طریق دیگری نیز به سـحر دست یافته بودنـد و آن مطالبی بود که دو فرشـته الهی به نام های هاروت و ماروت که به صورت انسان ظاهر می شدند به مردم شهر بابل می آموختند تا مردم روش خنثی سازی و ابطالِ سحر را بیاموزند.

با آنکه این دو فرشـته به مردم تذکر می دادند که از این آموزش، سوء اسـتفاده نکنید اما آنها با استفاده نادرست از این علوم، برای رسیدن به منافع مادی یا اغراضِ جنسی خود، میان زنان و مردان جدایی می انداختند.

به هر حـال یهود از این دو طریق به علم سـحر آگـاهی یافته بودنـد و از آن در جهت خواسـته های نامشـروع خود اسـتفاده می کردند با آنکه می دانستند انجامِ سحر در ردیف کفر است و موجب ضرر به خانواده و جامعه می گردد.

این آیه نشان می دهد که سـحر و جادو واقعیت دارد و در زندگی انسان مؤثر است. ولی از آنجا که همه چیز بدست خداست می توان با پناه بردن به خدا و توکّل به او و دعا و صدقه، از شرّ آثار آن نجات یافت.

همچنین روشن شد که آموزش علوم همواره مفید نیست بلکه اگر یادگیرنده، فردی صالح و سالم نباشد بجای اسـتفاده از علم در جهت خدمت به مردم، موجب فساد و تباهی جامعه می گردد.

اکنون درسهایی را که از این آیات می آموزیم مرور می کنیم:

۱- اگر می بینیم بسیاری از انسانها حاضر به ایمان آوردن نیستند در حقانیت ادیان الهی شک نکنیم بلکه بدانیم گناه و خلاف چنان در روح انسان اثر می گذارد که شخص آمادگی پذیرش حق را از دست می دهد.

۲- علم به تنهـایی کـافی نیست بلکه حق پـذیری لازم است. دانشـمندان یهود بر اسـاس تورات به حقـانیت پیـامبر اسـلام علم داشتند، امّا نه تنها خود به او ایمان نیاوردند بلکه دیگران را نیز از ایمان آوردن نهی می کردند.

۳- علم، همیشه مفیـد نیست بلکه همچون چاقویی برنده است که اگر بدست پزشک جراح باشد موجب نجات بیمار از مرگ می گردد و اگر در اختیار قاتل قرار گیرد موجب مرگ انسان سالم می گردد.

۴- شـیاطین بدنبال تفرقه میان زن و شوهر و ایجاد اختلاف در خانواده ها هستند ولی فرشتگان در پی اصلاح و آشتی میان زن و شوهرند. انسانها نیز دو گروهند گروهی در خطّ شیاطین و گروهی در خطّ فرشتگان.

ابتدا به آیه ۱۰۳ از سوره بقره گوش دل می سپاریم:

وَلَوْ أَنَّهُمْ ءَامَنُواْ وَاتَّقَوْاْ لَمَثُوبَةٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ لَّوْ كَانُواْ يَعْلَمُونَ

اگر آنها ایمان آورده و پرهیزگار شده بودند، قطعاً پاداشی که نزد خداوند است برای آنان بهتر بود، اگر می دانستند.

در برنامه قبل گفتیم که قوم یهود بجای تمسّک به تورات و دیگر کتابهای آسمانی، بدنبال کتبی که مربوط به سحر و جادو بود رفتند و برای توجیه این کار خود، منشأ سحر و جادو را حضرت سلیمان می دانستند، امّا قرآن حضرت سلیمان را از این نسبت ناروا، پاک و مبّرا دانست.

این آیه می فرماید اگر یهود، ایمان واقعی داشتند و از این گونه کارهای ناشایست و نسبت های نادرست، دوری می کردند برای آنها بهتر بود زیرا ایمان به تنهایی کافی نیست و تقوی و مراقبت لازم است.

تقوا، تنها به معنای اجتناب و پرهیز از انجام کارهای بد نیست بلکه یک حالت و نیروی درونی است که هم انسان را از انجام کارهای زشت مانند دروغ باز دارد و هم بر انجام کارهای خوب مانند نماز، تحریک و تشویق نماید.

اکنون به آیه ۱۰۴ سوره بقره گوش می سپاریم:

يأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُواْ لاَ تَقُولُواْ رَ عِنَا وَقُولُواْ انْظُرْنَا وَاسْمَعُواْ وَلِلْكَفِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ

ای کسانی که ایمان آورده اید (برای مهلت خواستن از پیامبر) نگویید «راعِنا» (زیرا این کلمه در نزد یهود، نوعی دشنام تلقی می شد) بلکه بگویید «اُنْظُرْنا» (یعنی به ما مهلت بده). این توصیه را بشنوید و بدانید که برای کافران عذابی دردناک است .

مسلمانان صدر اسلام، هنگامی که پیامبر مشغول سخنرانی و یا خواندن آیات الهی بر آنان بود، برای آنکه سخنان پیامبر را بهتر درک کنند، درخواست می کردند که آن حضرت با تأنی و رعایت حال آنان سخن بگوید.

آنها این تقاضای خود را با کلمه «راعِنا» مطرح می کردند که در زبان عربی، یعنی «مراعاتمان کن»، اما این کلمه در زبانِ عِبری به معنای حماقت و کودنی است و یهود، مسلمانان را مسخره می کردند که شما از پیامبرتان می خواهید تا شما را احمق کند.

لذا آیه نازل شد که بجای «راعِنا» بگویید «اُنْظُرْنا»، تا دشمن سوءاستفاده نکند و آنرا دستاویز برای تمسخر شما و پیامبر قرار

ندهد و اصولاً از هر کاری که بهانه بدست دشمن می دهد چه در سخن باشد و چه در رفتار، اجتناب کنید.

این آیه نشان می دهد که اسلام به انتخاب واژه های مناسب و رعایت ادب و احترام در سخن گفتن با بزرگان و معلمان توجه دارد و مسلمانان را از هر کاری که موجب تمسخر یا توهین به مقدسات و سوءاستفاده دشمن گردد نهی می نماید.

اکنون به آیه ۱۰۵ سوره بقره گوش می سپاریم:

مَّا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُواْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَبِ وَلاَ الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُم مِنْ خَيْرٍ مِّنْ رَبِّكُمْ وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَآءُ واللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ

کافران از اهل کتاب و همچنین مشرکان، هیچکدام دوست ندارند که خیر و برکتی از طرف پرودگارتان بر

شما نازل شود. در حالیکه خداونـد رحمت خود را به هر کس که بخواهـد اختصاص می دهد و خداوند صاحب فضل بزرگی است.

این آیه، اوج کینه توزی و دشـمنیِ کـافران و مشـرکان را بـا مؤمنان بیان می دارد، تا آنجا که آنان از شـدتِ حسادت و کینه، حاضر نیستند ببینند که مسلمانان، صاحب کتاب و پیامبری مستقل باشند و با تحریف ها و خرافاتِ اهلِ کتاب مبارزه کنند.

خداونـد در این آیه می فرماید: او بر اساس لطف و رحمتش، هر کس را به مصـلحت بداند و بخواهد، به پیامبری می رساند و کاری به میل این و آن ندارد که از این نژاد باشد یا آن نژاد، از این قبیله یا آن قبیله.

اکنون به آیه ۱۰۶ بقره گوش می سپاریم:

مَا نَنْسَخْ مِنْ ءَايَهٍ أَوْ نُنْسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَآ أَوْ مِثْلِهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَىءٍ قَدِيْرٌ

هر (حکم یا) آیه ای را که نسـخ کنیم و یا (نزول آن را) به تأخیر انـدازیم، بهتر از آن یا مثل آنرا می آوریم، آیا نمی دانی که خداوند بر هر چیزی قادر است؟

قبله مسلمانان ابتدا رو به بیت المقدس بود، اما چون یهود آنرا دستاویز قرار داده و می گفتند شما مسلمانان دین مستقل ندارید و لذا رو به قبله ما می ایستید، بدستور خداوند قبله از بیت المقدس به مکّه تغییر یافت.

ایـن بـار یهودیـان، ایراد دیگری را مطرح کردنـد کـه اگر قبلـه اول درست بـود پس چرا قبله را عـوض کردیـد و اگر قبله دوم درست است پس اعمال قبلی شما همه باطل است.

قرآن در پاسخ این ایرادها می فرمایـد ما هیـچ حکمی را نسـخ نمی کنیم و یا آنرا به تأخیر نمی اندازیم مگر آنکه بهتر یا مثل آنرا، جانشـین آن می سـازیم. تغییر قبله و همچنین تأخیر اعلام کعبه به عنوان قبله مسـلمانان، دلایل و اهـداف مختلفی دارد که شما از آن غافل هستید.

از آنجا که احکام اسـلامی، تابع مصـلحت و حکمت است، لذا با تغییر زمان یا مکان یا شـرایط، ممکن است مصلحتِ امور نیز تغییر کنـد و حکم قبلی نسـخ و حکم دیگری جـایگزین شود. البته اصول احکـام الهی ثـابت و لا ـتغیّیر است ولی در جزییات و خصوصاً امور حکومتی چنین امری قابل پذیرش است.

این آیه نشـان می دهـد که اسـلام بن بست نـدارد چون یک دین جهانی و جاودانی است، در کنار احکام ثابت، می توانـد به اقتضای مصلحت اسلام، قوانین متغیر نیز داشته باشد.

اکنون به آیه ۱۰۷ بقره گوش می کنیم:

أَلَمْ تَعْلَم أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْکُ السَّمَوتِ وَالأَرْضِ وَمَا لَکُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِیٍّ وَ لاَ نَصِیر

آیا نمی دانی که حکومت آسمانها و زمین از آنِ خداست؟ و جز خداوند برای شما هیچ یار و سرپرستی نیست.

بدنبال آیه قبل که در مورد نسخِ بعضی احکام الهی بود، این آیه می فرماید آنها که بر تغییرِ دستورات، اعتراض می کنند مگر به حاکمیت مطلق خداوند توجه ندارند.

مگر نمی دانند که خداوند بر همه هستی و از جمله انسانها، حاکمیت دارد و حق دارد هرگونه تغییر

و تبدیلی را به مقتضای حکمتِ خود در قوانین و احکام بوجود آورد.

متأسفانه بنی اسرائیل، تصور نادرستی از حاکمیت الهی داشتند و دستِ خدا را نسبت به اِعمال حاکمیتش بسته می دانستند، در حالیکه دستِ خداوند چه در آفرینش و چه در وضع احکام و قوانین یا تغییر آنها باز است.

اکنون درسهایی را که از این چند آیه آموخته ایم مرور می کنیم:

۱- ایمان به تنهایی کافی نیست بلکه تقوی و مراقبت لازم است تا درختِ ایمان را از هرگونه آفت و خطری، محافظت کند.

۲- دشمن تمام حرکات و حتی کلماتِ ما را زیر نظر دارد، پس باید از انجام هر کار یا گفتن هر سخنی که بهانه به دست دشمن می دهد و از آن علیه اسلام و مسلمانان سوءاستفاده می کند، اجتناب کنیم.

۳- دشمنانِ اسلام می خواهند هرگونه رشد و پیشرفتی در انحصار آنان باشد و دوست ندارند که خیر و برکتی به شما مسلمانان برسد، پس به آنها دل نبندید و تمایل پیدا نکنید و تنها بر خداوند توکل نمایید.

۴- جعل احکام و همچنین تغییر و یا تأخیر آنها بدست خداست و او براساس نیازهای ثابت و متغیر بشری، مطابق حکمت و مصلحت، قانونی را وضع یا آنرا تغییر می دهد.

ابتدا به آیه ۱۰۸ سوره بقره گوش می سپاریم:

أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْئَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَى مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَتَبَدَّلِ الْكُفْرَ بِالإِيمَنِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَآءَ السَّبِيلِ

آیا می خواهید از پیامبرتان، سؤالات (و درخواست های نابجا) بکنید، آن گونه که موسی، پیش از این مورد سؤالِ (بنی اسرائیل) قرار گرفت. (بدانید که) هر کس (با این بهانه جویی ها از ایمان سرباز زند و) کفر را با ایمان مبادله کند پس قطعاً از راه مستقیم، گمراه شده است.

برخی مسلمانانِ ضعیف الایمان، دوست داشتند تا هرگونه معجزه ای را از پیامبر بخواهند، پیامبر انجام دهد، مثلاً تقاضا می کردند که برای ما نامه ای از جانب خداوند بیاور، همانطور که بنی اسرائیل از موسی خواستند که خداوند را آشکارا به ما نشان بده تا به چشم خود او را ببینیم و به او ایمان آوریم.

اصولاً آوردن معجزه برای اثباتِ نبوت و اتمام حجّت است، نه آنکه پیامبر موظف باشد هر کس طبق میل و هوسش هر چه را خواست، انجام دهد چنانکه یک مهندس ساختمان برای اثباتِ ادعای خود، چند نمونه کار ارائه می دهد نه آنکه برای هر کس که تقاضا کرد یک خانه بسازد.

اکنون به آیه ۱۰۹ بقره گوش می سپاریم:

وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَبِ لَوْ يَرُدُّونَكُم مِّنْ بَعْدِ إِيمَنِكُمْ كُفَّاراً حَسَداً مِّنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِم مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الحَقُّ فَاعْفُواْ وَاصْفَحُواْ حَتَّى يَأْتِىَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَىءٍ قَدِيرٌ ۱۰۹

بسیاری از اهل کتاب (نه تنها خودشان اسلام نمی آوردند بلکه) از روی حسدی که در وجودشان هست دوست دارند شما را بعد از ایمانتان، به کفر باز گردانند، با آنکه حق برای آنها روشن شده است. اما شما آنها را عفو کنید و از آنها درگذرید تا خداوند، فرمانش را بفرستند، همانا خداوند بر هر کاری قادر است.

یهودیان ساکن در مدینه، دائما تلاش می کردند تا مسلمانان را از دینشان برگردانند و یا لااقل ایمان

ص: ۱۷۲

آنها را تضعیف کنند. قرآن به مسلمانان می فرماید: گمان نکنید که آنان چون خود را بر حق می دانند، چنین می کنند بلکه حق بودن اسلام و قرآن را فهمیده اند لکن حسادت و کینه باعث این کار آنهاست.

از آنجا که نیرو و قدرت مسلمانان در آن زمان اندک بود خداوند دستور می دهد فعلاً در برابر فشار شدید دشمن، از سلاح عفو و گذشت استفاده کنند و به ساختن خویشتن بپردازند تا فرمان خداوند یعنی جهاد با کفار نازل شود.

این آیه نشان می دهد که در برابر دشمن، خشونت نخستین برنامه نیست، بلکه اخلاق اسلامی ایجاب می کند تا با عفو و گذشت زمینه را برای اصلاح آنان فراهم ساخت و سپس اگر اصلاح نشدند با او مقابله کرد.

اکنون به آیه ۱۱۰ سوره بقره گوش می سپاریم:

وَأَقِيمُواْ الصَّلوةَ وَءَاتُواْ الزَّكَوةَ وَمَا تُقَدِّمُواْ لأَنْفُسِكُم مِّنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ۱۱۰

و نماز به پا دارید و زکات بپردازید و (بدانید که) هر خیری که از پیش برای خود می فرستید، آن را (در قیامت) نزد خداوند خواهید یافت. همانا خداوند به آنچه انجام می دهید بیناست.

در برابر خواست دشمن که تضعیف ایمان مسلمانان است، خداوند برای حفظ ایمان آنها دستور می دهد تا رابطه خودشان را با خداوند از طریق نماز، و با دیگر مسلمانان و خصوصاً محرومان از طریق زکات، تقویت نمایند.

معمولاً دستور به نماز، همراه با زکات، در قرآن آمده است. شاید از آنجهت که عبادتِ خداوند بدون خدمت به مردم، کافی نیست و از طرف دیگر، کمک به محرومان اگر در کنار بندگی خدا نباشد سر از غرور و تکبر و منّت گذاردن و برده کردنِ محرومان در خواهد آورد.

یکی از نگرانی های انسان آن است که مردم، از زحمات و خدمات او، یا اطلاع پیدا نمی کنند و یا اگر فهمیدند قدردانی نمی کنند، لذا در انجام کار خیر سست می شود. این آیه می فرماید: نگران نباشید زیرا خداوند آنچه را انجام می دهید می بیند و پاداش شما نزد خداوند محفوظ است.

اکنون به آیات ۱۱۱ و ۱۱۲ سوره بقره گوش می سپاریم:

وَقَالُواْ لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُوداً أَوْ نَصَرَى تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُواْ بُرْهَنَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَدِقِينَ

بَلَى مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلا ـ هُمْ يَحْزَنُونَ

و گفتند هرگز کسی به بهشت داخل نشود مگر آنکه یهودی یا نصرانی باشد. این آرزوهای آنهاست. بگو اگر راست می گویید دلیل خود را بیاورید.

بلکه هر کس روی خود را تسلیم خداوند کند، در حالیکه نیکوکارست، پس پاداش او نزد پرودگار اوست و نه ترسی بر آنهاست و نه غمگین خواهند شد.

یکی دیگر از شیوه های اهل کتاب برای تضیف روحیه مسلمانان این بود که می گفتند بهشت در انحصار ماست، پس اگر می خواهید به بهشت بروید باید به دین یهود یا مسیحیت باز گردید.

قرآن در پاسخ آنها می فرماید: این حرفِ شما، خیال و آرزویی بیش نیست و دلیل و برهانی بر آن ندارید، زیرا بهشت در انحصار هیچ قوم و نژادی نمی باشد و میزان و معیاری دارد که هر کس دارا

ص: ۱۷۳

باشد به بهشت وارد می شود.

کلید ورود به بهشت، تسلیم بودن در برابر خداست که انسان تنها به سوی او روی آورد و در راه او بدنبال کار نیک برود. بنابراین تبعیض در احکام الهی که هر دستوری موافق میل و خواسته ام بود بپذیرم و هر چه مخالف بود پشت سراندازم با تسلیم محض بودن سازگار نیست.

اصولاً انحصارطلبی و نژادپرستی، با تسلیم بودن در برابر دستورات الهی نمی سازد و آنها که حقانیت اسلام را فهمیدند ولی بخاطر تعصب حاضر نشدند ایمان بیاورند به بهشت نمی روند گرچه اهل کتاب باشند.

این آیه در پایان می فرماید: کسی که تسلیم محض خدا باشد از هیچ کس و هیچ چیز نمی هراسد و همیشه خدا را با خود احساس می کند و خود را در پناه او می یابد.

اکنون درسهایی را که از این آیات آموخته ایم مرور می کنیم:

۱- بعضی انتظارات و توقعات نابجایی که انسان از اولیاء دین دارد، زمینه ساز کفر است، زیرا آنها تحت تأثیر این درخواست های نابجا قرار نمی گیرند و انجام نمی دهند، در نتیجه شخص در ایمان خود سسست و متزلزل می شود.

۲- عفو و ملاطفت، مقدم بر خشونت و برخورد با کفّار و مشرکان است و این عفو نشانه ضعف نیست بلکه زمینه ای برای جذب و اصلاح آنان است.

۳- به مردم خدمت کنیم که اگر آنها هم متوجه نشوند یا تشکر نکنند، خداوند بیناست و آن کار نیک در نزد او محفوظ است تا در قیامت، پاداش آنرا عطا نماید.

۴- گمان نکنیم که بهشت در انحصار قوم یا نژاد خاصی است و بر این خیال باشیم که ما چون مسلمانیم پس بهشت مخصوص ماست زیرا ایمان و عمل صالح معیار بهشت است نه عنوانِ مسلمانی.

۵- آرامش واقعی در دنیا و آخرت، در سایه ایمان، اخلاص و کار نیک است. کسی که تسلیم خدا باشد و به او توکل کند، از غیر او، هر کس و هر چه که باشد هراسی ندارد و همواره خود را در پناه او می بیند.

ابتدا به آیه ۱۱۳ سوره بقره گوش می سپاریم:

وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَرَى عَلَى شَى ءٍ وقَالَتِ النَّصَرَى لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَى شَى ءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَبَ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لاَ يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمهِ فِيما كَانُواْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ

و یهود گویند: مسیحیان بر حق نیستند و مسیحیان گویند: یهود بر حق نیستند، در حالی که (هر دو گروه) کتابِ آسمانی را تلاوت می کنند. همچنین، (مشرکان و بت پرستان و) کسانی که (از کتابِ خدا) چیزی نمی دانند، همانند سخنِ آنها را گویند اما خداوند در روز قیامت، میان آنان، در آنچه اختلاف دارند، داوری خواهد کرد.

در برنامه قبل گفتیم که یهود و نصاری، هر یک بهشت را از آن خود می دانست و برای دیگران حقی قائل نبود. این آیه درباره منشأ این تفکر باطل می فرماید: تعصّبِ نابجا باعث شده که هیچیک، دیگری را بر حق نداند، با آنکه هر دو گروه اهل کتاب و پیرو پیامبران بر حق الهی هستند.

جالب آنکه مشرکان و بت پرستان هم که اهل کتاب نیستند، درباره آنها همین سخن را می گویند زیرا تعصّب و انحصارطلبیِ بی دلیل، چشم انسان را از پذیرش حق کور می کند به گونه ای که فقط خود را بر حق می بینند و دیگران را هر که باشند باطل.

این آیه به روشنی بیان می دارد که در فضایِ آمیخته به تعصّب بی جا، عالم و جاهل، همانند هم فکر می کنند. اهل کتابِ آگاه به تورات و انجیل، همان حرفی را می زدند که مشرکان جاهل می گفتند و هر یک بدون دلیل، دیگری را بر باطل می دانست.

اکنون به آیه ۱۱۴ سوره بقره گوش می سپاریم:

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَّنَعَ مَسَـٰجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَى فِى خَرَابِهَا أُوْلَئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَآ إِلَّا خَآئِفِينَ لَهُمْ فِى الدُّنْيَا خِزْىٌ وَلَهُمْ فِى الأَخِرَهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ

و کیست ستمکارتر از آن کس که نگذاشت نام خدا در مساجد الهی برده شود و در خرابی آنها سعی نمود؟ آنان جز با ترس و خوف، حق ورود به مساجد را ندارند، بهره آنان در دنیا، خواری و رسوایی و در آخرت، عذابی بزرگ است.

در طول تاریخ، همواره مساجد الهی در معرض بسته شدن و یا تخریب و نابودی قرار داشته است. زیرا مساجد و معابد، پایگاههای حکومتِ ادیان الهی و محلّ اجتماع و همبستگی پیروان آنها بوده است.

لذا حاکمان ستمگر و یا منحرفانِ فکری همواره در صددِ تخریب بنای ظاهری و معنوی مساجد بر آمده اند. چنانکه مشرکان مکّه سالها از ورود مسلمانان به مسجدالحرام ممانعت می کردند.

امروزه نیز دشمنان اسلام در صدد تخریبِ مسجدالاقصی در بیت المقدس بر آمده اند و مسجد تاریخیِ بابری در هند را ویران می سازند.

البته تخریب مساجد، تنها به خرابی بنای ظاهری آنها نیست چنانکه عمرانِ مساجد نیز تنها به بنای زیبای آنها نیست، بلکه هر عملی که از رونق مساجد بکاهد و باعث شود مردم از یاد خدا غافل شوند و از مساجد باز بمانند موجب خرابی مساجد است.

ترویج فیلمهای ضد اخلاقی ویدیوئی و یا سینمایی، از مهم ترین برنامه های دشمن برای بیگانه ساختنِ جوانان کشورهای اسلامی با مساجد و محافلِ مذهبی است.

اکنون به آیه ۱۱۵ سوره بقره گوش می دهیم:

وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَسِعٌ عَليمٌ

مشرق و مغرب از آن خداست، پس به هر سوی رو کنید، آنجا روی خداست. همانا خداوند گشایشگر داناست.

بعد از آنکه به دستور خداوند قبله مسلمانان، از بیت المقدس به مکّه، تغییر یافت، یهود شبهه ای را مطرح کردند که در برنامه های قبل گفتیم و آن این بود که اگر قبله اول درست بود چرا آنرا تغییر دادید و اگر درست نبود پس اعمالِ قبلی شما چه می شود؟

این آیه در پاسخ این شبهه یک حقیقت مهم را بیان می دارد که خداوند مکان و محّل خاصی ندارد بلکه مشرق و مغرب از آن اوست و به هر سو که رو کنید، خدا آنجاست.

ص: ۱۷۵

اگر کعبه و یا بیت المقدس، به عنوان قبله قرار داده شده، از آن جهت است که نماز و عباداتِ جمعی باید جهتی داشته باشد که سبب وحدت و هماهنگی مسلمانان گردد و همواره توجه آنان را به خود جلب کند.

تا وقتی که یهود از بیت المقدس به عنوان قبله خود، علیه مسلمانان سوءاستفاده نمی کردند مسلمانان نیز به آن سوی نماز می خواندند اما وقتی این قبله، مایه تضعیف و تحقیر مسلمانان گردید، خداوند کعبه را که یادگار ابراهیم بود قبله مسلمانان قرار داد.

اکنون به آیات ۱۱۶ و۱۱۷ از سوره بقره گوش می سپاریم:

وَقَالُواْ اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَداً سُبْحَنَهُ بَلْ لَّهُ مَا فِی السَّموتِ وَالأَرْضِ کُلٌّ لَّهُ قَنِتُونَ

بَدِیعُ السَّمَواتِ وَالأَرْضِ وَإِذَا قَضی أَمْراً فإِنّمَا یَقُولُ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ

(یهود، نصاری و مشرکان) گفتند خداوند برای خود فرزندی اختیار کرده است. او منزه است، بلکه آنچه در آسمانها و زمین است از آنِ اوست و همه در برابر او فرمان بردارند.

او پدید آورنده آسمانها و زمین است و هرگاه که فرمانی (برای وجود چیزی) صادر کند، فقط می گوید: موجود باش، پس آن چیز فوراً موجود می شود.

یکی دیگر از افکار و عقاید باطل اهل کتاب که برای حق جلوه دادنِ دین خود مطرح می کردند آن بود که هر کدام پیامبر خود را فرزند خدا می دانستند.

یهود می گفتند «عُزیر» فرزند خداست و مسیحیان می گفتند «عیسی» پسر خداست. جالب آنکه مشرکان مکّه نیز فرشتگان را دختران خدا می پنداشتند که کارهای او را انجام می دهد.

این آیه این پندارهای غلط و بدون دلیل را که در میان عوام مردم رواج یافته بود ردّ می کند و خدا را از هرگونه فرزندی پاک و مبّرا دانسته و می فرماید:

خدایی که هم خالقِ آسمانها و زمین است و هم حاکم بر آنها، چه نیاز و کمبودی دارد تا از طریق فرزند گرفتن، آنرا جبران نماید.

اصولاً مقایسه خود با خدا و تصوری انسان گونه از خدا داشتن، تصوری غلط است که باعث می شود انسان محدودیت هاو خواسته های وجود خودش را برای خدا در نظر بگیرد. در حالیکه (لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْ ء) هیچ چیز مثل و همانند او نیست.

اکنون درسهایی را که از این آیات آموخته ایم مرور می کنیم:

۱- تعصّب و گروه گرایی های نابجا، انسان را به کارها و سخنانِ جاهلانه می کشاند. تنها خود را حق می داند و حاضر به پذیرش حق دیگران نیست.

۲- مساجد، سنگر مبارزه با کفر و شرک است لذا دشمن سعی در خرابی بنای ظاهری و معنوی آن دارد. پس باید تلاش کنیم، مساجد چنان پررونق و پرجمعیت باشد که دشمن از نفوذ در آن بترسد.

۳- والدین و مربیان و همچنین خادمان و متولیان مساجد، نه فقط نباید مانع حضور کودکان و نوجوانان در مساجد شوند بلکه باید همواره آنانرا به حضور در مجامع مذهبی تشویق کنند.

۴- خداوند جهت و محّل خاصی ندارد. به هر سو رو کنیم خدا آنجاست اما حکمتِ قبله آن است که اجتماعات بزرگِ عبادی هماهنگ و همسو، آنهم به سوی اولین مرکز توحید یعنی کعبه باشد.

۵- خدا، انسان نیست که نیاز به فرزند و همسر داشته باشد. او خالقِ انسان و فرزند و همسر است چنانکه خالق و حاکم همه هستی است. آنچه در ذهن از خدا تصور کنیم، مخلوق ماست نه خالق ما.

ابتدا به آیاتِ ۱۱۸ و ۱۱۹ از سوره بقره گوش می سپاریم:

وَقَالَ الَّذِينَ لاَ يَعْلَمُونَ لَوْلاَ يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِّثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْأَيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ

إِنَّآ أَرْسَلْنَكَ بِالْحَقِّ بَشِيراً وَنَذِيراً وَلاَ تُسْئَلُ عَنْ أَصْحَبِ الْجَحِيمِ

آنان که نمی دانند (و نمی خواهند حق را بشناسند و بپذیرند) گویند: چرا خداوند (مستقیماً) با خود ما سخن نمی گوید، یا آیه و نشانه ای بر خود ما نمی آید؟ همچنین گروهی که پیش از آنان بودند مثل سخن آنها را می گفتند. دلها و ادراکاتشان مشابه است، همانا ما آیات و نشانه ها را (به اندازه کافی) برای اهل یقین (و حقیقت جویان) روشن ساخته ایم.

(ای پیامبر) ما ترا به حق فرستادیم تا بشارت گر و بیم دهنده باشی و تو مسئولِ (گمراهی) دوزخیان (و به جهنم رفتن آنها) نیستی.

یکی از ایرادهایی که افراد ناآگاه و یا مُغرض در برابر پیامبر اسلام مطرح می کردند این بود که چه لزومی دارد خداوند شما پیامبران را واسطه میان ما و خودش قرار دهد؟ چرا مستقیماً با خود ما سخن نمی گوید و آیاتش را بر ما نازل نمی کند؟ که در این صورت ما کلام خدا را می پذیرفتیم.

قرآن در برابر این سخنانِ و تقاضاهای بی جا، پیامبر و مسلمانان را دلداری می دهد که این ایرادها، حرفِ تازه ای نیست و قبل از اینها نیز دیگران این توقعات نابجا را داشته اند، زیرا دلهای این افرادِ لجوج همانند دیگر بیمار و حق ستیز است.

این افراد که ظرفیت و لیاقت دریافت آیات الهی را ندارند، بر فرض هم اگر آیات الهی بر خود اینها هم نازل می شد نمی پذیرفتند، زیرا بدنبال بهانه اند نه پذیرش حق وگرنه انسان باید حرفِ حق را بپذیرد گرچه از دیگران باشد.

معیار حقّ، آن نیست که من بگویم یا من بفهمم. اگر گفتیم چون آیات الهی بر من نازل نشده پس من نمی پذیرم، معلوم می شود آنچه که در این میان مهم است، من هستم نه حقّ.

روشن است که پیامبران وظیفه ای جز ابلاغ آیات الهی و پند و اندرز مردم ندارند. آنها مأمور انجام وظیفه اند نه ضامن نتیجه و لذا مردم را بر پذیرش حق، مجبور نمی سازند، بنابراین کسانی که گمراه شوند و به دوزخ روند، با انتخاب خود رفته اند و

پیامبران در برابر آنها مسئولیتی ندارند.

اکنون به آیه ۱۲۰ از سوره بقره گوش می سپاریم:

وَلَنْ تَرْضَی عَنْکَ الْیَهُودَ وَلاَ النَّصَارَی حَتَّی تَتَّبَعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إنَّ هُدَی اللَّهِ هُوَ الهُدَی وَلَئِنْ اتَّبَعْتَ أَهْوَآءَهُمْ بَعْدَ الَّذِی جَآءَکَ مِنَ الْعِلْمِ مَالَکَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِیّ وَلاَ نَصِیرٍ

(ای پیامبر) هرگز یهود و نصاری از تو راضی نخواهند شد تا(آنکه تسلیم خواسته آنان شوی و) از آیین آنان پیروی کنی. بگو هدایت، تنها هدایت الهی است و (بدان) اگر از هوی و هوس آنان پیروی کنی بعد از آنکه علم و حقیقت به سوی تو آمده است، هیچ سرپرستی و یاوری از سوی خدا برای تو نخواهد بود.

بعد از ماجرای تغییر قبله، ناراحتی یهود از مسلمانان بیشتر شد و بعضی از مسلمانان تمایل داشتند

قبله همان بیت المقدس باشد تا بتوانند با یهودیان مدینه در دوستی و صمیمیت زندگی کنند.

غافل از آنکه تغییر قبله، بهانه ای از سوی یهود برای مخالفت با مسلمانان بود و آنها نه تنها خود حاضر به پذیرش اسلام نبودند بلکه می خواستند مسلمانان از دین خود دست برداشته و یهودی شوند.

این آیه یک اصل کلّی را مطرح می کند که هر چه شما مسلمانان از مواضعِ به حق خود عقب نشینی کنید، دشمن به همان میزان در کفرِ باطل خود پیشروی می کند. پس در مقامِ سازش با دشمنانِ دین برنیایید.

اکنون به آیه ۱۲۱ سوره بقره گوش می سپاریم:

الَّذِينَ ءَاتَيْنَهُمُ الْكِتَبَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلاوَتِهِ أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ فَأُولئِكَ هُمُ الْخَسِرُونَ

کسانی که به آنها کتاب آسمانی داده ایم و چنان که سزاوار آن است، آنرا تلاوت می کنند، آنان به (قرآن و پیامبر اسلام) ایمان می آورند و کسانی که به او کافر شدند پس آنان زیانکارند.

از آنجا که قرآن، همواره در برخورد با مخالفان، عدل و انصاف را رعایت می کند، لذا این آیه می فرماید گرچه اکثر اهل کتاب حاضر به پذیرش اسلام نشده اند، امّا آنان که کتب آسمانی را با دیده حق پذیری تلاوت می کنند به پیامبر و قرآن ایمان می آورند.

این آیه به روشنی بیان می دارد که قرائت الفاظ قرآن گرچه با صوت خوش هم باشد، کافی نیست، آنچه موجب هدایت و سعادت انسان می شود تفکر و تدبر در مفاهیم قرآن است که در اینصورتِ حقّ تلاوت، ادا می شود.

اکنون به آیات ۱۲۲ و۱۲۳ از سوره بقره گوش می سپاریم:

يَبَنِى إِسْرَءِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِى أَنْعَمَتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَلَمِينَ

وَاتَّقُواْ يَوْماً لاَّ تَجْزى نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئاً وَلاَ يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلاَ تَنْفَعُهَا شَفَعَةٌ وَلاَ هُمْ يُنْصَرُونَ

ای بنی اسرائیل، نعمت هایم را که به شما ارزانی داشته ام و اینکه شما را بر جهانیان برتری بخشیدم، یاد کنید.

و بترسید از روزی که هیچکس چیزی (از عذاب خدا) را از دیگری دفع نمی کند و هیچ بدل و عوضی از او پذیرفته نمی شود وهیچ شفاعتی او را سود نمی بخشد و یاری نمی شوند.

اگر شنوندگان گرامی به یاد داشته باشند این دو آیه قبلاً در آیاتِ ۴۷ و۴۸ همین سوره آمده بود که مطالب مربوط به آنها را بیان کردیم و با توجه به فرصتِ کم برنامه، امکانِ تکرار آن نمی باشد.

اکنون درسهایی را که از این آیات آموخته ایم مرور کنیم:

۱- حق را بپذیریم اگرچه از جانب دیگران باشد. گمان نکنیم که هر چه را من یا حزب و گروه من می گوید حق است و هر چه را دیگران می گویند، باطل. حق و باطل را معیار شناخت افراد قرار دهیم نه آنکه اشخاص برای ما ملاک حق و باطل باشند.

۲- پیامبران الهی برای پند و اندرز و بشارت و انذار آمده اند نه اجبار و اکراه مردم به ایمان آوردن، لذا منحرفان، خود در برابر اعمال خود مسئولند که با اختیار راه انحراف را در پیش گرفته اند.

۳- دعوتِ دیگران به دین نباید به قیمت صرف نظرکردن از اصول باشد زیرا ما باید بدنبال هدایتِ

دیگران باشیم نه هوی و هوس و خواسته های آنان.

۴- رعایت انصاف لازم است حتی درباره مخالفان، لـذا آیاتی که از بنی اسـرائیل انتقاد می کند از کلماتی مثلِ (کثیر) بمعنای «بیشتر» و (فریق) به معنای «گروه» استفاده کرده است تا حق صالحان آنها از بین نرود.

ابتدا به آیه ۱۲۴ سوره بقره گوش می سپاریم:

وَإِذِ ابْتَلی إِبْرَهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِمَتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّی جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِمَاماً قَالَ وَمِنْ ذُرِّیَّتِی قَالَ لاَ یَنَالُ عَهْدِی الظَّلِمِینَ

و آنگاه که ابراهیم را، پروردگارش با حوادث گوناگونی، آزمایش کرد و او از عهـده همه برآمـد، خداوند فرمود همانا من تو را امام و رهبر مردم قرار دادم. ابراهیم گفت: خـدایا از نسل من نیز (امامانی قرار بـده)، خداونـد فرمود: پیمان من به سـتمکاران نمی رسد.

حضـرت ابراهیم علیه السـلام در میان پیامبران جایگاه و منزلت خاصی دارد. نام او ۶۹ مرتبه و در ۲۵ سوره قرآن آمده و از او همانند پیامبر اسلام به عنوان اسوه و نمونه یاد شده است.

در این سوره نیز از این آیه به بعد، ضـمن هجده آیه، سـخن از این پیامبر بزرگ الهی، قهرمان توحید و معمار بنای کعبه است. او که با پیروزی در آزمایش های گوناگون الهی، به مقام امامت رسید.

آزمایش از سـنت های حتمی الهی برای همه مردم است. البته آزمایش های خداونـد مثل آزمایش های بشـری نیست که برای آگاه شدنِ باشد، زیرا او همه چیز را می داند.

این آزمایش ها برای بروز اسـتعدادها و نیک و بد انسانهاست تا مشخص شود هر کس براساس اختیاری که خداوند به او داده چه راهی را انتخاب می کند، تا کیفر و پاداش آنرا دریافت دارد.

در این آیه نیز منظور از (کَلِمات) یک سلسـله وظائف سـنگینی است که خداونـد بر دوش ابراهیم گـذارد و او از عهـده انجام همه آنها برآمد، که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

ابراهیم در میان اقوام و خویشان خود تنها موحِّد بود اما علیه شـرک و بت پرستی قیام کرد و به تنهایی وارد بتخانه شـد و همه بتها را شکست. با آنکه بت پرستان به جزای این کارش، او را در آتش انداختند ولی او با خونسردی کامل و با ایمان و یقین به خدا وارد آتش گشت و به امر الهی، آتش بر او سرد و ایمن شد.

با آنکه پس از عمری عقیم بودن، و در سنّ پیری خداونـد فرزنـدی نصـیب آنها کرده بود، ولی چون امر الهی آمـد، فرزندش

اسماعیل را برای قربانی به قربانگاه برد.

ابراهیم، مقام امامت را برای نسل و ذریه خود نیز طلب می کنـد امّا خداونـد در پاسخ می فرماید: این مقام، مورثی نیست بلکه هر کس که لیاقت داشته باشد آنرا دریافت می کند.

مقـام امامت بالاتر از مقام رسالت است. «رسول» مأمور ابلاغ احکام الهی و بشارت و انـذار مردم است اما «امام» مسـئول تحقق بخشیدن به آن احکام و اجرای عدالت اجتماعی در میان مردم است.

این آیه به روشـنی بیـان می دارد که امـامت، عهـد و امـانت الهی است که به ظالمـان و گنهکاران نمی رسـد. بر این اساس ما شیعیـان معتقـد هستیم که امـام نیز همچون پیامبر بایـد معصوم باشـد و کسـی که سابقه شـرک و گناه داشـته باشـد لایق امامت نیست.

اکنون به آیه ۱۲۵ سوره بقره گوش می سپاریم:

ص: ۱۷۹

وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِلنَّاسِ وَأَمْناً وَاتَّخِذُواْ مِن مَّقَامِ إِبْرَهِيمَ مُصَلّىً وَعَهِدْنَا إِلَى إِبْرَهِيمَ وَإِسْمَعِيلَ أَنْ طَهِّرَا بَيْتِىَ لِلطَّآئِفِينَ وَالْعَكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ

و (به یاد آورید) هنگامی که خانه (کعبه) را محل رجوع و اجتماع مردم و مرکز امن قرار دادیم (و گفتیم) از مقام ابراهیم جایگاهی برای نماز اختیار کنید. و ما با ابراهیم و اسماعیل عهد کردیم که خانه مرا برای طواف کنندگان و معتکفان و راکعان و ساجدان، پاک و پاکیزه کنید.

آیه قبل به مقام والای ابراهیم و امامت او اشاره کرد. این آیه یادگار بزرگ ابراهیم یعنی کعبه را یادآور می شود و می فرماید این خانه، خانه مردم و میعادگاه موحدانِ تاریخ است. میعادگاهی امن و مقدس که محل طواف و نماز است.

حاجیان که به مکّه می روند، پس از طوافِ کعبه باید دو رکعت نماز بگذارند، خداوند برای قدردانی از زحمات ابراهیم، سنگی را که او به هنگام بالا بردن دیوار کعبه بر روی آن می ایستاده، همچون محرابِ نماز در جلوی حاجیان قرار داده تا آنان جلوتر از مقام ابراهیم به نماز نایستند.

ابراهیم و اسماعیل نه فقط معمارِ بنای کعبه بلکه خادم آن بوده اند و به فرمان خداوند، مسجدالحرام را برای اهل عبادت و نماز، از هرگونه آلودگی و پلیدی پاک می ساخته اند.اصولاً مسجد که خانه خداست باید خادمش نیز از اولیاء خدا و پاکان باشد و هر کسی حق تصّدی امور مسجد را ندارد.

اکنون به آیه ۱۲۶ سوره بقره گوش می سپاریم:

وَإِذْ قَالَ إِبْرَهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَداً ءَامِناً وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الَّثمَرَتِ مَنْ ءَامَنَ مِنْهُم بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْأَخِرِ قَالَ وَمَنْ كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلاً ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَى عَذَابِ النَّارِ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ

و (به یاد آورید) آن هنگام که ابراهیم گفت: پروردگارا این سرزمین را شهری اَمن قرار ده و اهل آنرا، آنها که به خدا و روز قیامت ایمان دارند از بهره های گوناگون، روزی ده. خداوند (در پاسخ دعای او) گفت: البته من کافران را نیز بهره ای اندک خواهم داد، ولی آنها را به (کیفر اعمالشان) به سوی عذاب آتش می کشانم که چه سرانجامی است.

حضرت ابراهیم که کعبه را بنا نمود و آنرا برای عبادت مهیا ساخت از خداوند برای ساکنان شهر مکّه، دو درخواست را مطرح

نمود یکی امنیّت و آرامش و یکی رزق و نعمت، و آسایش در معیشت.

البته ابراهیم فقط در مورد مؤمنان دعا کرد ولی خداونـد در پاسـخ او می فرماید من رزق مادی را به همه مردم چه مؤمن و چه کـافر، عطـا می کنم، و کـافران را بخـاطر کفرشان از رزق دنیوی محروم نمی سازم گرچه در قیامت بخاطر اعمالشان، در جهنم خواهند بود.

این آیه دو مطلب را می رسانـد یکی آنکه بهره مندی مؤمنان از نعمت های مادی و رفاه و آسایش دنیوی، مطلوب است و لذا حضرت ابراهیم آنرا از خداوند می خواهد.

دوم آنکه بهره مندی کافران از رفاه مادی، نشانه حقانیت آنها نیست بلکه دلیل بی ارزش بودن متاع دنیا در نزد خداوند است.

اکنون به آیه ۱۲۷ سوره بقره گوش می سپاریم:

وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّآ إِنَّکَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

و (به یاد آورید) آن هنگام را که ابراهیم پایه های خانه (کعبه) را با اسماعیل بالا می برد (و چنین

دعا می کردند) پرودگارا (این کار را) از ما بپذیر که همانا تو شنوای دانایی.

خانه کعبه از زمان حضرت آدم بوده امّا بدست حضرت ابراهیم، تجدید بنا شده است دلیل این مطلب آن است که حضرت ابراهیم در موقع اسکان همسر و فرزندش در سرزمین مکه می گوید:

(رَبَّنا اِنِّی اَسْکَنْتُ مِنْ ذُرِّیَتِی بِوادٍ غَیْرِ ذی زَرْعٍ عِنْدَ بَیْتِکَ الْمُحَرَّم)

«پروردگارا، من خاندانم را در این سرزمین خشک و بدون زراعت، در کنار خانه تو ساکن کردم»

پس بهنگام ورود ابراهیم به مکّه، خانه خدا یعنی کعبه وجود داشته است. علاوه بر آنکه خداوند آیه ۹۶ آل عمران، کعبه را اولین خانه مردم معرفی می کند.

این آیه می رساند که اگر کار برای خدا باشد، بنّایی و کارگری نیز عبادت است و اصولاً نوع کار مهم نیست پذیرفته شدن آن به درگاه خداوند مهم است. حتی اگر کعبه بسازیم ولی مورد قبول خدا قرار نگیرد ارزشی ندارد.

اکنون درسهایی را که از این آیات می آموزیم مرور می کنیم:

۱- خداوند مقاماتِ معنوی را بر اساس لیاقت افراد عنایت می کند و حوادث گوناگون، آزمایش هایی است که خداوند مقرر می دارد تا افراد ظرفیت و لیاقت خود را بروز دهند و به آن مقامات برسند.

۲- امامت و رهبری امت، منصبی الهی است نه مقامی دنیوی، لذا هر کس حق حکومت و امامت بر جامعه اسلامی را ندارد و باید از جانب خداوند تعیین شود.

۳- مساجد، مکان های منسوب به خداوند هستند پس باید از حرمت و قداست خاصی برخودار باشند و پاکان و صالحان متولی امور مساجد باشند نه افراد بی صلاحیت و نااهل.

۴- مکّه، شهر نمونه اسلامی هم محل عبادت است و هم مرکز امنیّت و اصولاً عبادت و پرستش خدا، در سایه امنیّت و آرامش خاطر انسانها، میّسر است، زیرا دین از دنیا جدا نیست.

ابتدا به آیه ۱۲۸ سوره بقره گوش می سپاریم:

رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَیْنِ لَکَ وَمِنْ ذُرِّیَّتِنَآ أُمَّةً مُّسْلِمَةً لَّکَ وَأَرِنَا مَنَاسِکَنَا وَتُبْ عَلَیْنَآ إِنَّکَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِیمُ

(حضرت ابراهیم و اسماعیل گفتند) پرودگارا ما را تسلیم فرمان خود قرار ده و از نسل ما، امّتی که تسلیم تو باشند به وجود آر

و راه و روشِ پرستش را به ما نشان ده و بر ما ببخشای که همانا تو توبه پذیر مهربانی.

رمز موفقیت حضرت ابراهیم در همه آزمایش ها، تسلیم بودن او در برابر فرمان های الهی بود که عالی ترین نمونه آن را در آمادگی برای ذبح فرزندش، اسماعیل به نمایش گذاشت.

لذا ابراهیم از خداوند می خواهد نه فقط او بلکه فرزندش اسماعیل، بلکه نسل آنها را انسانهایی مطیع و تسلیم دستورات الهی قرار دهد زیرا همه کمالات در بندگی خدا و پرستش ذاتِ یگانه اوست.

البته پرستش باید در شکل و قالب مخصوصی صورت پذیرد تا از هرگونه بدعت و خرافه بدور ماند، لذا حضرت ابراهیم از خداوند می خواهد که خدایا راه و روشِ عبادت را خودت به ما بیاموز تا آن گونه که تو می خواهی تو را عبادت کنیم.

ص: ۱۸۱

اکنون به آیه ۱۲۹ سوره بقره گوش می سپاریم:

رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولاً مِّنْهُمْ يَتْلُواْ عَلَيْهِمْ ءَايَتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَبَ وَالْحِكْمَهَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

پرودگارا در میان آنها پیامبری از خودشان مبعوث کن تا آیات تو را بر آنان بخواند و کتاب و حکمت را به آنان بیاموزد و آنان را (از گناه و آلودگی) پاک سازد. همانا تو توانایِ حکیمی.

توجه به نسل و دودمان از یک سو و دلسوزی و آینده گری از سوی دیگر موجب می شد که حضرت ابراهیم در دعاهای خود، بیش از آنکه برای خود از خدا چیزی بخواهد به فکر هدایت و سعادتِ آیندگان باشد.

از آنجا که سعادت بشر بدون هدایت الهی امکان پذیر نیست لذا ابراهیم از خداوند می خواهد تا پیامبری برای مردم بفرستد که تعلیم و تربیتِ آنها را به عهده گیرد و دانش و بینش آنها را رشد بخشد.

اکنون به آیه ۱۳۰ و ۱۳۱ سوره بقره گوش می سپاریم:

وَمَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِّلَّهِ إِبْرَهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدِ اصْطَفَيْنَهُ فِى الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِى الْأَخِرَهِ لَمِنَ الصَّلِحِينَ

إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَلَمِينَ

کیست که از آئین ابراهیم روی بگرداند مگر کسی که خود را سفیه و بی خرد کند. و همانا ما ابراهیم را در دنیا برگزیدیم و قطعاً او در آخرت از صالحان است.

(بخاطر بیاورید) هنگامی را که پروردگار ابراهیم به او گفت: تسلیم باش، او گفت در برابر پروردگار جهانیان تسلیم شدم.

این آیه حضرت ابراهیم را به عنوان یک انسان نمونه و برگزیده خداوند معرفی می کند که آئین و مکتب او می تواند به عنوان یک مکتب الهی، الگو و اسوه دیگر انسانها قرار گیرد.

آیا این سفاهت نیست که انسان، چنین آئینی را با این پاکی و صفا رها سازد و به سراغ بی راهه هایِ شرک و کفر برود؟ آئینی که هم با فطرت بشری سازگار است و هم عقل و خرد آنرا می پذیرد.

آئین ابراهیم به قـدری ارزش دارد که پیـامبر اسـلام افتخـار می کنـد که راه او، راه ابراهیم است. کسـی که در منطق، کـافر را مبهوت می کند و در شجاعت، یک تنه همه بت ها را با تبر می شکند.

و در تسلیم، همسر و فرزند خود را در بیابان داغ مکّه رها می کند و گاهی نوجوانش را به قربانگاه می برد تا نشان دهد دل از همسر و فرزند نبسته و تنها به خدا دل بسته است.

روشن است که خداوند چنین انسانی را با چنان شایستگی هایی، برمی گزیند و به عنوان پیامبر و امام، الگوی دیگران قرار می دهد و تخلف از راه او را سفاهت و بی خردی می شمرد.

اکنون به آیه ۱۳۲ سوره بقره گوش می سپاریم:

وَوَصَّى بِهَآ إِبرهيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ يَبَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُّسْلِمُونَ

و ابراهیـم و یعقـوب، فرزنـدانشان را بـه همـان آئینِ (توحیـدی) سـفارش نمودنـد (و چنین گفتنـد) ای فرزنـدان، خداونـد دینِ (یکتاپرستی) را برای شما برگزیده است پس (تا پایان عمر بر آن باشید) و جز در حالِ تسلیم (و فرمان برداری او) نمیرید.

پدر دلسوز و مهربان، پدری نیست که تنها در فکر تأمین زندگی مادی فرزندانش باشد بلکه سلامتِ

فکر و عقیده، و دوری از انحراف و گمراهی باید بیش از هر چیز مورد توجه والدین باشد.

اولیای خدا همواره فرزندان خود را به سوی خدا دعوت می کرده اند و وصیت آنها بهنگام مرگ نه فقط درباره تقسیم ارث و اموال دنیوی، بلکه سفارش به توحید و عبادت بوده است.

اکنون به آیه ۱۳۳ سوره بقره گوش می سپاریم:

أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَآءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِى قَالُواْ نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَإِلَهَ ءَابَآئِكَ إِبْرَهِيمَ وَإِسْمَعِيلَ وَإِسْحَقَ إِلَهاً وَحِداً وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ

آیا شما (یهودیان) هنگامی که مرگ یعقوب فرا رسید حاضر بودید؟ در آن هنگام که به فرزندان خود گفت: پس از من چه می پرستید؟ گفتند: خدای تو و خدای پدرانت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق، که خدای یکتاست و ما در برابر او تسلیم هستیم.

گروهی از یهود اعتقاد داشتند که یعقوب هنگام مرگ، فرزندان خود را به دینی که یهود به آن معتقد بودند، سفارش و توصیه کرده است. خداوند در ردّ این ادعا می فرماید:

مگر شما در هنگام مرگ یعقوب حاضر بوده اید که چنین می گویید؟ بلکه او از فرزندان خود تسلیم بودن در برابر خدای یکتا را خواست و فرزندانش وعده دادند که تنها خدای یگانه را بپرستند.

چنانکه در آیه قبل گفتیم، پدران باید نسبت به آینده فکری و عقیدتی فرزندان خود احساس مسئولیت کنند و در فرصت های مناسب و موقعیت های حسّاس، این نظارت خود را اعمال نمایند.

یکی از دلایل توحید آن است که همه پیامبران از یک خدا خبر داده اند و خدای ابراهیم و اسماعیل و اسحاق یکی بوده است، در حالیکه اگر خدای دیگری نیز وجود می داشت او نیز باید برای هدایت مردم، پیامبرانی می فرستاد و خود را به مردم معرفی می کرد.

اکنون درسهایی را که از این آیات آموخته ایم مرور می کنیم:

۱- تنها تسلیم خدا باشیم که رمز موفقیت در آزمایش های الهی، روحیه تسلیم و فرمان بَری از اوست.

۲- در دعا، تنها به فکر نیازهای مادی نباشیم بلکه برای سعادت فرزندان و نسل آینده نیز دعا کنیم.

۳- سفیه کسی نیست که عقل و خرد نداشته باشد، بلکه سفیه کسی است که با داشتن عقل و خرد، به بی راهه رود و مایه

گمراهی خود و خاندانش گردد.

۴- حسن عاقبت و دوام ایمان تا لحظه مرگ مهم است. چه بسا افرادی که مسلمان بودند ولی نامسلمان مردند. پس به فکر حفظ ایمان خود و فرزندانمان باشیم و به مسلمان بودن امروزمان، دل خوش نکنیم.

ابتدا به آیه ۱۳۴ از سوره بقره گوش می سپاریم:

تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلاَ تُسئَلونَ عَمَّا كَانُواْ يَعْمَلُونَ

آنها امّتی بودند که در گذشتند، آنچه را (از اعمالِ خوب و بد) بدست آوردند، برای آنان و آنچه را شما بدست آوردید برای خودتان است و شما از آنچه آنها انجام داده اند، بازخواست نمی شوید.

بنی اسرائیل بسیار، به نیاکان خود، افتخار می کردند و گمانشان این بود که هر چند هم آلوده باشند، به خاطر کمالاتِ پیشینیانشان مورد عفو قرار می گیرند. لذا بجای آنکه در فکر اصلاح خود باشند

بدنبال ذکر کارهای پدرانشان بودند.

این آیه به آنان و دیگر انسانها و از جمله مسلمانان، هشدار می دهد که بدانید هر کس مسئول کارهای خویش است و در قیامت، رابطه های پدری و فرزندی و خویشاوندی، کار ساز نیست، پس به نیکی نیاکان خود، دل خوش نکنید.

امیرمؤمنان علی علیه السلام در جمله ای کوتاه می فرمایند: «اَلَّشَرفُ بِالْهِمَمِ الْعالِیَه، لا بِالرِّمَمِ الْبالِیَه» یعنی «شرافتِ انسان به همّت بلند اوست نه به استخوانهای پوسیده نیاکانش»

اکنون به آیه ۱۳۵ سوره بقره گوش می سپاریم:

وَقَالُواْ كُونُواْ هُوداً أَوْ نَصَرَى تَهْتَدُواْ قُلْ بَلْ مِلَّهَ إِبْرَهِيمَ حَنِيفاً وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ

(اهل کتاب هر کدام) گفتند یهودی یا مسیحی شوید تا هدایت یابید، بگو (چنین نیست) بلکه پیروی از شیوه ابراهیم، که حق گرایی بود (مایه هدایت است). او که اهل شرک نبود.

یهودیان خود را بر حق می دیدند و مسیحیان را بر باطل، و مسیحیان نیز خود را بر حق می دانستند و یهودیان را بر باطل، لذا هر یک، دیگری را به آیین خود دعوت می کرد و می گفت اگر می خواهید هدایت شوید باید به آیین ما درآیید.

قرآن در پاسخ به این انحصارطلبیِ بی دلیل می فرماید: راه هدایت، حق گرا بودن است نه حزب گرا بودن، و این حق گرایی را از ابراهیم بیاموزید که هرگز گرفتار شرک و خودپرستی نگردید.

این آیه به ما می آموزد که نام و عنوان مهم نیست، ایمان و عمل اهمیت دارد. یهودی یا نصرانی بودن یک عنوان بیش نیست. آنچه ارزش دارد توحید و یکتاپرستی است.

اکنون به آیه ۱۳۶ سوره بقره گوش می سپاریم:

قُولُواْ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَمَآ أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ إِلَى إِبْرَهِيمَ وَإِسْمَعِيلَ وَإِسْحَقَ وَيَعْقُوبَ وَالأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسى وَعِيسى وَمَآ أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَّبِّهِمْ لا نُفَرِقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ

(ای اهل کتاب بجای آنکه هر کدام دیگری را نفی کنید) بگویید: ما به خدا ایمان آورده ایم و همچنین به آنچه بر ما نازل

شـده و آنچه بر ابراهیم و اسـماعیل و اسـحاق و یعقوب و پیامبرانِ از نسل او نازل شـده و آنچه به موسـی و عیسـی داده شـده و آنچه به دیگر پیـامبران از سوی پرودگارشـان داده شـده (ایمـان داریم)، بین هیچیـک از آنان جـدایی قائل نیستیم (و میان آنان تفاوتی نمی بینیم) و تنها در برابر خدا تسلیم هستیم.

بـدنبال آیه قبـل که درگیری میان یهود و نصاری را بر سـر دینشان مطرح ساخت، این آیه خطاب به آنان و پیروانِ دیگر ادیان می فرماید، میان پیامبران الهی، تفاوتی نیست زیرا همه آنها از سوی یک خدا آمده اند.

آنچه نیز بر آنها نازل شـده، همه از سوی یک خداست، پس هر خداپرستی باید به همه پیامبران الهی و همه آنچه بر آنها نازل شده ایمان بیاورد، نه آنکه فقط پیامبر خودش را قبول داشته باشد و دیگر پیامبران و کتابهای آنها را نفی کند.

پیامبرانِ الهی، همچون معلّمان یک مـدرسه انـد که هر کـدام تربیتِ گروهی از انسانها را در مقطعی از زمان، به عهده دارند و متناسب با رشد فکری بشر در طول تاریخ، خداوند کتاب ها و آیین های کامل تری را برای هدایت بشر نازل کرده است.

ص: ۱۸۴

اکنون به آیه ۱۳۷ سوره بقره گوش می سپاریم:

فَإِنْ ءَامَنُواْ بِمِثْلِ مَآ ءَامَنْتُم بِهِ فَقَدِ اهْتَدُواْ وَّإِن تَوَلَّوْاْ فَإِنَّمَا هُمْ فِى شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

پس اگر (اهل کتاب نیز) به مانند آنچه شما (مسلمانان) به آن ایمان آورده اید، ایمان آورند، حتماً هدایت خواهند شد و اگر سرپیچی نمایند، جز این نیست که آنها در ستیز (با تو)اند. ولی خداوند تو را در برابر آنان کفایت می کند زیرا او شنونده داناست.

این آیه خطاب به مسلمانان می فرماید: اگر اهل کتاب به جای خود محوری و تعصباتِ نژادی، همانند شما مسلمانان به همه پیامبران و کتب آنها ایمان آورند هدایت می یابند.

ولی اگر خود را محور و ملاکِ حق بدانند و پیروان دیگر ادیان و پیامبران آنها را منحرف بشمارند، این نشانه ستیز با حق و جدایی از گروه حق طلبان است.

پایانِ این آیه به مسلمانان دلگرمی می دهد که در برابر توطئه های دشمنانِ دین، خداوند برای شما کافی است زیرا او بر آنچه درباره شما می گویند و برنامه ریزی می کنند شنوا و آگاه است.

اکنون به آیه ۱۳۸ سوره بقره گوش می سپاریم:

صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَبِدُونَ

چنین است رنگ آمیزی الهی، و کیست بهتر از خدا در رنگ آمیزی و نگارگری؟، ما تنها او را عبادت می کنیم.

خداوند، اوّل نقّاشِ عالم است. او در آغاز خلقت، روح انسان را با فطرتی پاک، رنگ آمیزی نمود، ولی انسان ها بر آن رنگ الهی، رنگِ خواسته ها و هوس های نفسانی، کشیدند و آن رنگِ فطرت را از نقشِ وجود پاک ساختند.

تعصبات و گرایشاتِ فردی و گروهی، رنگ هایی است که موجب تفرقه و جدایی میان انسانها می گردد در حالیکه باید همه رنگ های نژادی و قومی، رنگ بازند، تا آن رنگ الهی در انسان ظاهر گردد.

همه رنگ ها در طول زمان کم رنگ و به مرور بی رنگ می شوند، جز رنگ الهی که ثابت و پایدار است. همه رنگ ها

موجب تمایز و جدایی است، جز رنگ الهی که مایه وحدت و برادری، آنهم در سایه عبادتِ خدای واحد می گردد.

معمولاً انسان ها، رنگ پذیرند و در هر جمعی وارد شوند، برای آنکه مورد پذیرش قرار گیرند، هم رنگِ جماعت می شوند، در حالیکه سفارشِ دین، نه هم رنگی، که بی رنگی است.

بی رنگی از همه رنگ هایی که موجب امتیازطلبی انسانها می شود - چه نام و عنوان، چه سنّ و سواد و چه مال و مقام - که در این بی رنگی، رنگ الهی ظاهر شود.

اکنون درسهایی را که از این آیات آموخته ایم، مرور می کنیم:

۱- به جای تکیه بر نیاکان و افتخار به آنان، در فکر کار خود باشیم که هر کس در گرو عمل خود است. مبادا دیگران برای آخرت خود تلاش کنند ولی ما به اَنساب خود دل خوش کنیم.

۲- حق گرا باشیم نه حزب گرا. حق گرایی، چشم و گوش انسان را برای درک حقیقت بازِ می کند ولی

حزب گرایی، انسان را از دیدن ضعف های خود و کمالاتِ دیگران، کور می سازد.

۳- همراه با ایمان قلبی، تسلیم بودن در عمل هم لازم است. نمی توان ادعای ایمان داشت ولی بجای دستورات الهی تسلیمِ هوی و هوسِ خود بود.

۴- برترین رنگ ها، رنگِ فطرت الهی است که خداوند وجود همه انسانها را به آن رنگ، آمیخته است، رنگی پایدار، وحدت بخش و مایه صفا و صمیمیت.

ابتدا به آیه ۱۳۹ سوره بقره گوش می سپاریم:

قُلْ أَتُحَآجُّونَنَا فِى اللَّهِ وَلَنَآ أَعْمَلَنَا وَلَكُمْ أَعْمَلَكُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصونَ

(ای پیامبر به اهل کتاب) بگو آیا درباره خداوند با ما مجادله می کنید در حالیکه او پرودگار ما و شماست و اعمال ما برای ما و اعمالِ شما از آنِ شماست و ما برای او خالصانه عبادت می کنیم.

متأسفانه بعضی پیروان ادیان، که آشنایی کامل با معارف دینی ندارند، تصور می کنند آنها در نزد خداوند مقام و منزلت خاصی دارند و خدا تنها به فکر آنها بوده و تنها برای آنها پیامبرانی فرستاده است و لذا حاضر به پذیرش پیامبران دیگر و پیروان آنها نیستند.

در حالیکه خداوند با هیچ قوم و نژادی نسبتِ فامیلی ندارد. همه در نزد او یکسان هستند و تنها چیزی که موجب دوری یا نزدیکی انسانها از او می گردد اعمال آنهاست که هر کس نیز در گرو عمل خودش هست.

البته عملی مورد قبول واقع میشود که خالصانه برای خدا انجام شود که این گونه عمل، نشانه ایمان واقعی و دوری از هر گونه عقیده شرک آلود است.

این آیه نشان می دهد که انحصارطلبیِ انسان، گاه به حدی می رسد که حتی خدا را هم تنها برای خود می خواهد نه دیگران، و او را تنها خدای خود می داند نه دیگران. در حالیکه خداوند در انحصار هیچ دین و آیین یا نژاد و قبیله ای نیست و پرودگار همه جهانیان است.

اکنون به آیه ۱۴۰ سوره بقره گوش می سپاریم:

أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَهِيمَ وَإِسْمَعِيلَ وَإِسْحَقَ وَيَعْقُوبَ وَالأَسْبَاطَ كَانُواْ هُوداً أَوْ نَصَرى قُلْ ءَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمِ اللَّهُ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَدَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَفِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ

(ای اهل کتاب) آیا می گویید که ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و پیامبران از نسل او، یهودی یا نصرانی بوده اند؟ (ای پیامبر به آنان) بگو شما بهتر می دانید یا خداوند؟ و کیست ستمکارتر از آن کس که گواهیِ الهی را (درباره پیامبران) که نزد اوست کتمان کند و خداوند از اعمالِ شما غافل نیست.

بعضی از پیروان حضرت موسی و حضرت عیسی، برای اثبات حقانیت دین خود و نفی ادیان دیگر، چنین ادعا می کردند که حتی حضرت ابراهیم و پیامبران پس از او نیز، بر آیین آنها بوده اند.

با آنکه از جهت تاریخی حضرت موسی و حضرت عیسی، پس از آن پیامبران آمده اند و چنین ادعایی، جز تعصّب بی جا و نژادپرستی باطل، هیچ دلیل دیگری نمی تواند داشته باشد.

قرآن، تحریف و یا کتمان حقیقت را بزرگ ترین ظلم می داند زیرا چه بسا موجب انحراف در عقیده و فکرِ نسل ها و عصرهای مختلف و مانع رشد و تکاملِ فرهنگیِ جامعه بشری گردد.

اکنون به آیه ۱۴۱ سوره بقره گوش می سپاریم:

ص: ۱۸۶

تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُم مَّا كَسَبْتُمْ وَلاَ تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُواْ يَعْمَلُونَ

(به هر حال) آن امّت بگذشت، آنچه بدست آوردند برای خودشان و آنچه هم شما بدست آورده اید از آنِ خودتان است وشما از کارهایی که آنها انجام داده اند بازخواست نمی شوید.

این آیه در پاسخ به ادعاهای پوچ برخی یهود و نصاری که در آیه قبل آمد، می فرماید چرا در فکر کشاندن سابقه تاریخی خود تا زمان حضرت ابراهیم هستید.

یک جامعه زنده باید بر اعمال خویش متکی باشد نه به تاریخ گذشته اش. پیامبران و اقوام پیشین همه درگذشتند و اعمالشان مربوط به خودشان است چنانکه شما نیز مسئول اعمالِ خودتان هستید.

فضیلت، امری اکتسابی است که هر فرد و گروهی باید خودش آنرا بدست آورد، نه امری موروثی که فرزندان از پدران به ارث برند.

اکنون درسهایی را که از این آیات می آموزیم مرور می کنیم:

۱- خدا، خدای همه انسانها بلکه همه موجودات است. او در انحصار هیچ دین و آیینی نیست و هیچ کس یا گروهی در نزد او امتیازی ندارد. تنها عمل انسانهاست که مایه قرب یا بُعد آنها از او می گردد.

۲- تحریف حقایق دینی و تاریخی، ظلم فرهنگی به نسل بشر است که در نزد قرآن بزرگ ترین ظلم ها به حساب می آید.

۳- به فکر عمل خویش باشیم نه آنکه به تاریخ گذشتگان مغرور شویم و فخرفروشی کنیم، نه نیکی آنها برای ما پاداشی آورد و نه بدی آنها موجب کیفر ما گردد.

۴- قبله یعنی به آن سوی که خدا فرمان داده روی کنیم نه آنکه خدا در آن جهت باشد. پس چه آن زمان که رو به بیت المقدس بوده ایم و چه اکنون که رو به کعبه می ایستیم، تفاوتی نمی کند زیرا هر دو به فرمان خدا بوده است نه خواستِ خودمان.

ص: ۱۸۷

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹